



صلح

حقوق و مالکیت قانون

دسمبر ۲۰۲۰

شناسنامه کتاب

نام کتاب : صلح ، حقوق و حاکمیت قانون
از نشرات « انجمن حقوقدانان افغان در اروپا »
به اهتمام: تمیم ابوی مسؤل نشرات انجمن
سال نشر: دسمبر ۲۰۲۰

www.hoqooq.eu



صلح

حقوق و حاكمت قانون

دسمبر 2020

درين رساله

شماره	عنوان	نویسنده	صفحه
۱	پيشگفتار بنام خداوند جان و خرد !.....	مير عبدالواحد سادات رئيس انجمن	۶
۲	يادداشت جناب پوهاند دوكتور محمد قاسم فاضلي	پوهاند دوكتور محمد قاسم فاضلي	۱۰
۳	طالبان و نظام اسلامي- از شعار تا محتوا.....	محترم محمد محق	۱۲
۴	پايه های قانونی و حقوقی زن ستمی در افغانستان	صفیه حسایى حقوق	۱۸
۵	مذاکرات دوحه ، تضاد ها میان مواضع و اولویت های دو طرف	فرید ظریف	۲۲
۶	د افغانستان شخړه او نړيوال بشري حقوق.....	دوكتور طالا پامير	۲۶
۷	روند تجدد طلبی و دموکراسی در تقابل با ارتجاع و ديکتاتوری در افغانستان.....	دوكتور نوراحمد خالدی	۳۸
۸	حاکمیت قانون ، تقسیم قدرت و مسؤولیت دولت و شهروند در یک قرداد اجتماعی.....	پوهنیار ع. بصیر دهزاد	۷۸
۹	آثر حقوقی موافقتنامه دوحه برای افغانستان	محترم عبدالاحمد فیض	۸۶
۱۰	نمونه ای از شیوه تفتیش اداری در عصر امانی.....	هادی ابوی	۸۸
۱۱	مکانیزم ساختاری در نظام سیاسی استوربر قوانین عدالت محور و رعایت حقوق مدنی نمایانگر حکومت داری نوین است	سخی صمیم	۹۴
۱۲	مذاکرات صلح دوحه و جهات حقوقی آن.....	عنایت نبیل بلوگری	۹۸
۱۳	حقوق و جایگاه زنان در جامعه.....	عقیقه آزاد زوی	۱۰۲
۱۴	مذاکرات دوحه	دكتور محمد سلیم مجاز	۱۰۶
۱۵	صلح در پرتو قانون	محمد ولی	۱۱۶
۱۶	قانون اساسی	محمد یونس فرمان	۱۲۰
۱۷	حقوق زنان در پروسه صلح و تضمین آن در قوانین	بلقیس تابش	۱۲۸
۱۸	مفهوم، اندیشه و نشانه های دولت قانون سالار.....	دوكتور حقوق عید محمد عزیزپور	۱۳۲

بنا هم فداوند جان و فردا!

انجمن حقوقدانان در افغان در اروپا همه ساله کنفرانس علمی - را تحت عناوین مختلف و مبرم برای افغانان و افغانستان دایر مینماید. در سال (۲۰۲۰ م) بنابر شیوع وسیع وایروس کرونا ، تدویر کنفرانس ممکن نگردید و بر مبنای نظرات خبره گان شورای رهبری انجمن تصمیم اتخاذ نمود ، تا مقالات پژوهشی خبره گان حقوق و دانشمندان ورجاوند ، بشکل کتاب منتشر گردد .

در سال (۲۰۱۹ م) در کنفرانس علمی - مسلکی انجمن منعقد در کشور شاهی بلجیم ، بخاطر دستیابی به صلح واقعی و پایدار ، انجمن صلح « ارزش محور » (برخلاف شخص ، قوم و تنظیم محوری) را پیشنهاد و اصل :

دفاع از جمهوریت ، در برابر امارت را مطرح نمود ، که خوشبختانه به بحث محوری و گفتمان عام مبدل گردید ، در تداوم ان عنوان کنفرانس امسال که اکنون ، عنوان کتاب می باشد ، مرتبط به نیاز و ارمان واقعی مردم ما ، بخاطر دستیابی به صلح پایدار :

صلح ، حقوق و حاکمیت قانون

پیشنهاد گردید ، که مجموع مقالات مندرج در کتاب ، زوایایی مختلف موضوع را به بررسی گرفته است .

اظهر من الشمس است که :

صلح نیاز اصلی مردم مظلوم و شرط بقای جامعه است و افغانان و افغانستان بعد از تحمل بیشتر از چهار دهه جنگ و خونریزی :

حق دارند و مستحق می باشند ، تا به صلح نایل و بشاهراه بازسازی و ترقی گذار نمایند . در حالیکه ، کشور اماج تروریسم ، ذهنیت تکفیری و وایروس کرونا ، قرار دارد و با مصیبت فقر ، بیکاری و افت بی اتفاقی مواجه است ، مصایب خانمانسوز جنگ تحمیلی ، دمار از روزگار مردم بیرون نموده و مقدرات تاریخی افغانستان ، کماکان در کشمکش های تاریخی و کلان جیوپولوتیک منطقوی و بین المللی و در تداوم همان « بازی بزرگ » رقم میخورد ، این سوال ، قبل از هر وقت دیگر مبرمیت خاص کسب مینماید که :

چگونه میتوان به صلح واقعی و پایدار (صلح مثبت) ، دست یافت ، که از اسقاط نظام و تکرار سقوط دهشتبار که در قرن بیست دو بار ، بر افغانستان تحمیل گردیده ، جلوگیری و زمینه پیوستن « تحریک اسلامی طالبان » را در پروسه های سیاسی و حیات مدنی ، مساعد ساخت .

زمانیکه از ارزشها و جمهوریت صحبت می شود ، نباید با فساد سالاری و کلیتوکراسی ، مغالطه گردد ، مطمح نظر ما ، همانا حقوق و ازادیهای اساسی مردم است که با فضیلت معنوی در وجود ، دو حاکمیت :

- حاکمیت ملی
- حاکمیت قانون

متبلور میگردد و درست همان مواردی است که « امارت اسلامی » منکران می باشد .
 حق حاکمیت ملی بر طبق تمام معیارهای قبول شده حقوق بین المللی و میثاقهای جهانی بطور انحصاری
 بمردم تعلق دارد و در احوال خونبار ، جاری افغانستان اعمال آن فرصت را برای مردم و سه اکثریت
 بزرگ :

- زنان

- جوانان

- و مستمندان

مساعده میسازد ، تا در تعیین سرنوشت آینده کشور شان سهیم گردند .
 حاکمیت قانون رکن اصلی دیموکراسی و تحدید قدرت خود کامه است که بحقوق و ازادیهای شهروندان
 معنی می بخشد و حامی و حافظ ارزشهای متعالی و حقوق بشر می باشد .

بقول سیسرون خطیب و فیلسوف معروف روم :

« برای اینکه آزاد زندگی نماییم ، باید تابع قانون باشیم »

سخن شاعر معروف ملی ، گل پاچا الفت در تعبیر حاکمیت قانون ، درخور توجه است :

که می خوک په لخته ووی ظالم دی که قانون می غوڅوی سر عدالت دی

در قرن (۲۱) حاکمیت قانون ، پل وصل با جامعه جهانی ، سازمان ملل متحد و سازمان های اقتصادی
 و فرهنگی بین المللی می باشد .

حاکمیت قانون چتر کلان برای تمام احاد ملت ، طرفین متخاصم و رفتن به همدیگر پذیری ، تسامح و
 تحمل می باشد .

پاشنه اشیل افغانستان ، فقدان اقتدار ، مقتدر مرکزی قانون محور و عدالت گستر می باشد ، چنین
 مامولی فقط در وجود حاکمیت قانون ، ممکن میگردد .

قانون ، سیادت و حاکمیت آن ارزشهای تاریخی ما و میراث مشروطه خواهان ، آزادیخواهان ، تجدد
 طلبان و شاخص ترین نماد آن شاه امان اله می باشد و جدل تاریخی « مشروعه » و مشروطه از همان
 زمان و تا حال تداوم دارد و در مراحل مختلف ، مدافعان حاکمیت قانون بخاطر آن تلاش نموده اند .

از « پدر تقنین » مولوی عبدالواسع قندهاری ، مولف نخستین قانون جزأ (تمسک القضاة آلمانیه)
 و در مراحل بعدی تا مولفان قوانین اساسی (که قانون اساسی نافذ ششمین می باشد) و بویژه قانون
 اساسی (۱۹۶۴ م) که بعد از جنگ جهانی دوم و ایجاد سازمان ملل متحد ، تصویب منشور و اعلامیه
 جهانی حقوق بشر و میثاقهای ناشی از آن را به بهترین نحو ممکن با سنت و اساسات دین مبین اسلام در
 یک بافت ، بسیار منطقی و عملی تسجیل نموده است .

بدینرو :

زمانیکه از « دستاوردها » صحبت می‌گردد ، باید ، موارد فوق بمثابه بزرگترین ارزش‌های تاریخی و ملی افغانستان که در مطابقت با دین و آیین مردم فرار دارد ، مورد حمایت و تداوم قرار گیرد .
 اساس صلح و عدالت ، « حرمت به کرامت انسانی بشر » می باشد ، که جوهر آن در احترام و رعایت ، حق زندگی (حق حیات) بشری می باشد که در مواد سوم و ششم اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی بازتاب دارد .

متکی بر همین اصل انسانی ، اسلامی و حقوقی ، باید :

دفاع از « حق حیات » در سر خط کار قرار داشته و در بحث صلح و مذاکرات جاری ، باید :
 آتش بس کامل و سرتاسری بمثابه نخستین مورد ، مورد تفاهم قرار گیرد . در حالیکه طالبان از ده ماه باینطرف با نظامیان امریکا آتش بس کامل دارند و با تبختر گفته می شود که :
 بعد از عقد قرارداد با امریکایی ها ، کشتن آنان مجوز شرعی ندارد !
 مردم مظلوم حق دارند ، سوال نمایند که :

این چه نوع شریعت است که ، کشتار افغانان و برقراری حمام خون را جایز می شمارد ؟
 از جانب دیگر منازعه خونین افغانستان ویژه گی های خاص خود را دارد و نخستین جنگ خانمانسوز است که اضلاع متحده امریکا بر هر دو طرف جنگ اشراف دارد ، در حالیکه حامی دولت افغانستان می باشد و با این دولت قرارداد ستراتیژیک و پیمان امنیتی دارد ، با طالبان نیز قرارداد بسته و در تمام این مدت ریشه های آنان را در پاکستان آبیاری و از هشت سال باینطرف میزبان آنان در قطر می باشد .
 بدینرو تداوم جنگ و خونریزی بسیار سوال برانگیز و به مفهوم آن است که ، اهداف سیاسی را با توسل به جنگ و خشونت متحقق میسازند .

انجمن ما ، افتخار دارد که مجموع موارد ، چگونگی گذار به صلح واقعی ، بشکل مشروح در مقالات علمی و تحقیقی خبره گان حقوق ، استادان گران ارج و دانشمندان بلند مرتبت ، بازتاب یافته و در کتاب « صلح ، حقوق و حاکمیت قانون » نشر و به هموطنان عزیز ، همسلکان گرامی ، مجامع علمی و مراکز پژوهشی ، به تیم های مذاکراتی دولت و طالبان و همچنان سازمان ملل متحد و سایر مراجع ذیدخل بین المللی تقدیم میگردد .

اصالتا و بوکالت از شورای رهبری انجمن از استادان بزرگوار و دانشمندان ورجاوند که به ندایی انجمن لبیک گفته اند ، مراتب سپاس و قدردانی تقدیم و خاطر نشان میگردد ، که نوشته های شان بدون هر نوع تصرف و « سانسور » بنشر رسیده است .

کمال افتخار است که ، یادداشت حقوقدان بزرگ و مجرب ، استاد سابقه دار فاکولته حقوق و علوم سیاسی ، جناب پوهاند دوکتور فاضلی سراغاز نوشته دانشمندان گران ارج می باشد و با سپاس ، دست تفقد استاد عالیقدر ما را بر انجمن مستدام می‌خواهیم .

از دانشمند بلند مرتبت جناب محق که دست بالایی در علوم اسلامی ، تاریخ و فرهنگ دارد بخاطر نوشته تدقیقی و تحلیلی شان که با تمام مصروفیت های کاری فراوان ، لطف نموده ، تشکر مینمایم .
 مقالات سابقه داران و پیشگامان نهضت زن و حقوقدانان برجسته و فرهیخته ، محترمه صفیه حسابی حقوق ، محترمه بلقیس تابش و محترمه عقیفه جان « آزدزوی » در کتاب ، وجاهت این را مضاعف ساخته است .

جناب دوکتور مجاز استاد سابقه دار پوهنچی حقوق و علوم سیاسی و با تجارب بزرگ در عرصه تدوین

اسناد تقنینی و منشی کمیسیون تسوید قانون اساسی در جمهوری دوم ، « مکانیزیم صلح » را تدوین و همراه با نوشته شان بنشر رسیده است .

نوشته های پر ارزش از حقوقدانان سابقه دار و دیپلوماتان مجرب ، جناب ظریف ، جناب نبیل بارکزی ، جناب دوکتور فرمان معاون انجمن ما و جناب هادی ابوی رییس شورای افغانان مقیم دنمارک درین اثر وجود دارد .

مقاله مبسوط از پژوهشگر مسایل افغانستان و رییس شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور جناب دوکتور خالدی ، در تحلیل و ارزیابی روند تجدد طلبی و دیموکراسی در تقابل با ارتجاع و دیکتاتوری داریم .

قوانین عدالت محور و رعایت حقوق مدنی در حکومت داری نوین را ، قاضی سابقه و قانون دان ارشد جناب قضاوتپوه صمیم و عضوگران ارج رهبری انجمن به بررسی گرفته است .

شخصیت ارجمند علمی و ملی و صاحب اثار ارزشمند و حقوقدان سابقه دار ، جناب ولی ، مقاله « صلح در پرتو قانون » را تحریر نموده است

حقوقدان و کارشناس حقوق بین المللی جناب دوکتور پامیر بر موضوع مبرم « د افغانستان شخړه او نړیوال بشری حقوق » نوشته ارزشمند دارد

اماج نوشته حقوقدان بلند مرتبت و نویسنده گرانقدر جناب فیض ، اثار حقوقی موافقت نامه دوحه است .

جناب عزیز پور در نوشته شان مفهوم و اندیشه دولت قانون سالار را همچانبه بررسی نموده است . نوشته حقوقدان سابقه دار جناب پوهنیار دهمزاد معاون و منشی انجمن معطوف بر مسایل حاکمیت

قانون ، تقسیم قدرت و مسؤلیت و شهروند در قرارداد اجتماعی می باشد . صحت و سعادت هر یک از دانشمندان گرامی را ارزو برده و صریر قلم ورجاوند شانرا ، رساتر می

خواهم . کتاب به اهتمام جناب تمیم ابوی مسؤل نشرات انجمن آماده نشر گردیده ، که از الطاف و مساعدت

همیشگی شان سپاس مینمایم .

امیدمندم ، نشر این اثر ارزشمند بتواند ، در بحث و گفتمان وسیع ، پیرامون مبرمترین مسله مربوط به هست و بود کشور و رفتن بسوی صلح واقعی و سراسری « ارزش محور » (برخلاف شخص ، قوم و

تنظیم محوری) مورد توجه همسلکان و کارشناسان قرار گیرد و با نقد و نظر انان ، دیدگاه های مسلکی و علمی در حاشیه پروسه کثیرالجوانب ، پیچیده و دارایی جوانب ملی ، منطقوی و بین المللی صلح

افغانستان روشن و مسلط گردد

با حرمت

میر عبدالواحد سادات

رییس انجمن

نویسنده : جناب ممبرمتر استاد پوهاند دوکتور محمد قاسم فاضلی



مرد سیزده ساله در ده بیستم مردم ، در فرای سقوط امارت اسلامی
 بیکه صدا چوین اسلام می خواستند ، نشان داد که پیوند پیوسته
 استوار می در سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد . به پیوسته
 که با ارزشی که این دو قوت شکل گرفته با پیوسته در سبک می که در باور
 اعتقاد می استوار می است . به پیوسته در سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد .
 این آرزو بزرگات صلح با طالبان در قوت دیدیم . به پیوسته در سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد .
 اعتقاد می در باستان خفته و پیوسته در سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد .
 اشکال می در باستان خفته و پیوسته در سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد .
 که نفاذ قوانین دولت را صلح معتقد است . به پیوسته در سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد .
 اسلام می در سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد .
 خلق کرده - زین پیوسته در سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد .
 در حالیکه قانون را می بیند (ماده ۱۵۳) هرگاه از اشکال
 دنیا بیست است که در در قوت می که این بحث جو یان در سبک
 بدون سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد .
 وضع دیگر در سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد .
 اختیار کرده این - زین پیوسته در سبک کفار دولتی کار سازدهم می باشد .

پوهاند دوکتور محمد قاسم فاضلی

به انجمن محترم حقوقدانان افغان در اروپا !

مایه سرور است که ، انجمن حقوقدانان بمثابه نهاد مسلکی و مستقل در دفاع از ارزش های متعالی حقوقی و در راستای دفاع از سیادت و حاکمیت قانون ، کوشا می باشد .

خوشوقتم ، با ارسال این یادداشت در کار کنفرانس شما که امسال ، بنابر شیوع وایروس کرونا ، بشکل کتاب منتشر میگردد ، نظراتم را با دوستان شریک میسازم :

در احوال جاری که پروگرام صلح مطرح است ، بحث در حاشیه قانون اساسی و سیادت قانون ارجعیت کسب نموده و کمال مطلوب است ، تا به این موضوع مبرم از دیدگاه مسلکی و تخصصی پرداخته شود.

من در تالیفی که در دسامبر (۲۰۰۷ م) به قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان تخصیص داده بودم ، ازین قانون به عنوان « ترکیبی از پدیده های متعارض » نام برده ام .

مرور بر سیزده سال ، در حالیکه مردم ، در فرای سقوط امارت اسلامی ، بیک صدا ، جمهوری اسلامی می خواستند ، نشانداد ، که پیوند پدیده های متعارض در یک ساختار دولتی ، کار ساده و عاقلانه نمی باشد . پدیده جمهوریت که با ارزش های سیاسی در غرب شکل گرفته ، با پدیده اسلامی که از باور های اعتقادی اسلام حمایت میکند ، به هیچ صورت با هم نمی آمیزند .

حین آغاز مذاکرات صلح با طالبان در قطر دیدیم ، که ذهنیت اعتقادی در لباس فقه و شریعت ، در برابر مراودات سیاسی با اشکال مواجه است .

ماده (۱۳۰) قانون اساسی جمهوری اسلامی که نفاذ قوانین دولت را تابع معتقدات و احکام دین مقدس اسلام شناخته ، حصار های جدیدی را در برابر روند قانونمندی خلق کرده ، زمینه برخورد های مکتبی و افراطی را فراهم ساخته است .

در حالیکه قانون اساسی (۱۹۶۴ م) ، در ماده (۱۰۲) صرفاً از اساسات دین مبین اسلام تذکر می داد ، در فرصتی که این بحث جریان داشت ، بدون مبالغه ، صدا های افغانان قربانی شدند .
وضع در کشورهای همجوار افغانستان که قانون اساسی « جمهوری اسلامی » را اختیار کرده اند ، زیاد تشویق کننده نبوده است :

- در ایران اسلامی ، قانون اساسی که دستاورد ، انقلاب اسلامی است ، در جهت حاکمیت « ولایت فقیه » در محدوده یک نظام تیوکراتیک ، وابسته به تفکر شعیه عمل میکند .

- در پاکستان که وجودش نتیجه تصفیه تاریخی مسلمانان در نیم قاره هند است ، از بدو وهله ، تا حال نظامیان بر اقشار ملکی غلبه داشته و خواسته اند ، با شعار های اسلامی ، اغلباً از طریق طالبان خسارات جانی به مردم بی گناه افغانستان وارد کنند ، آنها ازین طریق ، میخواهند ، خاک افغانستان را بخود بخود ملحق سازند .

جای تردید نیست :

که این خسارات در زمان زعامت پشین اضلاع متحده امریکا شدت اختیار ، و وقت آن رسیده ، تا مسؤلین به جبران آنها واداشته شوند .

برای تمام همسلکان عزیز که درین راستا ، بذل مساعی مینمایند ، موفقیت های مزید و برای افغانستان عزیز ، صلح پایدار آرزو میبرم .

با حرمت

پوهاند دوکتور محمد قاسم فاضلی



نویسنده : ممتزه محمد ممق نویسنده و دیلومات ووززیده افغانستان

طالبان و نظام اسلامی-

از شعارتا محتوا



گمان نمی‌رود که هیچ موضوع فکری در صد سال اخیر مسلمانان به اندازه‌ی سخن از ماهیت نظام سیاسی مطلوب و مورد نظر، محل ابهام و مایه‌ی مناقشه بوده باشد. شاید این وضعیت تداوم دعوای دیرینه‌ای باشد که بر سر چگونگی دست یافتن به قدرت و جا به جایی آن همواره جریان داشته است، و بقیه‌ی دعوها در پیرامون آن تنیده شده است.

علت ابهام را شاید بتوان در تجربه‌ی تاریخی مسلمانان هم در بعد نظری و هم در بعد عملی یافت، زیرا علی‌رغم این که دعوای بر سر قدرت سیاسی داغ‌ترین دعوای در سرتاسر تاریخ اسلام بوده است، نه چارچوبی نهایی برای حل این بحران در نظریه پیدا شد و نه چاره‌ای به جز تغلب/چیرگی به زور شمشیر، در عمل پیش نهاده شد. پیچیدگی این موضوع با ورود جوامع مسلمان به عصر حاضر و آشنایی با تجربه‌ی ملت‌های دیگر در شرق و غرب جهان افزون‌تر گردید، زیرا هم الگوهای سیاسی گذشته محل جدل بود و هم مدل‌های سیاسی عصر حاضر.

در گذشته، نگاه فقیهان به دستگاه قدرت سیاسی با نگاه متکلمان فرق داشت، و نگاه فلاسفه با نگاه عارفان، و بسته به مبانی مذهبی و فرقه‌ای هر جریان، گرایش‌های مختلف نظری شکل گرفت، از امامت و ولایت گرفته تا خلافت و امارت و سلطنت و ملوکیت، و همه‌ی این‌ها کم و بیش صبغه‌ی اسلامی پیدا کرد. در عصر حاضر، این ابهام فرصتی داد به احزاب و گروه‌های مختلفی که خواهان دست‌رسی به قدرت بودند تا ادعاهای گوناگونی را در این باب مطرح کنند، و کمک کرد تا هر کدام انگاره‌ای را به نام نظام مطلوب سیاسی در میان آورد و آن را شاه‌کلید همه‌ی مشکلات بدانند که جوامع مسلمان از آن در رنجند. مهم‌ترین انگاره‌ی سیاسی که در عصر حاضر مورد توجه گروه‌های سیاسی دینی بوده سر دادن یک شعار کلی به نام برپایی نظام اسلامی بوده و هر گروه برای آن نامی در نظر گرفته است، شعاری که به ظاهر جذاب و در عمل تهی از محتوای مشخصی است. شماری مانند حزب التحریر از آغاز ادعای‌شان را بر

پایه‌ی بازآفرینی نظام خلافت نهاده و آن را بالاترین هدف خود تعیین کرده‌اند. شماری دیگر مانند اخوان المسلمین گاه خلافت و گاه نظام دموکراتیک مدنی با مرجعیت اسلامی را مطرح کرده‌اند، بدون این که به تناقض نهفته در این کار توجه کرده یا تلاشی برای رفع ابهام از این دوگانگی کرده باشند. گروه‌هایی مانند القاعده و داعش نیز احیای نظام خلافت را هدف اساسی خود معرفی کرده‌اند. کسانی مانند طالبان اسم خلافت را انتخاب نکردند، و به جایش امارت اسلامی را برگزیدند، اما برای شخص اول‌شان که، دست کم در ادعای رسمی، رهبری این گروه را به عهده دارد، لقب امیر المومنین دادند، و این لقب که به معنای فرمان‌روای تمام مومنان است، کلمه‌ای معادل خلیفه است، و از این رو تداعی کننده‌ی همان خلافت است. اما این که چرا این گروه نخواسته است رسماً اسم نظام مورد علاقه‌اش را خلافت و رهبرش را خلیفه نام‌گذاری کند احتمالاً دلایل فرهنگی و سیاسی دارد. به لحاظ فرهنگی، در عرف افغانستان برای صاحبان حرفه‌های عادی که جای‌گاه بلندی در مقایسه با مشاغل رسمی ندارند کلمه‌ی خلیفه استفاده می‌شود، مانند بنّایان، نانوایان، رانندگان و... که مردم آنان را به نام خلیفه بنّا، خلیفه نانا و مانند این‌ها صدا می‌زنند. ظاهراً، اگر طالبان برای امیر المومنین هم از اصطلاح خلیفه استفاده کرده، و فی‌المثل، می‌گفتند خلیفه هبت الله، چنان که داعش در عراق برای رهبر خود خلیفه ابراهیم می‌گفتند، این اصطلاح برای مردم افغانستان معادل کلمه‌ی عامیانه‌ی "اوستا" در ادبیات گفتاری برخی از مردم ایران بود. دلیل سیاسی‌اش اما احتمالاً این بوده است که به لحاظ تاکتیکی ترجیح داده‌اند از کلمه‌ای استفاده کنند که رقابت مستقیم با حاکمان قدرت‌مندتر مسلمان در ایران و سعودی و ترکیه و جاهای دیگر را تداعی نکند، تا آن‌گاه که دیگر گروه‌های اسلامی هم‌مشرّب آنان در دیگر کشورهای مسلمان رهبری طالبان را مانند رهبران القاعده بپذیرند، و آن‌گاه یگانه امیر المومنین در جهان اسلام از آن آنان باشد.

اما اگر از مسئله‌ی نام و عنوان بگذریم و وارد جزئیات این نظام شویم با ابهام‌های بنیادینی رو به رو می‌شویم که سبب سردرگمی عظیمی در میان طرفداران آن شده است، سوای این که نامش خلافت باشد یا امارت و یا هر چیز دیگری. سردرگمی از بابت چند مورد اساسی در باره‌ی ساختار قدرت در این نظام است: **یک) جایگاه قانون، دو) جایگاه قوه مقننه، سه) نحوه‌ی روی کار آمدن حاکم، چهار) نحوه‌ی برکناری حاکم، پنج) تفکیک یا عدم تفکیک قوای سه‌گانه‌ی اجرایی، تقنینی و قضایی، شش) چه‌گونگی مشارکت مردم در عرصه‌ی عمومی و تعیین سرنوشت، هفت) مسئولیت حقوق اساسی شهروندان، هشت) نقش اپوزیسیون و اقلیت‌ها.**

اگر موارد یاد شده در سده‌های میانه و برای مردمانی که در دوران پیشامدرن می‌زیستند اهمیت چندانی نداشت، دست کم در عصر حاضر اهمیت آن‌ها قابل انکار نیست، و هر نظام سیاسی بر پایه‌ی آن‌ها مورد سنجش قرار می‌گیرد. اگر چه، حتی به لحاظ تاریخی نیز اهمیت بخشی از این مسایل آشکار بوده است، فی‌المثل، در یونان باستان و در دولت‌شهرهای آن اکثر این موارد به صورت جدی مورد مناقشه‌ی اهل علم و دست‌اندرکاران عرصه‌ی سیاست قرار داشته است. یعنی ناآشنایی مسلمانان با این قضیه را نمی‌توان بدین گونه توجیه کرد که این امور در عصر قدیم مطرح نبوده و جدید هستند و از بابت ناآگاهی از آن‌ها معذورند. نوشته‌های موجود از آن زمان نشان می‌دهد که در حدود پنج‌صد سال پیش از میلاد اهمیت قانون، نقش قانون‌گذاران، مشارکت مردم و مسایلی از این دست در سرزمین‌های یونانی مورد بحث قرار داشته، و دولت‌شهرهای آن دارای قانون اساسی بوده‌اند، و گفته می‌شود که ارسطو در هنگام نوشتن کتاب سیاست به 158 قانون اساسی مکتوب مراجعه کرده بود.

اما پس از رنسانس و با شروع عصر جدید، اهمیت تمام موارد یاد شده چندین برابر گردیده و با توجه به پیچیدگی‌های روزافزون زندگی اجتماعی در این عصر تلاش‌های مهم‌تر نظری و عملی در آن باره سامان یافته و امروزه تجارب گران‌سنگی در اختیار بشریت قرار دارد.

اما تجربه‌ی تاریخی ما نشان می‌دهد که هیچ‌گاه قانون اساسی به معنای امروز برای دربارهای خلافت اموی، عباسی و عثمانی وجود نداشت، تفکیک قوا صورت نگرفته بود، برای جا به جایی قدرت مکانیسم روشنی پیش‌بینی نشده بود، و به همان دلیل کشتن، کور کردن و به سیاه‌چال انداختن رقبا و مدعیان قدرت، به شمول برادران و فرزندان، و یا انتقال قدرت به شکل میراثی و درون‌خاندا‌نی رایج‌ترین شیوه برای این کار بوده است. در عصر حاضر نیز، تجربه‌ی گروه‌های سیاسی دینی که در برخی از کشورها به قدرت رسیدند مانند سودان، افغانستان، ایران، و موصل و رقه دیده شد که هیچ‌کدام از آن‌ها به سازوکار قابل قبولی برای جا به جایی رضایت‌مندانه‌ی قدرت تن نداد و هر کدام که به قدرت رسید کوشید تا آخر آن را در قبضه‌ی خود داشته باشد تا آن‌گاه که بمیرد و یا به زور کنار گذاشته شود.

یکی از علت‌های این وضعیت به این بر می‌گردد که دین اسلام پرداختن به امر قدرت را در شمار کارهای اصلی خود قرار نداده، و اگر گاهی به آن اشاره‌ای هم داشته است به صورت بسیار مختصر، گذرا و حاشیه‌ای بوده است. هر مکتب یا جریان سیاسی که قصد پرداختن به سیاست را داشته باشد باید دیدگاهش را در باره‌ی یکایک نکات هشتگانه‌ی بالا به صورت روشن بیان کند و ابهام‌ها را از آن بزدا‌ید، زیرا این نکات در فلسفه‌ی سیاسی و در تعیین ماهیت نظام‌های سیاسی اهمیت کلیدی دارد. اما اسلام نه در باره‌ی خود قدرت و پیدایش آن چیزی گفته است و نه در باره‌ی نکاتی که در ارتباط با مهار قدرت، توزیع قدرت، جا به جایی قدرت، مشارکت در قدرت، و مانند این‌ها. این را وقتی بهتر می‌توان فهمید که آن را با موضوعات مرتبط با عبادات و اخلاقیات و اعتقادات ایمانی مقایسه کرد و دید که چه گونه این مسایل را با دقت و تفصیل مورد توجه قرار داده، به پاداش‌ها و کیفرها پرداخته و آداب و اصول آن‌ها را واضح ساخته است، و حتی این که در رفتن به دست‌شویی و بیرون شدن از آن پای راست را بگذاریم یا پای چپ را به وضوح و تفصیل نظر داده است، اما در باره‌ی شیوه‌ی انتخاب رهبری جامعه و حدود صلاحیت‌هایش هیچ‌چیز نگفته است. البته در زندگی پیامبر اسلام مواردی هست که از نوع کارهای سیاسی به شمار می‌رود مانند بیعت عقبه‌ی دوم، پیمان مدینه، فرمان‌دهی جنگ‌ها، جمع‌آوری عشر و زکات، و تعیین والی برای برخی مناطق، اما تمام این‌ها در چارچوب عرف رایج محیط عرب آن زمان می‌گنجد و نوآوری چشم‌گیری که نشان دهنده‌ی پایه‌گذاری سیستم حکومت‌داری نوینی باشد در آن‌ها دیده نمی‌شود، جز تأکید بر ارزش‌های عام و جهان‌شمولی مانند عدالت که اساسا نیازی برون دینی و از مسلمات عقلی است.

سراسر ترین نتیجه‌ای که از این امر می‌توان گرفت این است که دین اسلام امور دنیوی محض مانند قدرت و سیاست را به عقل و خرد انسان‌ها واگذار کرده و اجازه داده است که با آزمون و خطا به پیش بروند و به کمک دانش و تجربه‌ی انسانی آن را رفع و رفو کنند. به عبارتی، سیاست امری بالذات دنیوی است، و مبنای آن تأمین مصلحت و خیر عمومی است، که با روش‌های متعارف علمی و عقلی قابل مدیریت است، و افزودن صبغه‌ی دینی به آن سبب سوء استفاده از امور مقدس در نزاع‌های غیر مقدس می‌گردد. اگر این نتیجه‌گیری در دستور کار قرار می‌گرفت راه را برای نظریه پردازان عقلانی در باب سیاست و قدرت در میان مسلمانان باز می‌کرد و به مردم اجازه می‌داد که بدون چندان محدودیتی در این زمینه به گفتگو پردازند و بهترین نظام سیاسی ممکن را طراحی کنند.

اما گروه‌های سیاسی در جوامع اسلامی، هم در گذشته و هم در حال، با پیوند زدن خواسته‌های سیاسی شان به امر مقدس تلاش کرده‌اند که اندک‌اشارات دینی موجود در زمینه‌ی قدرت و سیاست را برجسته کنند تا جای حاشیه و متن عوض شود، و آنچه هیچ‌گاه در کانون توجه خدا و پیامبر نبوده است در نگاه مسلمانان اهمیت کانونی پیدا کند. پیامبر اسلام در تمام دوران بعثت خویش، حتی هنگامی که به دلایل نفوذ کارزماتیک در میان پیروانش رهبر بلا منازع جامعه بود رفق و فتق سیاسی را اهمیت چندانی نداد، تا از خود میراث سیاسی خاصی را به جا بگذارد، و حتی قضیه‌ی حیاتی جانشینی خود را که در آن عصر می‌توانست چالشی بزرگ برای جامعه‌ی نوپای اسلامی باشد مسکوت گذاشت و هیچ‌گاه نخواست که به دغدغه‌ی عمومی مردم تبدیل شود.

اما گروه‌های سیاسی در جوامع اسلامی، اشارات مختصری را که به شکل طبیعی در هر زندگی جمعی مطرح می‌شود مبنای بحث‌های سیاسی خود قرار دادند تا از آن طریق پروژه‌های سیاسی خود را به پیش ببرند. از این رو، عده‌ای رهبری جامعه‌ی اسلامی را امری میراثی دانستند و خاندان پیامبر را سزاوار حکومت بر دیگران شمردند و نظریه‌ی امامت را پیش نهادند، و عده‌ای آن را انتخابی دانستند و دلایلی از قبیل "و امرهم شوری بینهم" آوردند، و تعیین رهبری را وابسته به آرای مردم دانستند و نظریه خلافت را به میان کشیدند، و عده‌ای نیز حق را به کسی دادند که از قوت و قدرت بیش‌تر برخوردار باشد و بتواند با چیرگی بر دیگران اختیارات دستگاه قدرت را به دست بگیرد، و این روی‌کرد اخیر در تاریخ اسلام روی‌کرد غالب، و مبنای مشروعیت صدها خلیفه و سلطان و پادشاه در خلال چهارده قرن گذشته بوده است که تنها با زور و غلبه شکل گرفته بود. گره زدن سیاست به امر مقدس علاوه بر این که فرصت گسترده‌ای برای روی‌کار آمدن مستبدان در تاریخ ما فراهم آورده است، زمینه‌ی نظریه‌پردازی عقلانی در این باره را به شدت محدود کرده و اجازه نداد هیچ‌گاه بستر پیدایش نظریات فربه سیاسی مانند آنچه یونانیان کردند در میان ما فراهم شود.

در عصر حاضر نیز که تئوری‌های سیاسی با پختگی بی‌پیشینه‌ای همراه شده و تجربه‌های عملی جوامع نیز از دستاوردهای چشم‌گیر و ارزشمندی در باب مسایل یاد شده حکایت دارد، گروه‌های سیاسی اسلامی که رسیدن به قدرت سودای دایمی و اساسی‌شان است، به جای پرداختن به تدوین نظریه‌های سیاسی به شکل علمی، که در مجامع علمی و آکادمیک قابل بحث و بررسی باشد، همت خود را صرف تبلیغ شعارهای کلی و عامه‌پسند و شکل دادن به گفتمانی ایدئولوژیک در این باب کرده‌اند، و اکنون که نزدیک به یک قرن از شروع این جنبش‌ها می‌گذرد هنوز در همان خانه‌ی اول در جا زده و متوقف هستند. در چنین وضعیتی، نزدیک شدن یک گروه سیاسی مذهبی به قدرت، آن‌هم از نوع طالبانی آن با تاریخ‌چه‌ای مملو از خشونت و تبعیض، و متکی به شیوه‌های قرون وسطایی، به موج گسترده‌ای از نگرانی و ترس می‌انجامد و پرسش‌های فراوانی را برمی‌انگیزد. آنان می‌پرسند که قانون را چه کسانی وضع می‌کنند، مالاها یا متخصصان رشته‌های مختلف؟ اگر تنها مالاها حق قانون‌گذاری داشته باشند چه گونه می‌توانند نیازهای زندگی پیچیده‌ی امروزی را درک، و قوانینی را وضع کنند که واردات و صادرات، مسایل حقوقی، جنایی، روابط بین‌المللی، مسایل بانک‌داری، و بسیاری امور دیگر را پوشش دهد؟ مالاها مورد قبول طالبان و گروه‌های مشابه‌شان از چه صلاحیت علمی و از چه مقبولیت مردمی برای این کار برخوردار

هستند؟ از آن مهم‌تر این است که اساسا جای‌گاه قانون در نظام مورد نظر این گروه‌ها چه‌گونه تعیین می‌شود و چه ضمانت‌هایی برای اجرا و تطبیق آن وجود دارد. اگر کسانی با بخش‌هایی از این قانون مخالفت داشته باشند و بخواهند که آن را تعدیل کنند چه راهکارهای مسالمت‌آمیزی برای این کار وجود دارد؟ نگرانی‌ها و پرسش‌هایی از این قبیل فراوان است که برای خودداری از درازی بحث از آن‌ها چشم می‌پوشم.

به‌گونه‌ی فشرده، طالبان و گروه‌های مشابه‌شان باید پیش از رسیدن به قدرت و یا سهم گرفتن در آن به این پرسش‌ها پاسخ بدهند:

- قانون به معنای آن‌چه انسان‌ها وضع می‌کنند، حتی اگر بر اساس اجتهاد شرعی باشد، چه جای‌گاهی در نظام آنان دارد؟
- قوه‌ی مقننه چه‌گونه شکل می‌گیرد و از چه صلاحیت‌هایی برخوردار است؟
- حاکم یا رهبری نظام به چه شیوه‌ای روی کار می‌آید که مسالمت‌آمیز و بدون به کارگیری قوه‌ی قهریه و خشونت باشد؟
- مهم‌تر از روی کار آمدن حاکم، برکناری اوست. اگر به هر دلیلی اکثریت جامعه به این نظر رسید که حاکم و گروه پیرامون او را نمی‌خواهد و باید از رهبری جامعه کنار بگذارد، چه شیوه‌های مسالمت‌آمیزی برای این کار پیش‌بینی شده است؟
- آیا تفکیک قوای سه‌گانه به رسمیت شناخته می‌شود و حدود صلاحیت‌های هر یک مشخص می‌گردد؟ ضمانت‌های حفظ استقلال این قوا چیست و چگونه می‌توان از دخالت یکی در دیگری، به ویژه قوه‌ی مجریه، جلوگیری کرد؟
- اگر مردم بخواهند در سرنوشت عمومی خود مشارکت داشته باشند این کار را از چه طریق اعمال کنند، احزاب، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، نهادهای جامعه‌ی مدنی یا هیچ‌کدام، که در آن صورت باید توضیح داد که مردم چگونه می‌توانند اراده‌ی خود را در تعیین سرنوشت خود به کار بگیرند؟
- کدام حقوق اساسی است که مردم از آن برخوردار هستند و پیشاپیش بر مصئونیت آن‌ها صحه گذاشته می‌شود تا به هیچ صورتی مورد تعرض دستگاه حاکم قرار نگیرد، آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی حریم خصوصی، آزادی مالکیت و مشاغل و..؟
- برای جلوگیری از تضییع حقوق اقلیت‌ها، چه اقلیت‌های دینی و فرهنگی، چه اقلیت‌های سیاسی و اجتماعی، و چه اقلیت‌های زبانی و نژادی، چه تدابیری سنجیده می‌شود، و کسانی که به حیث اقلیت سیاسی در مقام اپوزیسیون قرار می‌گیرند از چه حقوق و امتیازاتی برخوردار هستند که در معرض حذف و سرکوب قرار نگیرند و برای دفاع از حق و جای‌گاه خود ناچار نشوند که به خشونت و قهر روی بیاورند.

هر گاه به پرسش‌های بالا پاسخ روشنی داده نشود، ماهیت نظام در ابهام خواهد ماند و مستعد استبداد، ستم‌گری و افسارگسیختگی خواهد بود و به جای آن که سبب آرامش و حفظ منافع مردم شود موجب شورش، جنگ‌های داخلی و فروپاشی اجتماعی خواهد گردید. مراجعه به سرچشمه‌های فکری این گروه‌ها نشان می‌دهد که آنان در این زمینه از فقر تئوریک شدیدی رنج می‌برند و بسیاری از این مسایل حتی برای خودشان هم روشن نیست چه رسد که برای دیگران طرح روشنی ارائه کنند.

اگر طالبان بخواهند با تکیه بر دانش محدود و ناچیز شماری از ملاحظات مورد قبول خود به ساختن سیستمی سیاسی دست بزنند و آن را بر ملیون‌ها انسان دیگر این جامعه تحمیل کنند، چنان که یک بار تجربه شد، بحران‌های کنونی جامعه ما ابعاد پیچیده تری خواهد گرفت و در پی آن گردابی دهن باز خواهد کرد که هم طالبان را خواهد بلعید و هم دیگران را. تنها راه جلوگیری از درافتادن در چنان غرقابی این است که ماهیت و سازوکار نظام سیاسی مورد نظر از حد شعارهای کلی و مبهم فراتر رفته و وارد گفتمان عمومی شود تا همه‌ی ابعاد و جوانب آن واضح و مورد قبول همه یا اکثریت قاطع مردم قرار بگیرد و راهی به نزاع‌های دوباره گشوده نشود.



نوشته: ممتزمه صفیه مقوق - مسابى، مقوفدان سابقه دار و فعال مقوق زنان افغانستان

پایه های قانونی و حقوقی زن ستیزی در افغانستان



زن ستیزی Misogyny نوعی از پدیده اجتماعی است که در ان زنان مورد تبعیض ، تنفر و خشونت خانوادگی واقع گردیده ، و یا غیر قابل اعتماد دانسته میشوند. زن ستیزی در پیوند با خشونت علیه زنان مطرح است . علوم اجتماعی زن ستیزی را (دشمنی و خشونت سازمان یافته و نهادینه شده علیه زنان) تعریف می کند.

زن ستیزی در ساختار های بغرنج اجتماعی- فرهنگی ، نظام و سیستم قضایی و ایدیولوژیک جامعه ریشه دارد که این جا به اختصار به بحث گرفته شده است. خشونت علیه زنان اصطلاحی تخصصی است که برای توصیف کلی اعمال خشونت امیز بر پایه جنسیت کار می رود . همانند Hate Crime ، جنسیت، پایه اصلی این شکل از خشونت است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد خشونت علیه زنان را «هرگونه عمل خشونت امیز بر پایه جنسیت که بتواند منجر به آسیب فزینگی (بدنی) ، جنسی یا روانی بشود» تعریف کرده است که شامل تهدید ، اعمال اجبار ، یا سلب مستبدانه ازادی زن ، چه در اجتماع و چه در زندگی شخصی ، میشود. اعلامیه رفع خشونت علیه زنان در سال ۱۹۹۳ بیان می کند که این خشونت ممکن است توسط افرادی از همان جنس، اعضای خانواده ، و حکومت اعمال شود. خشونت علیه زنان یکی از معضلات اساسی در زمینه تحقق مندرجات اعلامیه جهانی حقوق بشر در افغانستان است.

سازمان ها و کشور های جهان با بر نامه های گوناگون با خشونت علیه زنان مبارزه می کنند. سازمان ملل متحد روز ۲۵ نوامبر را روز جهانی رفع خشونت علیه زنان اعلام کرده است. «سال های نود، قرن بیستم ، برای بار نخست بود که شکایات در برابر تجاوز جنسی در جریان تصادمات مسلحانه در یک دادگاه حقوق جزای بین المللی مورد بحث قرار گرفته و چند مورد مشخص این جنایت در جریان کار ان دادگاه ، به عنوان جنایت جنگی بررسی و اعلام گردید. به علاوه بر اساس اصل های پذیرفته شده، دادگاه جزای بین المللی تاکید نمود که ،تجاوز جنسی در جریان برخورد های مسلحانه به عنوان جنایت جنگی شناخته شده که باید در باره ان تصمیم قانونی اتخاذ نمود.»

موارد بیشمار از این پدیده ضد انسانی در جریان جنگ در افغانستان وجود دارد که دولت بنا بر ماهیت بورژوا - ملاکی - جهادی - مافیای مواد مخدره و کمپرادور ، نه تنها ان را نادیده انگاشته ، بل در واقع با زن ستیزی هم سوئی نشان داده و این جنایات وحشتناک را اغماض نموده است . موسسات وابسته به سازمان ملل متحد بار ها خشونت علیه زنان را در افغانستان طی اعلامیه ها نکوهش نموده و از حکومت افغانستان خواسته اند تا این جرایم را مورد پیگرد قانونی قرار دهند و عاملین ان را مجازات کنند.

نمونه های فراوان از خشونت علیه زن در افغانستان ، مخصوصا در طی سالهای اخیر به مشاهده رسیده است.

متأسفانه زنان زن ستیز که در ظلم ، ستم و خشونت خانوادگی دست بالا دارند ، روز تا روز افزون تر میگردد.

در افغانستان ملا ها سیاست دولت را تعیین و رهبری می کنند و مسلم است که وضع زنان بهتر از این نمیشود.

مسئله جنس دوم بودن زن ، در مردان زن ستیز از هنگام که این مردان دست و پا شناخته اند ، در تربیت و رشد فکری شان عجین شده است. نقش اجتماع ، وضع اقتصادی و تاثیرات مذهب و دین دلایل اصلی و اساسی این طرز تفکر در مردان زن ستیز است.

بیسوادی و عدم دانش اجتماعی ، فقر اقتصادی ، موجودیت حکومت های ضد لاییک ، زندانی بودن در اداب ، شعایر، رسوم و سنت های کهنه و اسارت بار از جمله سنت های قبیلوی، فرقه پی ، جهل و خرافات و تعصب خشک مذهبی ان چنان به وجود این افراد لانه کرده است که به ان ها اجازه تفکر و دگر اندیشی را نمیدهد.

زن ستیزی محدود به یک قوم و نژاد نمیشود ، بل در تمام اقوام در تاریخ بشر مشاهده شده است. چنانچه زنده به گور کردن دختران در فرهنگ و تاریخ برخی اقوام عرب نیز از این نمونه است. در تمام ادوار تاریخ جوامع تقسیم شده به نیرو های اجتماعی متخاصم ، به زنان بیشترین ظلم ها روا شده است و شخصیت اجتماعی شان با دستورات رهبران دینی به لجن کشیده شده و صرفا از زنان استفاده های جنسی و ابزاری می شود و با آنان همانند برده های جنسی بر خورد صورت می گیرد.

یکی از مشخصات عمده حکومت های دینی تفریق جنسیت و برتری جنس مرد است. همانند دیگر مکاتب دینی بشری ، دین اسلام در مورد زنان دارای طیف متنوعی ضدیت با زن، در تاریخ بوده است . زن در اسلام به عنوان متاع و جنس پایان تر از مرد دیده میشود که موارد ان را می توان در رجحان مرد بر زن در چهارچوب قوانین اسلامی ، برجسته و مشخص نمود.

مانند:

- نداشتن حق طلاق برای زن (زن می تواند مطالبه تفریق از شوهر را در محکمه نماید و باید دلایل تفریق را به ثبوت رساند که در شرایط موجودیت خشونت های خانوادگی و زن ستیزی در افغانستان نا ممکن است که زن تفریق مطالبه نماید ، و اگر زن روحیه چنین کاری را بیابد، شوهرش و یا یکی دیگر از مردان خانواده، سر او را گوش تا گوش میبرد ، و سنگسار کردن زن هم کار سهل تر در جامعه زن ستیز ما است ، تنها تحریک مردم محل کافی است تا بد - در اسلام یک مرد میتواند چهار زن نکاحی داشته باشد.

- در اسلام شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد حساب میشود -
- حق میراث نابرابر (پسر دو سهم و دختر یک سهم)

- حق میراث هشت یک به خانم (زوجه)
- گرفتن حق حضانت دختر بعد از سن نه سالگی و گرفتن حق حضانت پسر بعد از سن هفت سالگی از مادر ، بدون در نظر داشت منافع کودک.
- ازدواج دختر صغیر (نکاح دختر نه ساله)
- زن ستیزی در مرکز ایدیولوژی و ساختار دولتی کشور های اسلامی است.ترین شیوه کشتار نصیب زن گردد، مانند کشتار فرخنده.

افغانستان به مثابه جامعه مرد سالار به نفع مرد عمل میکند و منافع مردان را بر تر از منافع زنان قرار می دهد، و نتیجه منطقی چنین سیستمی این است که جامعه مرد سالار افغانستان بر زنان ستم روا می دارند.

نمونه های عام ، بسیار زشت و غیر انسانی خشونت علیه زنان در افغانستان:

- آتش زدن زنان
- اسید پاشی بروی زنان و دختران
- سنگسار زنان
- حجاب اجباری زنان
- تبعیض در حق کار برای زنان
- مزد نابرابر در برابر کار مساوی.
- اعدام های صحراپی زنان
- ازدواج های اجباری دختران بدون رضا و میل شان
- ازدواج کودکان
- دره زدن زنان
- بریدن و قطع اعضای بدن زنان
- تجاوز و اختطاف زنان
- قتل زنان بار دار و به تنور انداختن ایشان
- خشونت های خانگی در برابر زنان
- برده داری و تجارت زنان
- زنان و درگیری های مسلحانه
- بد دادن دختران
- زنده به گور ساختن دختران
- تجاوز گروهی به زنان و دختران.

این ها همه نمونه های از خشونت علیه زنان است که زیر نام دین در افغانستان و برخی کشور های اسلامی صورت میگیرد.

در اکثر موارد ، متنفذین محلی، سران قومی و افراد پر نفوذ ازافشای خشونت علیه زنان ، در محلات شان جلوگیری بعمل میاورند. و از ان است که این نوع خشونت ها روز تا روزافزایش یافته و فجایع ناشی از ان دامنه دار ترگردیده است.

در کشور ما قوانین نابرابر، خشونت علیه زن را تشدید می کند. در کنار قوانین نافذ، که به هیچ وجه ضمانت های اجرایی ندارد، ضوابط و موازین عرفی قرون وسطی بی در سر تا سر کشورما زنجیر های اسارت زن و خشونت علیه زن را حمایت می کند. قانون حمایت خانواده وجود ندارد.

قانون منع خشونت علیه زنان در شرایط کنونی قابلیت اجرایی ندارد. قانون ازدواج در دهلیز های پارلمان سرگردان است و برای توشیح رییس جمهور به ریاست جمهوری ارسال نمیگردد.

کشور ما در ردیف فاسد ترین کشورهای جهان، مقام اول را در زن ستیزی و خشونت های خانواده گی احراز نموده است و یگانه کشوری است در دنیا، که ظلم، تعدی، تجاوز و جنایت بر زن را اسلامی میدانند.

زن ستیزی یک بیماری اجتماعی است و باید با آن مبارزه صورت گیرد. این مبارزه وظیفه تمام حلقهات اجتماعی و سیاسی دگر اندیش جامعه است.

دولت افغانستان به دلیل ماهیت دینی و مذهبی خود کوچکترین توجه به وضع زنان و دختران ندارد و حل مشکلات زنان در جمله اولویت های کاری این دولت اصلا نیست. تبعیض در برابر زنان، حق نابرابر، عدم توجه به صحت و تحصیل زنان و بی اعتنایی در برابر خشونت علیه زنان، روز تا روز وضع زنان را دردناک تر و وحشت بارتر ساخته است و روزی نیست که حادثه غم انگیز از تعدی، تجاوز و قتل زنان و دختران به گوش نرسد. مجازات زنان را ملاها و متنفذین محلی بدست دارند و برای زنان محاکم صحرایی دایر و حکم قتل صادر میکنند. دولت کوچکترین عکس العمل در برابر این محاکم صحرایی از خود نشان نمیدهد. تا حال حتی یک مورد وجود ندارد که دولت مجرم یا مجرمین را مورد پیگرد قانونی قرار داده، تشخیص، محاکمه و محکوم کرده و حکم محکمه تطبیق شده باشد.

سازمان های اجتماعی در برابر خشونت علیه زنان به صدور اعلامیه اکتفا می کنند، وزارت امور زنان عملا کدام اقدام عملی، موثر و کارا در مبارزه علیه زن ستیزی از خود نشان نداده است. کمیسیون حقوق بشر در افغانستان از یگانه چیزی که اطلاع ندارد، حقوق بشر و دفاع از ان است و تنها کاری که میتواند انجام دهد، ارایه ارقام ناقص احصای یوی سالانه در مورد تخطی از حقوق بشر است. جامعه مدنی هم اصلا موثریت ندارد.

مبارزه بر ضد خشونت علیه زن (زن ستیزی) در افغانستان یک راه حل نسبی دارد و ان هم ایجاد یک حکومت سکولار و جدایی سیاست از مذهب و دین است. تا زمانی که مذهبیون در افغانستان حکومت کند وضع اسفبار زنان هم چنان ادامه خواهد داشت.

تا زن برده است، مرد آزاد نیست و جامعه اسیر است. تنها با آزادی زن است که جامعه میتواند آزاد باشد.



ممتزم فرید ظریف: مقوقدان و دیپلمات و کارمند سابقه دار و بریسته در سازمان ملل متمد



مذاکرات دوحه، تضادها میان مواضع و اولویت های دو طرف

بن بست طولانی روی تعیین خطوط اساسی طرزالعمل کاری در مذاکرات دوحه میان نمایندگان طالبان و هیأت اعزازی شورای عالی مصالحه ملی از کابل، پس از هفته ها چانه زدن و عدم تحرک، زیر بار فشار بازیگران خارجی شکستانده شد. این انکشاف، و ادامهء مباحثات روی دستور کاری (اجندا)، اما، عمق بزرگ و پهنای وسیع اختلافات و تضادها میان مواضع و اولویت های دو طرف مذاکره را برملا ساخت. بگونهء مثال، آتش بس، که درصدر قطار اولویت های هیأت کابل قرار دارد، آخرین مادهء پیشنهادی طالبان را تشکیل میدهد. این امر به تنهایی افشاگر این واقعیت است که طالبان هنوز هم مصمم بر استفاده از تشدد و جنگ بحیث شیوه برتر دستیابی به قدرت و اهدافش میباشند. تمام شواهد موجود عدم صداقت طالبان را آشکار میسازد که آنها و همگرایان شان میخواهند با نبرنگ از یکسو با اشتراک در مذاکرات دوحه به غربی ها افادهء حسن نیت در صلح جوئی و اصلاح طلبی بدهند، ولی از جانب دیگر با تشدید حملات نظامی بر مواضع دولت و افزایش عملیات دهشت افگنی در شهرها و قصبات علیه اهداف ملکی، کماکان به برنامه جنگ ودهشت برای تصرف انحصاری حاکمیت و احیای مجدد امارت نامنهاد اسلامی شان ادامه دهند.

امریکا و متحدین آن ظاهراً به وعده های طالبان مبنی بر ابا از تهدید به منافع آنها و عدم همکاری با سایر نیروهای ترور و دهشت، باور کرده اند و آماده یک گزار «آبرومند» بسوی مناسبات جدید باطالبان بنظر میرسند. آنها طرفین را تحت فشار قرار داده اند تا روی راه حل همه شمول، که میتواند تعریف دیگری برای یک «دولت سهامی»، هرچی زودتر به موافقه برسند. بدنبال هشدارهای قبلی اش به کابل درین زمینه، امریکا مبلغ صد میلیون دالر از مساعدتهایش برای سال آینده را کاهش داد تا توجه ارگ را به جدی بودن مطالباتش جلب نماید، و برای برطرف نمودن هر نوع شکی درین مورد، کاهش تعداد عساکرش را به ۲۵۰۰ نفر تا اوسط ماه آینده اعلام کرد.

این انکشافات در شرایطی در حال تکوین اند که هنوز امید روشنی برای گشایش مثبت بسوی حل ابعاد داخلی مسئله بوجود نیامده است. از سوی دیگر، هیچ برنامه مشخص کاری برای آغاز بحث حتی روی سرخط ابعاد بغرنج منطقوی قضیه تاکنون مطرح نشده است. بنابراین، تضییق جبری افغانستان در چهارچوب میکانیکی یک توافق روی تقسیم قدرت، در شرایطی که هیچگونه اطمینان در مورد آرامش و ثبات داخلی بر پایه یک حل سیاسی همه جانبه مبتنی بر اصول حقوقی و سیاسی وجود ندارد و تضامین قابل اعتماد در مورد عدم مداخله از جانب همسایگان و سایرین بدست نیامده است، کشور ما بار دیگر بسرعت بسوب یک چهار راه سهمگین تاریخی کشانده میشود. درین احوال سرنوشت ساز، انتخاب یک مسیر درست و پیشگیری از سقوط کشور در یک پرتگاه مهیب قرون وسطایی، بمثابه ی مبرم ترین رسالت میهنی در برابر تمام نیروهای آگاه، بیشتاز و وطنپرست قرار میگیرد.

یک ارزیابی دقیق از آرایش فعلی نیروها حکم میکند که بخاطر مقابله موثر با طالب، متحدین و حامیان داخلی، منطقوی و بین المللی آن باید به یک بسیج عمومی ملی دست یازید. تحلیل واقعبینانه ازتمام مرزبندیهای کنونی، انتخاب بدیل پذیرا تر دیگری را برای چنین بسیج ملی جز تحکیم و تقویت دولت کنونی بدست نمیدهد. درین شرایطی که وجود فساد و فاسدان کفایت دولت را به چالش کشانیده و اعتبار آنرا در افکار عامه جداً خدشه دار ساخته است، تحکیم و تقویت دولت فقط و فقط از طریق تطبیق جدی قانون و ایفای موثر وظایف عنعنوی دولت ممکن است. این اصل، دولت را مکلف به برقراری امنیت وتلاش جدی برای حل مشکلات عدیده مردم میسازد، که با تامین آن اعتماد و اطمینان مردم نسبت به دولت افزایش خواهد یافت. افزایش پیمانهای کارآیی وتوانمندی دولت در تطبیق قانون و تامین امنیت، بگونه ی مستقیم بر باور و احترام مردم به قدرت و اراده قاطع دولت میافزاید.

همزمان با این کارزار، دولت به تقویت بیشتر توانمندی اش برای مقابله با جنگ روانی که دشمنان داخلی و خارجی کشور براه انداخته اند، نیز سخت نیاز عاجل دارد. چنانکه دیده میشود، بیشترین تخریب تبلیغاتی از داخل نظام صورت میگیرد. آزادی بیان بیشتر در خدمت مخالفان دولت قرار دارد و نود درصد مطبوعات و رسانه ها، با سؤ استفاده از احساسات مجروح مردم، شعله های خشم آنها را بیشتر دامن میزنند و حس انزجار و نفرت نسبت به دولت را در میان آنها خلق میکنند. چنین بنظر میرسد که ارگانهای اپراتیوی دستگاه های استخباراتی بیگانگان نیز زمینه را مساعد یافته و بر آتش بحثهای احساساتی درصفحات مجازی رسانه های اجتماعی روی مباحث هویت تاریخی، فرهنگی، زبانی، مذهبی، ملیتی، قبیله‌ای و غیره روغن میباشند. آنها بدینوسیله میکوشند این درزهای شوم تاریخی را به شیارهای عمیق و گودال های وصل ناپذیر نفرت و انزجار مبدل کنند. برای برونرفت ازین تنگنا، باید تمام نیرو و امکانات همه ارکان و اهرم های دستگاه دولت بلا تأخیر فعال ساخته شوند تا با تبارز مؤثریت بیشتر درپیشبرد وظایف شان از یک طرف اعتماد بیشتر مردم را کمایی کنند، و از جانب دیگر هجوم تبلیغاتی دشمنان خارجی و تفرقه اندازان داخلی را خنثی سازند.

شعار صلح، بحیث والاترین آرمان مردم، باید در صدر برنامه ستراتیژیک دولت قرار داشته باشد و به تبلیغات طالبان، همگرایان فکری شان در درون و بیرون دستگاه دولتی و حامیان خارجی شان، مبنی بر بیعلاقگی دولت برای جدیت بخاطر صلح، باید پاسخ روشنگرانه و اصل محور داده شود. مردم حق دارند اطمینان حاصل کنند که برنامه صلح دولت عمدتاً بر پایه ی تضمین منافع علیای آنها و کشور شان بنا یافته است، نه فقط براساس تغییر گرایش در سیاست خارجی و جدول زمانی کشور های دیگر؛

مردم باید مطمئن شوند که برنامه صلح، کشور رابوسی ثبات و آرامش پایدار رهنمون میشود و دستاورد های مبارزات یک ونیم قرنهء شانرا در عرصه های سیاسی، اجتماعی و مدنی حفظ و تحکیم میکند؛ آنها باید اطمینان یابند که اراده ی خودشان در مرکز ثقل انتخاب و تعیین نظام سیاسی و حقوقی شان قرار داده میشود. و تعیین نظام سیاسی و حقوقی شان قرار خواهد داشت. بدبختانه، صدای مدافعین یک نظام مردم سالار، که اکثریت مطلق را تشکیل میدهند، در لابلای آواز گوشخراش انفجارات و حملات راکتی و هیاهوی عوامفریبانه سیاست بازان دوره گرد و خودخواه، که برای حفظ منافع شخصی و گروهی خود حاضر به هر نوع معامله اند، طنین لازم را ندارد.

بنابراین، باید فوراً به یاری مدافعان بالفعل دلبر که در بحث جمهوریت و امارت شرکت میکنند و از منافع و ارادهء بالقوهء قاطبهء مردم شجیعانه دفاع و نمایندگی میکنند، با تمام نیرو شتافت. ما باید ستونهای مردمی وحدت ملی و اتکا بخود را با بوجود آوردن یک جبههء وسیع مدافعان جمهوریت تحکیم ببخشیم. ما باید از عقب میزهای کار و سقف های دفاتر و منازل خود بیرون برویم به عموم مردم و سرسفیدان عنعنوی آنها مراجعه کنیم. ما باید با یک برنامهء کاری مشخص به مشوره و هماهنگی با یک طیف وسیع احزاب و سازمانهای مستقل و وطنپرست پردازیم. بهمین گونه، باید مناسبات اصولی کاری خود را با سازمانهای اجتماعی و نهاد های مدنی و مردمی و ساختار های محلی نمایندگی شان گسترش داده و در جهت تقویت بیشتر جبههء هواخواهان جمهوریت بکوشیم.

در بحث روی ارزش ها و اعتقادات، باید ادعاهای کاذبانه طالبان، مبنی بر دفاع از اسلام و استقلال کشور، را در روشنی کارنامه های سیاه و ضد انسانی شان و وابستگی آنها به دستگه های استخباراتی بیگانگان رسوا و خنثی نمود. در برابر اندیشه و تحلیل جزمی طالبانی شان باید از یک دیدگاه روشنفکرانه تاریخی، علمی و منطقی برخورد نمود و بدویت و تحجر فکری آنها را برملا ساخت. باید از حاکمیت قانون، بحیث میراث گرانهای مشروطه خواهان و شاه امان الله، شجیعانه دفاع نمود و نقش ارتجاعی نیروهای مذهبی نمای وابسته به استعمار را در مبارزه میان روشنی و تاریکی، پیشرفت و عقبگرایی، برملا ساخت. باید به مردم وضاحت داد که سوال روی حفظ دستاورد های بیست سال اخیر خلاصه نمیشود، بلکه وظیفه پاسداری از دستاورد های پر ارزش نسلهای ارشد مبارزین روشنفکر ما مطرح است. به مردم باید یاددهانی کرد که قانون اساسی ودیعه حضور غرب در افغانستان نیست، بلکه قانون اساسی در کشور ما صد سال سابقه دارد و قانون اساسی حاضر و ششمین قانون اساسی کشور است. قانون جزا نیز سابقه ی صد ساله دارد. کد مدنی ما بیش از پنجاه سال سابقه دارد. در عرصه های حقوق زن و حضور مدنی زن، افغانستان یکی از کشورهای پیشتاز در منطقه بشمار میرفت. علاوه براین اسناد حقوقی ملی، افغانستان به تعداد زیادی از معاهدات و اسناد حقوقی بین المللی پیوسته بود که یک طیف وسیع حقوق و آزاییهای مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را احتوا میکند.

در پهلوی تلاش برای روشنگری مدافعان طالبان و تنظیم ها همگرای شان، باید بر اقشار و لایه های مختلف دیگر جامعه نیز توجه کرد. برای تأثیر گذاری هرچی بیشتر، باید سمینار ها، بحث و گفتمان همگانی و وسیع، با استفاده از همه انواع رسانه ها، سازماندهی گردد. درین بحث ها، و در برآمد های خبری و مطبوعاتی دولتی باید مسئولین ارگان های حراست حقوق حضور فعال و برارنده داشته باشند.

همچنان، حضوربرازنده ی قاضی القضاات و لوی څارنوال و وزیر عدلیه همه روزه باید ملموس گردد. به سفیران و سایر مسؤلین نمایندگی های سیاسی و قونسلې افغانستان در خارج هدایات روشن برای کار سیاسی و تبلیغاتی در مطبوعات و در میان افغانهای مقیم کشور های محل ماموریت شان داده شود. در حال حاضر، در مناظره های سیاسی در رسانه های اروپا و امریکا فقط و فقط مخالفان دولت و طرفداران دولت حضور دارند، در حالیکه نود فیصد نهاد های مدنی افغانی مقیم اروپا و امریکا مخالف طالب اند. کار سیاسی و تبلیغاتی دولت باید این اکثریت قاطع را بسیج کند و جبهه ی متحد دفاع از برقراری یک صلح اصولی و پایدار و تحکیم اساسات نظام مردم سالاری را مستحکم تر و نیرومند تر سازد. دیگر نمیتوان تنها به تقبیح مکرر و برحق دشمنان داخلی و خارجی کشور و مردم رنجکشیده ی ما بسنده کرد؛ باید بلا تأخیر آستین های اقدام هدفمند عملی را بالا زد و هرچی زودتر برای نجات کشور بازو به بازو با دیگر وطنپرستان دست به کار شد.



د ممتزم دوکتور طالا پامير ، مقوقپوه ليکنه

د افغانستان شخړه او نړيوال بشري حقوق



د افغانستان شخړه د نړۍ په معاصر تاريخ کې ترټولو اوږده شخړه ده. د دې شخړې د لاملونو (عواملو) په اړه ډير کتابونه او مقالې ليکل شوې خو د دغې خونړۍ شخړې د حقوقي اړخ يا نې د شخړې د حقوقي تعريف او نړيوالو بشري حقوقو سره د دغې شخړې د تړاو په هکله ډير کم څه ويل شوي.

د افغانستان د شخړې حقوقي تعريف ډير مهم دی ځکه چې د نړيوالو بشري حقوقو (International Humanitarian Law) پلي کېدل د شخړې له څرنگوالي سره تړاو لري. شخړه کېدای شي چې کورنی اړدوړ (بې نظمي)، بغاوت، د کودتا هڅه، مذهبي يا قومي تاوتریخوالی، کورنی او يا نړيواله وسله واله شخړه وي.

هر کورنی تاوتریخوالی، اړدوړ او کرکيچ کورنی وسله واله شخړه نه گڼل کېږي او د نړيوالو بشري حقوقو تر سيوري (چتر) لاندې نه راځي.

نړيوال بشري حقوق يا د جگړې قانون (Jus in Bello) يوازې د کورنی او نړيوالو وسله والې شخړې په حالاتو کې پلي کېږي. دلته اړينه ده يوه شو چې کومه شخړه کورنی او کومه شخړه نړيواله شخړه گڼل کېږي.

کورنی وسله واله شخړه (Non-International armed conflict) :

د ژنيوا د کنوانسيونونو (۱۹۴۹) سره په تړاو د دوه يمي شميرې تکميلې پروتوکول (۱۹۷۷) پر بنا، کورنی وسله واله شخړه د يوه ملک د ننه د دولت د وسله والو ځواکونو او د دولت د مخالفينو او يا نورو منظمو ډلو تر منځ وسله والې شخړې ته وايي خو په دې شرط چې:

۱- وسله واله شخړه د يوه ملک په د ننه خاوره کې وي؛

۲- وسله واله ډله منظمه (سازمان يافته) وي؛

۳- وسله واله ډله تر يوې مسئولې مشرۍ (قوماندې) لاندې وي، داسې مشري چې پر وسله واله ډله کنترول ولري؛

۴- وسله واله ډله ډيره موده دمک د خاورې پر يوه برخه کنترول ولري؛

۵- وسله واله ډله د پرله پسې (داومداره) پوځي خوځښت او پوځي عملياتو توان ولري؛

۶- وسله واله ډله د جگړې په ډگر کې نړيوال بشري حقوق لير تر ليره، د ژنيوا د کنوانسيونونو (۱۹۴۹) اړوند دوه يمه شميره پروتوکول (۱۹۷۷) په پام کې ونيسي.

د ژنیوا د کنوانسیونونو (۱۹۴۹) اړوند د دوه یمی شمیرې پروتوکول (۱۹۷۷) په لمړۍ ماده کې راغلي چې:

«۱- دغه پروتوکول چې د ۱۹۴۹ کال د اگست د ۱۲ مې، د ژنیوا د کنوانسیونو درېیمه گډه (واحد) ماده پراخوي او بشپړوي، پرته له دې چې د دغې مادې د پلي کولو په موجوده شرایطو کې بدلون (تعدیل) راولي، په ټولو هغو وسله والو شخړو پلي کيږي چې د ۱۹۴۹ کال د اگست د ۱۲ مې، د ژنیوا د کنوانسیونونو د لمړۍ شمیرې تکميلي پروتوکول چې د نړیوالو شخړو د قربا نیانو د ساتنې په اړه دی، تر سیوري (چتر) لاندې نه راځي او کوم چې د معظمو متعاهدو اړخونو (دولتونو) په خاوره کې د هغوی د وسله والو ځواکونو او د مخالفانو د وسله والو ځواکونو تر منځ او یا نورو داسې منظمو ډلو ترمنځ پیښيږي چې تر یوې مسئوله کومانډې (قوماندې) لاندې وي، د ملک د خاورې په یوه برخه داسې کنترول ولري چې و کولای شي پرله پسې او منظم پوځي عملیات تر سره او دغه پروتوکول پلي (اجرا) کړي.

۲- دغه پروتوکول د کورنۍ نا کرارۍ او گډوډۍ لکه بلوا (بغاوت) د تاوتریخوالي د جلا جلا پیښو او نورو دې ته ورته حالاتو کې چې وسله واله شخړه نه کښل کيږي، د تطبیق وړ نه دی» ۱

نړیواله وسله واله شخړه (International armed conflict):

نړیواله وسله واله شخړه د دوو او یا څو هیوادونو تر منځ وسله والې نښتې ته وايي. د ژنیوا د کنوانسیونونو به دوه یمه گډه ماده کې راغلي چې:

«پر هغو مقرراتو سربیره چې د سولې په وخت کې باید پلي شي، دغه کنوانسیون د اعلان شوې جگړې په ټولو حالاتو او هره بله وسله واله شخړه چې د دوو یا ډیرو لوړو متعاهدو اړخونو (دولتونو) تر منځ پیښيږي، د تطبیق وړ دی ان (حتی) که د جگړې حالت له دوی دواړو څخه د یوه لوري لخوا نه وي پیژندل شوی

همدا شان، دغه کنوانسیون د نیمگړي اویا بشپړ بهرني اشغال په حالاتو کې که څه هم چې د اشغال پر وړاندې کوم غبرگون (مقاومت) موجود نه وي او د شخړې یو اړخ د دغه کنوانسیون غړیتوب ونلري، پلي کيږي.» ۲

د ژنیوا د کنوانسیونونو اړوند لمړۍ شمیره تکميلي پروتوکول (۱۹۷۷) د لمړۍ مادې په څلورم پراگراف کې راغلي چې:

«د ملگرو ملتونو سازمان د منشور او دنړیوالو حقوقو داصولو له اعلاميې (۱۹۷۴) سره سم، داستعماري ادارې، بهرني اشغال او نژاد پرسته رژیمونو پر وړاندې د ولسونو له خوا د خپل برخلیک د ټاکلو په پار وسله واله مبارزه، نړیواله وسله واله شخړه (جگړه) گڼل کيږي» ۳

که د نړیوالې وسله والې شخړې په هکله پورتنی بحث را غونډ کړو نو و یلای شو چې نړیواله جگړه (وسله واله شخړه) لاندې ډولونه لري:

۱- د دوو اویا ډیرو دولتونو ترمنځ مخامخ اعلان شوې او نا اعلان شوې وسله واله شخړه؛ دبهرني یرغل (aggression) پر وړاندې وسله وال مقاومت؛

۲- د بهرني اشغال (Occupation) پر وړاندې که څه بشپړ اویا نیمگړي وي، وسله واله مبارزه؛

۳- داستعماري ادارې او نژاد پرسته رژیمونو پر وړاندې د آزادۍ او د خپل برخلیک د ټاکلو په پار دولسونو وسله واله مبارزه؛

ځینې حقودانان په کورنۍ وسله واله شخړه کې د یوه یا څو بهرنیو دولتونو وسله واله مداخله هم نړیواله وسله واله شخړه گڼي

د افغانستان شخړه او نړیوال بشري حقوق :

د افغانستان ۴۰ کلنه وسله واله شخړه یوه ډیره پېچلې شخړه ده؛ خپلې ځانگړتیاوې، جیو پوليټیکې، جیو اقتصادي او سوق الجیشي اړخونه لري چې بشپړه علمي څېړنه یې د دغې لیکنې مخه نه ده. په دغه لیکنه کې یوازې هڅه کېږي چې په افغانستان کې د وروستیو دوو لسیزو (له ۲۰۰۱ کال راهه دیکخوا) وسله والې شخړې او نړیوالو بشري حقوقو ترمنځ اړیکه و ښودل شي تر څو په شخړه کې ټولې ښکېلې خواوې خپلو انساني، اخلاقي او حقوقي مسئولیتونو ته ځیر (متوجه) او دغې خونړۍ او وړانونکې جگړې ته د پای ټکی کېږدي.

د افغانستان شل کلنه وسله واله شخړه لکه چې ټولو ته مالومه ده په لمړي سر کې د نړیوالې وسله والې شخړې په بڼه پیل شوه. د ۲۰۰۱ کال د اکتوبر د میاشتې په ۷/۶ مه نیټه (شپه) د امریکې پوځي ځواکونو د ولسمشر جورج واکر بوش په امر له القا عده تروریستي سازمان سره د مبارزې په پلمه پر افغانستان باندې د تلپاتې آزادۍ (Operation Enduring freedom) تر شعار لاند برید وکړ خو د برید هدف یوازې د « القاعده» ټکول نه بلکې په افغانستان کې د هغه وخت د حاکم رژیم چې د افغانستان اسلامي امارت نومیده، را پرځول هم وو چې دافغانستان په شاوخوا نږدې ۹۰ سلنه خاوره یې عملاً (De facto) موثر کنترول درلود.

د ۲۰۰۱ کال د نوامبر په ۱۲ مه طالب چارواکو او دهغوی وسله والو ځواکونو د امریکې د هوايي ځواک لخوا د درنو بمباریو له کبله کابل پرېښود خو ځینې نور ښارونو د نوامبر تر پایه د طالبانو تر واک لاندې وو.

د ۲۰۰۱ کال د دسامبر په ۷ نیټه دکندهار ښار په نیولو سره چې د طالبانو د مقاومت وروستی سنگر وو، د طالبانو رژیم "د افغانستان اسلامي امارت" ختم شو خو، طالبانو خپله ماته ونه منله. یو شمیر طالب مشران د دیورنډ پر کرښه پاکستان ته واوښتل. ډیر طالب قوماندانان او جنګیالي په کلیو او سیمو کې خواره شول او د گوریلابي جگړې په بڼه یې د امریکې او متحدینو ځواکونو پر وړاندې خپل مقاومت جاري وساته.

د دسامبر د میاشتې له دوهیمې تر منځې (۲-۵) نیټې د ملګرو ملتونو سازمان تر مشرۍ لاندې له افغانستان څخه بهر د مختلفو افغان ډلو غونډه راوغوښتل شوه چې د بن د کنفرانس په نوم یادېږي. د بن د کنفرانس اصلي مخه دا وه چې د افغانستان لپاره د طالبانو د رژیم پر ځای یوه لنډ مهاله افغاني اداره وټاکي. د کنفرانس گډونوالو حامد کرزی د لنډ مهالې ادارې د مشر په توګه و ټاکه. د بن د کنفرانس گډونوالو د ملګرو ملتونو د امنیت له شورا څخه و غوښتل چې د لنډ مهاله ادارې سره د امنیت په برخه کې مرسته وکړي.

د ملګرو ملتونو امنیت شورا د ۲۰۰۱ کال د دسامبر په شلمه (۲۰) نیټه د ناتو تر مشرۍ لاندې افغانستان ته د نړیوال امنیتي مرستندوی ځواک (International Security Assistance Force) د لیرلو پریکړه وکړه. (۴)

نړیوال امنیتي مرستندوی ځواک (ISAF) ته د لنډ مهاله ادارې، دکابل ښار او شاوخوا سیمو د امنیت د خونديتوب مامویت وسپارل شو. په دې توګه، د امریکې حکومت د بهرني اشغال پر وړاندې د افغانانو د حساسیت په وجه په زغرده (په مستقیه ډول) د افغانستان داشغال مسئولیت په غاړه واخیست. په افغانستان کې د عراق په شان د اشغال رژیم (Occupation Regime) وضع نشو خو په ملک کې عملاً اشغال ته ورته یو وضعیت منځ ته راغی. سره له دې چې د ملګرو ملتونو دامنیت شورا په ۱۳۶۸ شمیره پریکړه کې چې د ایساف (ISAF) په هکله ده، امریکایي ځواکونو ته د ایساف له چوکاټ څخه بهر په افغانستان د حضور او جگړې جواز نه وو ورکړل شوی، دغه هیواد (امریکا) او متحدینو یې په خپل سر، په افغانستان د خپلو ځمکنیو، هوايي او استخباراتي ځواکونو شتون په بیسارې توګه پراخ کړ چې شمیر یې په څو کلونو کې له سلورزو (۱۰۰۰۰۰) تنو واوښت. امریکایي ځواکونو د افغانستان د حریم (ځمکنی

او هوایي (کنترول په خپل لاس کې واخیست؛ له القاعده سره د مبارزې تر څنګ په ټول هیواد کې له طالبانو سره هم د جګړې د یو خپلواک او ټولوک بهرني اړخ په توګه په سخته او خونړۍ جګړه کې ښکېل شول. امریکایي ځواکونه او متحدین - د تروریسم ضد ایتلاف (Operation Enduring Freedom) د افغانستان تر دولتي او قضایي حاکمیت لاندې نه وو او نه یې هم د افغانستان قوانین مراعات کول. دغه وضعیت د ۲۰۱۴ کال د دسمبر د میاشتې تر پایه دوام وموند.

د حامد کرزی حکومت د ۲۰۱۰ کال را هیسې هڅه وکړه چې په افغانستان کې د امریکایي ځواکونو شتون او عملیات قانوني کړي. د ۲۰۱۲ کال د می د میاشتې په دوه یمه د امریکې او حامد کرزي د حکومت تر منځ د دوامداره ستراتیژیکو اړیکو موافقتنامه لاس لیک شوه (۵) د دغې موافقتنامې له مخې امریکایي لوري تعهد وکړ چې:

۱- د افغانستان استقلال، ملي او دولتي حاکمیت او د افغانستان قوانینو ته درناوی وکړي؛

۲- د افغانستان په خاوره کې خپل پوځي عملیات له افغان حکومت سره هما هنگ کړي؛

۳- پر ملي وګړو او ملي سیمو باندې له بریدنو څخه ډډه وکړي؛

۴- د امریکې ځواکونه په افغانستان کې سیاسي فعالیت ونکړي؛

۵- افغانانو ته د تاوان اړولو په صورت کې خساره وګالي (تاوان ورکړي) او نور...

د دغې موافقتنامې (د ستراتیژیکو اړیکو موافقتنامه) د تطبیق په پار د ۲۰۱۴ کال د سپتامبر په ۳۰ مه نیټه د امریکا او اشرف غني د حکومت تر منځ امنیتي موافقتنامه لاسلیک شوه چې تر ۲۰۲۴ کال پورې په افغانستان کې د امریکایي پوځیانو د حضور او عملیاتو څرنگوالي ټاکي. په ورته وخت کې د اشرف غني حکومت او ناتو تر منځ هم د ځواکونو د وضعیت په اړه یوه هوکړه وشوه. (۶)

د پورته نومول شویو موافقتنامو پر بنا، په افغانستان کې د امریکایي ځواکونو Operation Enduring Freedom او همدا شان د ناتو ځواکونو د (ISAF) به مامویت کې هم بدلون راغی. د افغانستان امنیتي مسئولیت افغان حکومت او افغان ځواکونو ته ولېږدول شو. د امریکې ولسمشر بارک اوباما د ۲۰۱۴ کال د اګست په ۲۸ مه په افغانستان کې د امریکایي ځواکونو د « تلپاتې آزادۍ عملیاتو » (OEF) د پای اعلان وکړ او په لویه شمیره امریکایي ځواکونه له افغانستان څخه ووتل خو بیا هم نږدې ۱۶۰۰۰ امریکایي پوځیان د آزادۍ ساتلو عملیات (Operation Freedom's Sentinel) تر نامه لاندې په افغانستان کې پاتې شول. د ملګرو ملتونو د ایساف (ISAF) ماموریت پای ته ورسید خو د ناتو ځواکونه دا ځل د قاطع ملاتړ (**Operation Resolute Support**) تر نامه لاندې د افغان پوځ د روزنې او ملاتړ په مخه په افغانستان کې خپل شتون ته دوام ورکړ.

د لته د یادولو وړ ده چې د کرزي او د اشرف غني حکومتونو او امریکې تر منځ په ستراتیژیک تړون او امنیتي تړون او همدا شان له ناتو سره په هوکړه کې له طالبانو سره د جګړې د ختمولو او له افغانستان څخه د امریکې او ناتو پوځونو د وتلو موضوع نه ده را پورته شوي او بل داچې په ۲۰۱۸ کې د دونالد ترامپ حکومت د خپلې نوې ستراتیژۍ (د جنوبي اسیا.. ستراتیژۍ) له مخې یوه لوانور تازه دمي امریکایي پوځیان له طالبانو سره د جګړې په مقصد افغانستان ته و لېږل او د طالبانو پر وړاندې یې د دسختو عملیاتو واک ورکړ.

یوازنی سند چې په افغانستان کې د امریکې - ناتو او طالبانو تر منځ جګړې ته د پای ټکی ږدي او چېرته چې افغانستان ته دسولې د راوستلو، له افغانستان څخه د بهرنیو ځواکونو د بشپړ وتلو او دافغانستان په کورنیو چارو کې د امریکې لخوا د نه لاس وهني خبره شوې هغه د دوحې موافقتنامه ده چې د ۲۰۲۰ کال د فبرورۍ په ۲۹ مه نیټه د طالبانو او امریکې تر منځ لاسلیک شوه. (۷)

د دغې موافقتنامې پر بنا، د امریکې حکومت پس له ۱۹ کاله جګړې په رسمي توګه ومنله چې د افغانستان جګړه یوه نړیواله شخړه ده؛ دطالبانو تحریک او امریکا د دغې شخړې اصلي اړخونه دي؛ د « افغانستان

اسلامي امارت « چې د امريکې متحده ايالات يې د حکومت په توگه په رسميت نه پېژني، تروريستي ډله نه بلکې د امريکې د يرغل (Invasion) پر وړاندې د ملي مقاومت تحريک دی. د دوچې د موافقتنامې په هيڅ ځای کې د تروريزم اصطلاح نه ده کارول شوي او نه هم په افغانستان کې له تروريزم سره د امريکې د جگړې يادونه شوې.

په دغه موافقتنامه کې چې « افغانستان ته د سولې د راپلو موافقتنامه » نومول شوې، د اشرف غني حکومت بېخي له پامه غورځول شوي او ان تر دې چې د جگړې د يوه کورني اړخ په توگه دامريکې او طالبانو تر منځ په افغانستان کې د جگړې د ختمولو پر سر خبرو کې هم برخه نده ورکړل شوې. د دوچې په موافقتنامه کې د جگړې د اسيرانو مسئله د ژنيوا د 1949 کال درې يم کنوانسيون د (118) مادي سره سم حل شوې چې يوازې په نړيوالو شخړو کې د قانوني جنگياليانو (Combatant) به برخه کې بلې (تطبيق) کيږي. په دغه ماده کې راغلې چې : د جگړې اسيران بايد د جگړې له ختميدو سره سم خوشي او وسپارل شي. د پورته نومول شوې (۱۸ مې مادي) انگرېزي متن به لاندې ډول دی: “ART. 118. — Prisoners of war shall be released and repatriated without delay after the cessation of active hostilities”

د دوچې په موافقتنامه کې د اسيرانو په هکله ويل شوي چې:

« ج- متحده ايالتونه د اعتماد جوړولو د يوه اقدام په توگه ژمن دی چې سملاسي له ټولو اړخونو سره پر يوه پلان کار پيل کړي چې جنکي او سياسي بنديان په چټکې خوشي شي. تر پنځه زره پورې د افغانستان اسلامي امارت چې متحده ايالتونه يې د دولت په توگه نه پېژني او د طالبانو په نوم يې پېژني، بنديان او تر زرو پورې د بلې غاړې بنديان به د ۱۳۹۸ کال د حوت د مياشتې په شلمه (۲۰) د بين الافغاني مذاکراتو تر لومړۍ ورځې پورې، خوشي شي. اړونده خواوې دا هدف لري چې په ورپسې دريو مياشتو کې پاتې ټول بنديان خوشي شي. متحده ايالتونه د دغه هدف د بشپړولو ژمنه کوي....»

دلته (د دوچې په موافقتنامه کې) د طالب اسيرانو د قانوني تعقيب، حق الله او حق العبد، محاکمې او عفوي (بخښنې) خبره بېخي نه ده راغلې؛ د جگړې د اسيرانو موضوع له « افغان حکومت » سره نه ده تړل شوې. امريکې د افغانستان د جگړې د اصلي اړخ په توگه دغه مسئلې پخپله غاړه اخيستی دا ځکه چې طالب جنگيالي او شکمن کسان د بهرنيو ځواکونو لخوا نيول شوي اود هغوی تر کنترول لاندې د بگرام د هوايي ډگر په جيل کې ساتل کيدل.

د يادولو وړ ده چې د ژنيوا د ۱۹۴۹ کال د درې يم کنوانسيون بر بنا، د جگړې اسيران په جگړه کې د فعالې ونډې په وجه تر قانوني تعقيب او محاکمې لاندې نه نيول کيږي مگر د جنکي جنايتونو دارتکاب په صورت کې. د نړيوالې وسله والې شخړې اسيران د جگړې تر پايه پورې ساتل کيدای شي خو د جگړې په ختميدو سره بايد يې له ځنډه او بې له هر راز شرطونو خوشي شي.

له پورتنې بحث او د دوچې د موافقتنامې له منځپانگې (موادو) څخه کيدای شي داسې نتيجه واخيستل شي چې په افغانستان کې د امريکې او طالبانو ترمنځ جگړه د دوچې د موافقتنامې تر لاسليک پورې يوه نړيواله شخړه وه او وروسته له هغې په کورنۍ وسله واله شخړه بدله شوه چې اوس يې د حل لپاره خبرې پيل شوې.

د نړيوالو حقوقو ډيري پوهان مني چې د افغانستان جگړه په پيل کې نړيواله وسله واله شخړه وه. د نظر اختلاف پر دې دی چې آیا دغه پيل شوې نړيواله شخړه اوس (په اوس وخت کې) هم نړيواله شخړه گڼل کيدای شي او که په کورنۍ شخړه بدله شوې؛ که په کورنۍ شخړه بدله شوې وي نو بيا له څه وخت (له کوم کال) راهيسې؟

د ژنيوا په اکاډمۍ کې د بشري حقوقو څيړونکي Stuart Casey- Gilles Giacca ،Annyssa Bellal

Maslen

په یوه گډه مقاله کې لیکي:

« باور لرو چې د افغانستان شخړه په اوس وخت کې (به ۲۰۱۸ کال کې د لیکني د خپریدو تاریخ) کورنۍ وسله واله شخړه ده خو دغه شخړه درې پړاونه په بر کې نیسي: لمړي پړاو - د ۲۰۰۱ کال د اکتوبر له ۶ مې نېټې یانې (یعنې) د امریکې له یرغل مخکې د طالبانو د حکومت او شمالي ټلوالې تر منځ نښته ده چې کورنۍ واسله واله شخړه وه. دوه یم پړاو- د اکتوبر پر شپږمه پر طالبانو (د طالبانو پر رژیم) باندې دامریکې پوځي برید دی چې نړیواله وسله واله شخړه شمیرل کیږي.

درې یم پړاو- د امریکې او متحدینو لخوا د افغانستان اشغال دی چې دا هم نړیواله وسله واله شخړه گڼل کیږي. په دې اړه چې دغه اشغال کله (څه وخت، په کوم کال کې) پای ته ورسید، د حقوقپوهانو تر منځ گډ نظر (consensus) نشته. « ۸

د نړیوالو جنایتونو د محکمې څارنوال د ۲۰۰۲ کال د جون د میاشتي له ۱۹ مې نېټې را په دیخوا (په افغانستان کې د مشورتي لویې جرگې راغوبستل او د حامد کرزي تر مشرۍ لاندې د انتقالي حکومت جوړیدل) د افغانستان جگړه کورنۍ وسله واله شخړه بولي (۹) ځینې حقوقدانان د ۲۰۰۴ کال را په دیخوا او داساسي قانون له تصویب وروسته دافغانستان جگړه کورنۍ وسله واله شخړه گڼي.

داسي نظر (نظرونه) هم شته چې د افغانستان جگړه د ۲۰۱۴ کال تر پایه پورې نړیواله وسله واله شخړه وه خو کله چې د امریکې ولسمشر بارک اوباما په افغانستان کې د امریکې د جگړې د پای اعلان وکړ او د ۲۰۱۴ کال په پای کې د جگړې مسئولیت داشرف غني حکومت ته ولیردول شو، د افغانستان جگړه په کورنۍ وسله واله شخړه بدله شوه.

زما په اند، که چیرې په افغانستان کې د طالبانو پر رژیم د امریکې پوځي برید د ۲۰۰۲ کال د جون تر میاشي پورې نړیواله شخړه وه چې ډیری حقوقدانان یې مني نو بیا خو د امریکې او طالبانو تر منځ جگړه د ۲۰۰۲ کال د جون په میاشت کې نه یوازې پای ته وښه رسیده بلکې سخته او پراخه هم شوه. طالبان له کابل اونورو ښارونو څخه وایستل شول خو مات نه شول. دوی (طالبانو) د افغانستان داسلامي امارت تر نامه لاندې دامریکې د ځواکونو پر وړاندې خپل مقاومت ته دوام ورکړ؛ د پوځي عملیاتو جغرافیه یې پراخه او دافغانستان شا وخوا ۴۰ سلنه خاوره یې بیرته تر خپل کنترول لاندې را وسته. له ۲۰۰۲ کال څخه تر ۲۰۱۰ کال پورې دامریکې حکومت او متحدینو تر سلو زرو زیات پوځیان افغانستان ته له طالبان سره د جگړې ډگر ته ولیرل. دامریکې حکومت په ۲۰۱۴ کال کې په افغانستان د تلپاتې آزادۍ د عملیاتو (OEF) د پای اعلان وکړ چې د ۲۰۰۱ کال د اکتوبر په ۶ مه پیل شوي وو. د امریکې حکومت په همدغه ۲۰۱۴ کال کې دافغانستان امنیتي مسئولیت (د جگړې مسئولیت) او د افغانستان پر ځمکني او هوایي حریم کنترول د کاغذ پر مخ افغان حکومت ته وسپاره.

اشرف غني د ده حکومت ته د امریکايي ځواکونو څخه د امنیتي مسئولیت د لیرید په مراسمو کې وویل: « نن هغه ورځ ده چې افغانستان په اساسي توگه خپل ملي حاکمیت ترلاسه کوي. پخوا به په افغانستان کې د پوځي ځواک کارول د ملگرو ملتونو د ۲۰۰۱ کال د پریکړې پر بنسټ وو خو نن مونږ د افغانستان د دولت او نړیوالو همکارو حکومتو ترمنځ د برابری شاهدان یو چې خپلې ملي گټې پکې وساتل شي. په دې قرارداد کې به زموږ د خلکو او سیمې او نړۍ د خلکو لپاره ثبات وي. مبارک دې وي. "؛ هرڅوک چې افغانستان ته راځي، باید د یوه نظام له خوا د وېزې پر بنسټ دې خاورې ته ننوځي، نړیوال قراردادونه باید د مشخصو قوانینو پر بنسټ کار وکړي؛ "نړیوال ځواکونه هېڅ سپېڅلي ځای ته نه شي ننوتلی. زموږ

کورونه او ولس به د اساسي قانون پر بنسټ ساتل کېږي. له دې کبله له نړۍ سره دا زموږ د تحول یو مهم ټکی دی." (۱۰)

د اشرف غني په خبرو کې څو ټکي د مکث وړ دي:

لمړۍ - دا چې تر ۲۰۱۴ کال پورې د افغانستان جگړه یوه نړیواله شخړه وه او بهرني ځواکونه (ISAF) او (OEF) د دغه نړیوالې وسله والې شخړې اصلي اړخ وو. افغان حکومت پر دغه شخړه او د افغانستان پر ځمکني او هوايي حريم بشپړ حاکمیت او کنترول نه درلود؛

دوه یم- دملگرو ملتونو پریکړه په افغانستان کې د نړیوالې وسله والې شخړې په کرکتر کې بدلون نه راوړي. که چېرې نړیوال ځواکونه (د ملگرو ملتونو جگړه ایز مامویت) له یوه منظم، دوامداره او سخت وسله وال محلي (ملي) مقاومت سره مخامخ شي نو داسې یو وضعیت هم نړیواله شخړه شمیرل کېږي. نړیوال بشري حقوق د جگړې له دلایلو، مشروعیت او قانونیت سره او یاد اچې څوک ملامت او څوک سلامت دي ، کار نلري. د نړیوالو بشري حقوقو اصلي هدف د جگړې د مصیبتونو، دردونو او وړانیو کمول. د ملي وگړو خوندي ساتل او د جگړې د قربانیانو (زخمیانو، اسیرانو....) سره انساني چلن دي؛

درې یم- په ۲۰۱۴ کال کې د نړیوالو ځواکونو (ISAF) ماموریت ختم شو خو د ناتو ځواکونه د غوڅ ملاتړ (Operation Resolute Support) تر نامه لاندې په افغانستان کې پاتې شول. له امریکې سره په امنیتي تړون کې د امریکايي ځواکونو شتون ته څه نا څه قانوني بڼه ورکړل شوه خو په دغه تړون کې د امریکايي ځواکونو د وتلو او له طالبانو سره په جگړه کې د دغه ځواکونو د نه گډون په اړه هیڅ نه دي راغلي. لکه مخکې چې وویل شول شاوخوا ۱۶۰۰۰ امریکايي عسکر داخل د آزادۍ ساتونکو عملیاتو (Operation Freedom's Sentinel) تر نوم لاندې له طالبانو سره په مخامخ جگړه بخت وو تر څو چې د امریکې حکومت او طالبانو د ۲۰۲۰ کال د فبرورۍ په ۲۹ مه) د دوچې د موافقتنامې په لاسلیک سره د امریکې او طالبانو تر منځ جگړې ته د پای ټکی کېښود.

امریکې او طالبانو دغه موافقتنامه د افغانستان د شخړې د دوو اصلي اړخونو (د طالبانو اسلامي امارت او د امریکې متحده ایالتونه) په توگه لاسلیک کړې. د اشرف غني حکومت په دغه موافقتنامه کې د افغانستان د مشروع او یا برحال حکومت په توگه نه دی یاد شوی، د طالبانو او امریکې تر منځ د جگړې پای او له افغانستان څخه د بهرنیو ځواکونو ایستل ، د بندیانو خوشي کول، د ملل متحد له تور لیست څخه د طالب چارواکو نوم ایستل د اشرف غني د حکومت په هوکړه (تائید) پورې نه دي تړل شوي. په هرحال،

د افغانستان د شخړې د څرنګوالي بحث (نړیواله او که کورنۍ شخړه) یو پیچلی او اوږد بحث دی؛ له بله اړخه نړیوال بشري حقوق پخپله د کورنۍ وسله والې شخړې په اړه ډیرو بوښتنو ته ځواب نه وایي خو، نن مهمه داده چې د نړیوالو حقوقو ډیری کار پوهان او نړیوال حقوقي بنسټونه مني چې د افغانستان شخړه که کورنۍ شخړه وي او یا نړیواله شخړه، د نړیوالو بشري حقوقو (International Humanitarian Law) تر سیوري لاندې راغی. پر دغه شخړه لږ تر لږه، د ژنیوا د ۱۹۴۹ کال د کنوانسیونونو درې یمه (۳) گډه ماده، د ژنیوا د ۱۹۴۹ کال د کنوانسیونونو اړوند دوه یم تکميلي پروتوکول، نړیوال بشري تعاملي حقوق، د بشر نړیوال حقوق (International Human rights)، د ۱۹۵۴ کال د فرهنګي ارزښتونو د ساتنې کنوانسیون او همدا شان د نړیوالو جنایتونو د محکمې اساسنامه "Rome Statute of the International Criminal Court" (۱۱) د تطبیق وړ دي؛ دافغانستان په شخړه کې ټول بنسټیز ځواکونه (امریکايي - ناتو ځواکونه او متحدین، د افغانستان حکومتي ځواکونه او دطالبانو د تحریک ځواکونه) باید نړیوال بشري حقوق چې مخکې په گوته شول، مراعات کړي او که نه نو دسرغړونې په صورت کې به ځواب ویونکي وي

نړیوال بشري حقوق او په ځانګړې توګه د ژنیوا د ۱۹۴۹ کال کنوانسیونونو اړوند دوه یم پروتوکول چې په کورنیو وسله والو شخړو کې د تطبیق وړ دی، په وسله واله شخړه کې له ښکیلو اړخونو څخه غواړي چې لږ تر لږه (حد اقل) لاندې ټکي په پام کې ونیسي :

- ټول هغه کسان چې نیغ په نیغه په جګړه کې ګډون نه لري او یا داچې له جګړې نه لاس په سر شوي وي، که آزادي یې محدوده شوي وي اوکه نه (نیول شوي او بندي شوي) ، حق لري چې شخصیت، عقیدې او مذهبي مناسکو ته یې درناوی وشي. هغوی باید په هر ډول حالاتو کې او له هر ډول نا روا توپیر (تبعیض) پرته د بشري سلوک نه برخمن وي. د پورتنیو کسانو پر وړاند داسې امر ورکول چې " هیڅوک ژوندی مه پریردی "، جواز نلري او جنګي جنايت ګڼل کړي. همدا شان، د پورته ذکر شویو کسانو پر وړاندې په هر ډول حالاتو او په هر ځای کې دلاندې کړنو تر سره کول جواز نه لري:

- په ژوند، جسمي او رواني سلامتیا تیری، په ځانګړې توګه عمدی وژنه (قتل) او زور زیاتي لکه وهل ټکول (شکنجه) ، د بدن د غړو پرې کول او هر راز جسمي سزا ورکول؛

- ډله ایزه سزا؛ - برمه کول (ګروګان نیول) ؛

- ترور؛

- انساني حرمت ته سپکاوی (هتک)؛

- په غلامی نیول او د غلامانو سوداګري؛

- لوټماري؛

- په په پورتنیو کړنو ډارول (تهدید) .

نړیوال بشري حقوق یا د جګړې قانون د جګړې په حالاتو کې ما شومانو او تنکیو ځوانانو ته په ځانګړې پاملرنه ټینګار کوي:

- ما شومانو ته باید د هغوی د والدینو په خوښه تعلیم، دیني او اخلاقي روزنه ورکړل شي؛

- هڅه وشي چې د جګړې په وجه وپشل شوې کورنۍ هر څومره ژر بیرته سره یو ځای شي؛

- هغه ما شو مان چې عمر یې له ۱۵ کالو کم وي، په جګړه کې د ګډون لپاره استخدام نشي. هغوی په

جګړه کې د برخې اخیستنې حق نه لري؛

- هغه ما شومان چې عمر یې له ۱۵ کالو کم او په جګړه کې یې برخه اخیستي وي، د نیول کیدو په صورت

کې باید تر ځانګړې پاملرنې او مواظبت لاندې ونیول شي او دوالدینو په خوښه په موقتي توګه د جګړې

له سیمې نه لرې خوندي ځای ته ولیږدول شي؛

نړیوال بشري حقوق د جګړې په تړاو د نیول شویو کسانو او بندیانو په هکله هم اړین تر تییات په پام کې

نیولي دي:

- ټولو هغو کسانو ته چې د وسله والې شخړې سره په تړاو نیول شوي او یا بندیان شوي دي، باید د

نورو ملګري وګړو په څیر څښاک او خوراکي توکي برابر شي؛

- له مذهبي او معنوي آزادی څخه برخمن وي؛

- ښځینه او نارینه بندیان باید په جلا جلا خونو کې وساتل شي مګر داچې ښځه اونر دیوي کورنۍ غړي (

میره اوسځه) وي؛

- له خپلو کورنیو سره د خط اوکارت له لارې اړیکه ولري؛

- د بندیانو د سا تنې ځای (بندي خانه) باید د جګړې له سیمې څخه لرې په خوندي ځای کې وي؛

- له هغو چا سره دې چې د جګړې په تړاو نیول شوي اویا بندي شوي وي، انساني سلوک وشي. د

هغوی جسمي او رواني سلامتیا ته خطر پېښ نه شي.

نړیوال بشري حقوق د ټولو هغو کسانو چې د جگړې په تړاو تر قضا يي تعقيب لاندې نیول کېږي، د یوې بې پرې ، رڼې او عادلانه محاکمې غوښتنه کوي:

- خپلسرې محکمې جواز نه لري. د یوې بې پرې محکمې له حکم پرته باید هیچاته سزا نه ور نه کړل شي؛
 - بري الزمه اصلي حالت دی. تورن کس تر هغه چې د محکمې د قطعي حکم پر بنا گرم ونه بلل شي، بې گناه گڼل کېږي؛ د جگړې د پای ته رسید په صورت کې دې له ځانگړو حالاتو (جگړه ایز جنایت) پرته ، ټول هغه کسان چې نیول شوي او محکوم شوي وي و بخښل شي.

نړیوال بشري حقوق په جگړه کې د نا روغا نو، ټپیانو او ډوب شویو کسانو سره د ښه سلوک غوښتنه کوي :

- ټول نا روغان که په جگړه کې بې برخه اخیستې وي او که نه، باید له هر ډول توپیر (تبعیض) پرته له صحتي خدمتونو څخه برخمن وي؛

- د هرې نښتې په پای کې تر کومه چې شو ني وي، د جگړې ټپیان، ناروغان او ډوب شوي کسان ولټول شي (وموندل شي) . له هغوی سره دې له بد سلوک او د هغوی له لوټولو (چپاول) څخه ډه ډه وشي. همدا شان د مړو کسانو جسدونه دې ولټول شي(وموندل شي) ، دجسدونو له لوټولو څخه مخنیوی او په درناوی خاوروته وسپارل شي.

نړیوال بشري حقوق په وسله واله شخړه کې له ښکیلو غاړو څخه په کلکه غواړي چې د ملکي وگړو ژوند ته گواښ پېښ نکړي :

- ملکي وگړي په فردي او ټولیزه توگه، له هر راز برید او زور زیاتي څخه خوندي دي؛
 - د ملکي وگړو په منځ کې د ډې د ترور او ویرې (ډار) اچوني نه ډه ډه وشي؛ د ملکي وگړو په منځ کې د قحطۍ او لوړې راوستلو څخه د جگړې د وسیلې په توگه کار اخیستل جواز نلري؛
 - دژوند د لمړنیو اړتیاوو په توکو او سرچینو لکه د کرنې او ژویو (حیواناتو) په محصولاتو او دڅښلو د اوبو پر تاسیساتو او همدا شان د اوبو پر بندونو ، د انرژۍ بر تاسیساتو برید ونه جواز نه لري؛
 - فرهنگي خوڼي، د عبادت ځایونه او تاریخي ارزښتونه باید له هر ډول برید څخه خوندي وي.

د نړیوالو بشري حقوقو (د جگړې قانون) څخه د سر غړونو حقوق پایلې:

زمونږ په عام ولس کې یو متل دی چی وايي " په جنگ کې حلوا نه ویشل کېږي" او یا داچې " په جنگ کې وچ او لاندۀ دواړه سوخي " دا د جگړې یو عامیانه پوهاوی دی. د جگړې دود او دستور د بشري ټولې په تاریخ کې ډیرې ژورې رښې لري. ډیری حقوق پوهان د جگړې دود او دستور د نننیو (معاصر) نړیوالو حقوقو له لمړنیو سر چینو څخه شمیري. نن د جگړې قانون (بشري قانون) په لیکل شوې بڼه د نړیوالو حقوقو غوره برخه گرځیدلې ده.

د نړیوالو بشري حقوقو (د جگړې قانون) ماتول، په قصدي او پر له پسې توگه د جگړې له قانون څخه پټه او څرگنده سر غړونه، حقوقي - جزایي پایلې لري. داسې سر غړونې جگړه ایز (جنکي) جنایت گڼل کېږي. د جنکي جنایتونو په ارتکاب تورن کسان په ملي او نړیواله کچه د قضایي تعقیب وړ گرځي. دا شان قضایي تعقیب، په وخت (زمان) پوری محدود نه دی. تورن کس به د خپل ژوند تر وروستی پورې تر تعقیب لاندی وي مگر داچې محکمې ته را کش کړل شي اوعدالت پرې تطبیق شي.

څو کاله وړاندې د هالنډ دولت یو پخوانی افغان لوړ پوړی پوځي چارواکی چې د ها لنډ تابعیت یې هم درلود، د جگړه ایزه جنایتونو د ارتکاب په تور تر قضایي تعقیب لاندی نیولی وو. په نموري تور لگول شوی وو چې په (1979) کال کې د جگړې پر محال او دده په امر په جگړه کې د دوښمن نیول شوي جنکيالي او ملي خلک وژل شوی . په (2005) کال کې د افغان مجا هدیو یو نامتو ټوپکسالار رزداډ په انګلیستان کې د جگړه ایزه جنایتونو د ارتکاب په تور محاکمه او د بند سزا ورکړل شوه.

د افغانستان په لسگونو لوړ پوړي چارواکي، اوسني او پخواني ټو پکسالاران د جگړه ایزه جنايتونو په تور دنړيوالې ټولنې او عدلي بنسټونو تر څارنې لاندې دي. شک نشته چې د عدالت منگولې په يوه ورځ هرو مرو د دوی گريوان ته هم رسي. د افغان حکومت له لوري د غو کسانو ته د بڅبنې قانون نړيوالې ټولنې او دجگړې قربانيانو ته د منلو او اعتبار وړ نه دی.

په نړيواله کچه او تر دوه يمې نړيوالې جگړې وروسته د ملگرو ملتونو لخوا په جگړه ایزه جنايتونو کې بنکيلو کسانو ته د سزا ور کولو په مخه ځانگړې (ad hoc) محکمې لکه د نيورنبرگ تريبونال(1945-1946)، د توکيو تريبونال(1946-1948)، د رواندا لپاره تريبونال (1994)، ديو گو سلاويا د پيښو په اړوند تريبونال (1993) جوړ شوي او جنايت کارانو ته اړينه سزا ورکړل شويده. په 2002 کال کې د نړيوالو جنايتونو دايمي محکمه (International criminal Curt) جوړه شوه چې د جگړه ایزه جنايتونو څارل ، تعقيب او محاکمه يې له ځانگړو واکونو او صلاحيتونو څخه دي.

دافغانستان دولت د ژنيوا د ۱۹۴۹ کال د کنوانسينونو، د ژنيوا په کنوانسينونو پورې اړوند لمړۍ او دوه يمه شميره تکميلې پروتوکولونو (۱۹۷۷) غړی دی. همداشان، د افغانستان دولت په ۲۰۰۳ کال کې د نړيوالو جنايتونو د محکمې ستا توت (اساسنامه) منلې. ۱۵

د نړيوالو جنايتونو محکمې د ۲۰۲۰ کال په پيل کې پريکړه کړې چې د افغانستان په وسله واله شخړه کې دې د بهرنيو ځواکونو، افغان حکومتي ځواکونو او طالب ځواکونو د ممکنه جنکي او بشر ضد جنايتونو په هکله څيړنه وشي.

د ليکنې پای

په پورتنۍ ليکنه کې د لاندې سرچينو څخه گټه اخيستل شوې:

(۱) – دژنيوا د کنوانسينونو اړوند د دوه يم پروتوکول لمړۍ ماده

“1. This Protocol, which develops and supplements Article 3 common to the Geneva Conventions of 12 August 1949 without modifying its existing conditions of application, shall apply to all armed conflicts which are not covered by Article 1 of the Protocol Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts (Protocol I) and which take place in the territory of a High Contracting Party between its armed forces and dissident armed forces or other organized armed groups which, under responsible command, exercise such control over a part of its territory as to enable them to carry out sustained and concerted military operations and to implement this Protocol.

2. This Protocol shall not apply to situations of internal disturbances and tensions, such as riots, isolated and sporadic acts of violence and other acts of a similar nature, as not being armed conflict “

(۲)- د ژنيوا د ۱۹۴۹ کال د کنوانسينونو دوه يمه گډه ماده

ARTICLE 2

“In addition to the provisions which shall be implemented in peacetime, the present Convention shall apply to all cases of declared war or of any other armed conflict which may arise between two or more of the High Contracting Parties, even if the state of war is not recognized by one of them. The Convention shall also apply to all cases of partial or total occupation of the territory of a High Contracting Party, even if the said occupation meets with no armed resistance. Although one of the Powers in conflict may not be a party to the present Convention, the Powers who are parties thereto shall remain bound by it in their mutual relations. They shall furthermore be bound by the Convention in relation to the said Power, if the latter accepts and applies the provisions thereof.”

(۳) د ژنیوا د ۱۹۴۹ کنوانسیونونو اړوند لمړی شمیره تکمیلی پروتوکول (۱۹۷۷) د لمړۍ مادې څلورم پاراګراف

“4. The situations referred to in the preceding paragraph include armed conflicts in which peoples are fighting against colonial domination and alien occupation and against racist régimes in the exercise of their right of self-determination, as enshrined in the Charter of the United Nations and the Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States in accordance with the Charter of the United Nation Nation “

(۴) د نړیوالو ځواکونو (ایساف) د جوړیدو او ماموریت په اړه د ملګرو ملتونو د امنیت شورا د ۲۰۰۱ کال ۱۳۶۸ شمیره پریکړه

[https://undocs.org/S/RES/1386\(2001\)](https://undocs.org/S/RES/1386(2001))

(۵) - د امریکې او حامد کرزی د حکومت تر منځ د دوامداره ستراتیژیکو اړیکو موافقتنامه
<https://obamawhitehouse.archives.gov/sites/default/files/2012.06.01u.s.-afghanistanspasignedtext.pdf>

۶- د ناتو او اشرف غنی د حکومت تر منځ د ځواکونو دو ضعییت په اړه موافقتنامه (SOFA)
https://www.nato.int/nato_static_fl2014/assets/pdf/pdf_topics/20141216_140913-SOFA-en.pdf

(۷) د امریکې او طالبانو تر منځ د دوچې موافقتنامه (افغانستان ته د سولې رارلو موافقتنامه)
<https://www.state.gov/wp-content/uploads/2020/02/Agreement-For-Bringing-Peace-to-Afghanistan-02.29.20.pdf>

Annyssa Bellal, Gilles Giacca, Stuart Casey-Maslen (۸)
“ International law and armed non-state actors in Afghanistan”

<https://www.corteidh.or.cr/tablas/r27089.pdf>

(۹) د نړیوالو جنایتونو دمحکمې د څارنوال د لمړنۍ ارزونې رپورت

https://www.icc-cpi.int/itemsDocuments/2017-PE-rep/2017-otp-rep-PE-Afghanistan_ENG.pdf

(۱۰) د امنیتي مسئولیت د لېږد په مراسمو کې د اشرف غنی د خپرو یوه برخه

https://www.bbc.com/persian/afghanistan/2014/09/140930_k05_bsa_singed_between_nato_usa

(۱۱) د نړیوالو جنایتونو د محکمې ستاتوت (اساسنامه)

<http://law.acku.edu.af/fa/download/file/fa/45411/80296>

۱۲-- دامریکې او د اشرف غنی د حکومت تر منځ امنیتي تړون

<http://staging.afghanembassy.us/contents/2016/04/documents/Bilateral-Security-Agreement.pdf>

۱۳- داکتر ط. پامیر : افغانستان او نړیوالو جنایتونو محکمه

<https://afghanistan-afg.jimdofree.com>

۱۴- داکتر طلا پامیر- جگړه او دجگړې قانون

<https://afghanistan-afg.jimdofree.com>



روند تجد طلبی و دموکراسی در تقابل با ارتجاع و دیکتاتوری در افغانستان

25 نوامبر 2020



بیسگفتار

نهضت مدرنیته یا تمدن غربی در حقیقت با انتقال از یک جامعه زراعتی دهاتی به یک جامعه صنعتی شهری و جدایی دین از دولت واقع شده است. این انتقال سبب بهبود قابل ملاحظه سطح زندگی مردمان کشورهای غربی و غنی شدن دولتهای آنها شده و این کشورها را قادر ساخت با استفاده از تکنولوژی به قدرت نظامی خود پرداخته مستعمرات وسیعی را در جهان بدست آورند که سبب افزایش بیشتر ثروت و قدرت آنها گردید. زمینه های این افزایش ثروت و قدرت را گسترش دموکراسی، انقلاب صنعتی، نظام اقتصاد سرماییداری، جدایی دین از دولت و حاکمیت قوانین مدنی در جامعه تشکیل میداد که از اواخر قرن هفدهم در جهان غرب آغاز شده بود.

متأسفانه نهضت تجد طلبی نه تنها در افغانستان امروزی بلکه در بسیاری از کشورهای شرقی در نیمه اول قرن بیست و یکم با همان عواملی مواجه است که در افغانستان صد سال قبل نهضت امانی با آن مواجه گردید. وقتی صدها هزار نفر با خشم و نفرت بی پایان در سال 2020م در پاکستان به سرکها می ریزند و درمقابل آنچه که اهانت به مقدسات دینی شان میخوانند که هزاران کیلومتر دورتر در فرانسه با نشر یک کارتون واقع شده اعتراض میکنند خود بیانگر آن است که چنین یک جامعه هنوز با تمدن و نهضت بسیار فاصله دارد. موجودیت و ایجاد دولتهای قرون وسطایی آخندی در ایران، طالبان در افغانستان و داعش در قسمتهایی از سوریه و عراق در قرن بیست و یکم نشان میدهد که زمان در افغانستان و کشورهایمانند آن منجمد شده است؟

در افغانستان مشکلات امروزی در مقابل نهضت تجدد طلبی پیچیده تر از مشکلاتی است که نهضت امانی با آن مواجه بود. هستند گروهها و عناصری که مشکل قومگیری و زبانی را به عوامل افراطیت مذهبی افزوده اند. در حالیکه برای اکثریت قاطع مردم افغانستان اعم از هر قوم محبوبیت روز افزون امیر امان الله خان ناشی از استقلال طلبی، تجدد خواهی و ترقی پسندی او میباشد نه وابستگی قومی موصوف، که حتی قادر به تکلم بزبان پشتو نبود، به همان اندازه تنفر از طالبان برای اکثریت قاطع مردم افغانستان اعم از هر قوم، ناشی از خصمت ارتجاعی ضد تجدد و ضد ترقی آنها است تا وابستگی آنها به عنوان عناصر سنتی قوم پشتون. همانطوریکه امروز تعداد معدودی از شورش ارتجاعی "سقاوی" بخاطر وابستگی حبیب الله کلکانی و سایر رهبران آن به قوم تاجیک حمایت میکنند، هستند تعداد افرادی که از طالبان بخاطر پشتون بودن آنها حمایت میکنند.

در صد سال گذشته مردم افغانستان نظامهای متعدد سیاسی-دولتی را تجربه کردند. این نظامها شامل شاهی مطلقه، شاهی مشروطه دموکراسی، جمهوری مطلقه داوودخانی، نظام سوسیال دیکتاتوری خلق و پرچم، جمهوری انارشی اسلامی ربانی-مسعود، نظام افراطیت مذهبی امارت اسلامی طالبان و جمهوری اسلامی پسا طالبان که در حقیقت عنصر اشرافیت سیاسی-میراثی تنظیمهای جهادی از شاخصه های آن میباشد.

در این نوشته سیر تحول صد ساله نهضت تجدد طلبی (یا مدرنیته) و موانع آن در افغانستان منجمله استفاده از تکنولوژی در زندگی روزمره مردم، داخل شدن زن در حیات اجتماعی و تساوی حقوقی زن و مرد، اشاعه دموکراسی و حقوق شهروندی، عدالت اجتماعی، سهمگیری بیشتر مردم در دولت، رعایت حقوق بشر و آزادیهای فردی، جدایی دین از دولت، رسیدن به عصر حاکمیت قوانین مدنی در جامعه؛ از زمان امیر امان الله خان به اینطرف به بررسی گرفته شده و کارنامه دولتهای افغانستان در این زمینه در صد سال گذشته، از اصلاحات امیر امان الله خان به بعد، ارزیابی شده است.

نهضت تجدد طلبی و دست آوردهای آن

روند تجدد طلبی، ترقیخواهی یا "مدرنیته" همزمان با پیشرفتهای علمی و تخنیکی در سه قرن گذشته در تمام جهان سرعت و اهمیت بیشتر یافته است. وقتی شاه امان الله خان بعد از حصول استقلال در سال 1919م خواست نهضت تجدد طلبی را در کشور توسعه دهد افغانستان دو قرن از این جنبش بدور مانده بود. دست آوردهای نهضت مدرنیته در کشورهای پیشرفته که عموماً کشورهای غربی بشمول امریکا بودند عبارت بود از:

- استفاده وسیع از تکنولوژی در تولید محصولات، تولید زراعتی، امتعه، ترانسپورت، تولید و مصرف انرژی، اتصالات؛
 - استفاده وسیع از تکنولوژی در زندگی روزمره مردم؛
 - الغای بردگی، مبارزه علیه تبعیض نژادی؛
 - داخل شدن زن در جامعه و تساوی حقوقی زن و مرد؛
 - اشاعه دموکراسی، حقوق شهروندی و ختم نظامهای مطلقه؛
 - سهمگیری بیشتر مردم در دولت؛
 - مکلف ساختن دولت ها و سازمانها به رعایت از حقوق بشر و آزادیهای فردی؛
 - تهیه وسیع خدمات اجتماعی و خدمات صحی از طرف دولت؛ و بالاخره
 - جدایی دین از دولت و رسیدن به عصر حاکمیت قوانین مدنی در جامعه.
- نتایج نهضت مدرنیته یا تمدن غربی که با گسترش دموکراسی، انقلاب صنعتی و نظام اقتصاد سرمایاداری همراه بود سبب بهبود قابل ملاحظه سطح زندگی مردمان کشورهای غربی و غنی شدن دولتهای آنها

شده و این کشورها را قادر ساخت با استفاده از تکنولوژی به قدرت نظامی خود پرداخته مستعمرات وسیعی را در جهان بدست آورند که بذات خود سبب افزایش بیشتر ثروت و قدرت آنها گردید. از جمله کشورهای شرقی یگانه کشوری که اهمیت تجدد طلبی یا مدرنیته را درک کرد و کوشش کرد با استفاده از آن با کشورهای پیشرفته صنعتی غربی همگام شود کشور جاپان بود.

تجدد خواهی منحصر به تمدن غرب نیست و در فرهنگ اصیل جامعه ما نیز ریشه و پایه دارد و نباید آن را در انحصار تمدن غرب قرار داد. فراموش نکنیم اسلام زمانی به اوج قدرت خود رسید که از سرزمینهای عرب به سرزمینهای مشرق زمین منجمله سرزمینهای افغانستان و آسیای میانه رسید و با تمدن تاجر پیشه این سرزمینها آشنا شد و دوران شگوفان خلافت عباسی را به میان آورد که دانشمندان بیشماری را منجمله ابن سینا، البیرونی را به جهان ساینس و معرفت، منجمله بزرگترین مفسرین اسلامی را مانند ترمذی، بخاری و غیره ارزانی داشته است. بیجهت نیست که امروزه گروههای تکفیری سلفی عرب مخالف سرسخت این دوران میباشند.

این موضوع را باید بخاطر داشت که عقاید اسلامیستها و طالبان در بر خورد با مظاهر تمدن بشر از سنتهای عنعنوی مردم این سرزمینها نمایندگی نمیکند. به قول میر عبدالواحد سادات:

"اسلام سنتی افغانستان در بیشتر از هزار سال و تا آمدن پای استعمار و تاسیس مدرسه دیوبند، اسلام متساهل و آمیخته با عرفان بوده است و به شهادت تاریخ بزرگترین فرهنگ سالاران که در عین حال شخصیت های بزرگ اسلامی نیز میباشند همانند حضرت سنایی، مولانا، جامی و ... رحمن بابا، امیر علی شیر نوایی و ... بستر فرهنگی را بوجود آوردند که تساهل، تسامح، تحمل و ... مظاهر عالی آن بوده و باعث همدیگر پذیری در جامعه ایکه بذات متکثرو کثیرالقوای است، گردیده است. در صد سال اخیر و با خلق اسلام سیاسی و بخصوص در اوج جنگ سرد که افغانستان بحیث میدان آن جنگ استعمال گردید و تا کنون، ما شاهد دگرگونی در اسلام واقعی و سنتی افغانستان و منطقه میباشیم و ضرور است تا این موضوع مورد نقد گسترده دانشمندان ما قرارگیرد و به این سوال پاسخ داده شود که اسلام سیاسی همان دین اسلام است؟ و یا ایدیالوژی سیاسی میباشد؟"¹

مردم سرزمین افغانستان با آنکه به دین اسلام مشرف شدند اما در برابر سلطه جویی های فرهنگی اعراب مهاجم مقاومت نموده و نگذاشتند که به عوض زبانهای مادری شان، لسان عربی ترویج و رسمیت بیآید. در هرات، بلخ و غزنی آثار مهم علمی و فرهنگی به رشته تحریر درآمد و دانشمندانی چون ابوریحان بیرونی، بوعلی سینای بلخی و صدها ادیب و شاعر بزرگ در آنجاها زنده گی داشتند که دست آورد های علمی و فرهنگی شان، در مجموع تمدن بشری قابل درک بوده و امروز هم میتواند راه مارا به سوی تمدن و تجدد بگشاید.

همچنان در عرصه اجتماعی جرگه و مشوره از عصر تمدن بلخ در تاریخ این سرزمین وجود داشته جرگه ها در نقش محاکم عمل کرده، مسئلهء جنگ و صلح و انتخاب پادشاه از صلاحیت های آن بود. به عبارت دیگر، جرگه نوعی از نمایندگی مردم در حل مسایل مربوط به سرنوشت شان بود. طوریکه میدانیم جرگه ها که خود نوعی از تبارز دموکراسی قومی و و لویه جرگه ها که تبارز دموکراسی در سطح ملی است در فرهنگ پشتونولی و در مجموع در فرهنگ مردم افغانستان مقام بالایی دارد و مرجع مشروعیت اقدامات زعیم کشور و دولت را فراهم میکنند.

همچنان تضاد درونی جنبش طالبان با سیستم عنعنوی قومی پشتونها را نباید از نظر انداخت. آنانیکه جنبش طالبان را جنبش متکی بر فرهنگ قوم پشتون میدانند از تضاد نهفته درونی میان ارزشهای کود مدنی "پشتونولی" و ماهیت عمیقاً مذهبی جنبش طالبان بی خیراند. اصول "پشتونولی" که از یکطرف

¹ میر عبدالواحد سادات، نهضت تکفیری و تداوم کشتار، سلاخی ارزشهای مننی و ...، سایت انترنتی هود.

یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعهء حقوق مدنی را تشکیل میدهد، به قول اولیور روی در ذات خود غیر مذهبی بوده و در سطح قانون با "شریعت" در تضاد قرار دارند. اولیور روی مینویسد در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل میدهد اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آنرا بگیرد". نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون نشین بوجود آمدن حاکمیت مطلقه خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی میباشد که اشکال افراطی آنرا در دهات هزاره نشین هزاره جات مشاهده میکنیم. در جوامع سنتی پشتونها، در دهات، مقام ملا در آن سطحی نیست که در قرا و قصبات غیر پشتون نشین افغانستان، بخصوص در میان اقوام هزاره وجود دارد. مظاهر آنرا همه روزه در بوسیدن دستهای محمد محقق توسط هواداران هزاره او در صفحات تلویزیونها مشاهده میکنیم. مقام ملا و روحانی در هزاره جات، در میان شیعیان، در سطح پیشوا، و مرجع تقلید است. ملا چنین مقامی در جامعه پشتون ندارد. اکثر این ملاها حتی در جرگه های قومی دعوت نمیشوند. نقش ملا در جوامع سنتی پشتونها نقش مشورتی است نه نقش تصمیم گیرنده.

بنابر آن با توجه به این سابقه تاریخی تجدد خواهی نباید پیشرفت و اصلاح جامعه را منحصر به تمدن جوامع غربی نمود. اما آنچه نهضت تجدد خواهی و اصلاح جامعه در کشورهای شرقی را غیر موثر ساخته بود عدم گسترش تکنالوژی، کندی رشد مناسبات اقتصاد سرمایرداری و پیوند جدائی ناپذیر دین و دولت در این جوامع محسوب میگردد.

نهضت امانی

در عصر امان الله خان در میان کشورهای اسلامی در منطقه ما دوکشور دیگر نیز در راه تجدد طلبی گام برداشته بودند: ترکیه تحت رهبری کمال اتاتورک و فارس تحت رهبری رضا خان. شاه امان الله خان از اهمیت نهضت تجدد طلبی در ترکیه و فارس بخوبی مطلع بود. خانم او ملکه ثریا در سوریه تولد شده بود که همراه با فامیل روشنفکر خود (فامیل طرزی) در شکل گیری نهضت تجدد طلبی دوره امانی نقش بسیار برانزنده داشت. از فیض رهنمایی های سید جمال الدین افغان، شناخت پدر محمود طرزی و خودش از ماهیت استعمار به درجهء کمال رسیده بود. مادر ملکه ثریا اولین جریده نسوان کشور (سراج النسوان) دوره امانی را نظارت میکرد. پروگرامهای تجدد طلبی دوره امانی (نهضت امانی) شامل ساحات متعدد میگردد که منجمله میتوان از اینها نام برد:

- توسعهٔ تعلیم و تربیه برای همه بشمول زنان؛
 - اعزام شاگردان افغان، منجمله دختران، به اروپا برای کسب دانش عصر از جمله طبابت؛
 - سهم دادن زنان در امور اجتماعی و رفع حجاب؛
 - انکشاف مطبوعات؛
 - اصلاحات مالیاتی؛
 - اعمار ساختمانهای ادارات دولتی؛
 - معرفی خط آهن؛
 - معرفی قانون اساسی جدید؛
 - معرفی قوانین مدنی جزائی؛ و
 - ترویج پوشیدن لباسهای اروپائی بخصوص در میان مامورین دولت. متأسفانه نهضت امانی با سه قیام ارتجاعی زیرین مواجه گردید:
1. قیام 1924م ملای لنگ در جنوبی؛

2. قیام قوم شینوار در سال 1928 در مشرق؛ و

3. شورش حبیب الله کلکانی در سال 1929 در شمالی.

تمام این شورشها یک وجهه مشترک باهم داشتند؛ مخالفت با اقدامات اصلاحی و بازگشت به حاکمیت شریعت! در تمام این شورشها شاه را کافر و منحرف از دین اسلام می دانستند. هیچکدام جنبش طبقاتی، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد برتری جویی و حاکمیت قومی نبودند. در صفوف آنها افراد وابسته به اقوام مختلف شرکت داشتند و حامیان آنها را ملاها و رهبران عنعنوی مذهبی تشکیل میدادند. بیشتر سران قبایل پشتون به اسم مبارزه با پادشاه کافر، با حبیب الله تاجیک تبار همکاری کرده بودند. در حالیکه شورشهای جنوبی و مشرقی سرکوب شدند، شورش حبیب الله کلکانی که از حمایت نزدیک رهبران عنعنوی مذهبی در شمالی و منجمله فرقه نقشبندیه مستقر در شوربازار کابل بر خوردار بود موفق گردید. شورش مردم شینوار بسرکردگی دو نفرخان بنامهای محمدعلم و محمدافضل در مشرق آغاز گردید که برای سرکوب آن نیروهای نظامی از کابل به آنسو سوق شدند. با استفاده از این فرصت وقتی کابل از قوتهای نظامی خالی گردید، حبیب الله کلکانی (بچه سقاو) از سمت شمالی دست به اغتشاش زد و با نیروهای خود برکابل حمله کردند. مطابق کتاب فیض محمد کاتب بتاریخ 12 دسمبر 1928 وقتی که بچه سقاو برکابل حمله کرد، محمدولی خان وکیل مقام سلطنت و عبدالعزیز وزیردفاع، فقط 80 نفر از محافظان دیپوهای اسلحه را جمع کردند تا به مقابل 2000 نفر لشکر ایلجاری سقاوی که 200 تن آنها مسلح بودند و بقیه چوب و تبر بدست داشتند به مقاومت پردازند!

در سال ۱۳۰۳ (1924م) شماری از ملاها و روحانیون افراطی علیه دولت امان الله خان در جنوبی دست به تبلیغ زده مردم را به شورش واداشتند. آنان تمامی اصلاحات دوره امانی را خلاف دین اسلام خوانده، شاه را کافر و جهاد علیه او را فرض اعلان کردند. این شورش بنام سردسته آنان ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ شهرت دارد.

استا اولسن انسان شناس و نویسنده دنمارکی واقعه خوست را که در آن بنیادگرایان علیه دولت مردمی امان الله خان اغتشاش نموده بودند چنین شرح می دهد:

"اغتشاش خوست در مارچ ۱۹۲۴ بر ضد اصلاحات اجتماعی دولت امانی برهبری ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ و سایر ملاهای آن سمت به تحریک و رهنمایی روحانیون پرنفوذ مرکز به راه افتاد. در اغتشاش خوست یکی از مریدان حضرت صاحب شوربازار بنام عبدالغنی، قبایل سلیمان خیل را در کنار ملاعبدالله و ملا عبدالرشید سهاکی قرار داد. این دو ملا در دستی قرآن و در دست دیگر قانون جزا را گرفته در میان قبایل که متأسفانه از سواد و دانش بی بهره بودند فریاد میزدند: کدامیک را قبول دارید! قرآن یا قانون را؟ و طبعاً مردم میگفتند: قرآن را و سپس مردم را بشورش دعوت میکردند"²

تعدادی از خوانین شینواردر عصرامانی طرف لشکر جهل ملای لنگ را گرفتند. مهار این شورش که بیش از یکسال به طول انجامید بار سنگینی بر دولت امانی بود. تقریباً مالیات یکساله در آن به هدر رفت و متعاقباً در لویه جرگه بغمان شاه امان الله مجبور شد که با روحانیون مرتجع از راه مامشات پیش رفته بخشی از برنامه اصلاحاتش را کنار گذارد.

دولت با آنکه در نهایت موفق به سرکوب باغیون گردید اما صدها تن از سربازان دولتی در آن جان باختند که به پیشنهاد امان الله خان بنای یادبودی به نام «منار علم و جهل» در کابل برای تجلیل از خودگذری آنان اعمار گردید که تا کنون در نوآباد کابل در جوار باغ وحش پابرجاست.

ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ سردسته شورشیان جنوبی که در واقع ملاعمر عصر امانی بود بالاخره به تاریخ ۴ جوزای ۱۳۰۴ به جزای اعمالش رسیده در تپه مرنجان تیرباران شد.

² به نقل از کتاب استا اولسن «اسلام و سیاست در افغانستان» ترجمه خلیل الله زمر، ص ۱۳۱ - ۱۳۳.

شورش سقاوی

حبیب اله کلکانی (مشهور به بچه سقاو نظر به کسپ پدر) در سال ۱۳۰۸ هـ ش (۱۹۲۹م) دولت امیر امان اله خان را که نزد عامه مردم افغانستان تا امروز به عنوان شاه آزادی خواه، تجدد طلب، و ترقی خواه شهرت دارد با شعارهای "کفر" و "لائی" سرنگون کرد.

شورشیان حمله نهایی بر کابل را در شب (۱۴ جنوری ۱۹۲۹) آغاز کردند. شاه سلطنت را به برادرش عنایت الله سپرد و خود به قندهار رفت. عنایت الله خان هم سرانجام پس از سه روز پادشاهی با خانواده اش کابل را ترک گفت. از آن سوی حبیب الله مقرر سلطنت را متصرف شد و در ۲۸ جدی ۱۳۰۷ (۱۸ جنوری ۱۹۲۹) بر تخت سلطنت نشست و خود را به امیر حبیب الله مسمی کرد. امان الله کوشید تا دوباره خود را به کابل برساند، اما شکست خورد. حضرت نورالمشایخ مجددی در پکتیا با چند هزار مرید مسلح خود امرمارش به استقامت غزنی و حمله علیه نیروهای نظامی امان الله را که به صوب کابل درحالت پیشروی بودند، صادر نمود. قوای اعزامی نورالمشایخ (سلیمان خیلها) درغزنی بر روی قوت های تعرضی امان الله خان آتش کشودند و بدستگیری سبوتاژکننده گان داخل دربار، اردوی شاه را ازبیشروی به سمت کابل باز داشته، تبلیغاتی را سازمان دادند که درنتیجه قوای وفاداربه شاه امان الله پراکنده شده و خودش مجبوره عقب نشینی گردید و سرانجام از طریق هند به ایتالیا رفت.

شورش حبیب الله کلکانی که از حمایت نزدیک رهبران عنعنوی مذهبی در شمالی و منجمله فرقه نقشبندیه مستقر در شوربازار کابل بر خوردار بود موفق گردید. امان الله خان از حکومت دست کشید و به قندهار رفت. باآنکه در قندهار کوشید با جمع آوری قوه دوباره کابل را اشغال کند اما در غزنی شکست خورد و مجبور به ترک کشور گردید.

حبیب الله کلکانی پس از به قدرت رسیدن، قانون اساسی وقت افغانستان را لغو کرد و خواستار اعمال قوانین شریعت اسلامی شد چونکه امان الله خان می خواست فرهنگ غربی را در افغانستان ترویج دهد و او قیام نمود زیرا موصوف و حامیان او این عمل را مخالف فرهنگ و ارزش های اسلامی می دانستند.

در زمان شورش سقاوی بر ضد امان الله خان جنرال محمد نادرخان، وزیر دفاع پیشین که از وزیر مختاری در فرانسه استعفا کرده بود و در شهر نیس زندگی می کرد، به کمک برادرانش قصد کابل کرد و سرانجام به کمک قبایل مخصوصاً افراد دو قبیلۀ جاجی و وزیری در ۲۱ میزان ۱۳۰۸ (۱۳ اکتبر ۱۹۲۹م) خود را به آنجا رسانید و شهر را در اختیار گرفت. حبیب الله و یارانش به شمالی فرار کردند و باآنکه نادر خان به آنها به شرط تسلیمی وعدۀ عفو داده بود، اما به دستور نادرخان همه به دار آویخته شدند، از همین جهت است که نادر شاه را طرفداران کلکانی نادر غدار می گویند.

زمینه های اجتماعی و فرهنگی پیروزی و شکست شورش سقاوی

حکومت نه ماهه حبیب الله کلکانی با آنکه یک دورۀ کوتاه اختلال در مسیر طبیعی زعامت عنعنوی دولت افغانستان محسوب میگردد اما موجودیت یک زیربنای گسترده بنیادگرایان را در افغانستان بر ملا کرد. بچه سقاو از حمایت علماً (ملاها) در شمالی و سائر نقاط کشور و بخصوص در مناطق تحت نفوذ فرقه نقشبندیه برخوردار بود. همچنان ابراهیم بتگ رهبر جنبش باسچی های آسیای مرکزی که به افغانستان فراری شده بود در سال ۱۹۲۹ از قیام بچه سقاو حمایت کرد. پیر تگاو که بچه سقاو را به عنوان امیر حبیب الله خادم دین رسول الله اعلان نمود پسر سید جان پاچا بود که خود در سال ۱۹۱۹م نصرالله خان کاکای امان الله خان را در جلال آباد پادشاه اعلان کرده بود.

بنیادگرایان مذهبی کسی را میخواستند بر تخت سلطنت کابل ببینند که حاکمیت شریعت را دوباره احیا نماید و تمام اصلاحات امان الله خان را لغو نماید. حمایت عامه از قیام بچه سقاو دلایل فرهنگی داشت.

این قیام هرگز مبنای سیاسی، طبقاتی، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد برتری جویی و حاکمیت قومی نداشت.

در طول نه ماه حکومت حبیب الله کلکانی تمام پروگرامهای اصلاحی امان الله خان متوقف شد. قانون اساسی و قانون جزا لغو گردیدند. مکاتب مسدود شدند، اصلاحات مالیاتی و اصلاحات در ساحة قضائیه متوقف گردید، پروگرامهای ساختمانی لغو شدند. کشور دوباره به اصول بنیادگرایی و حاکمیت شریعت با تفسیر شاگردان مدرسه های دیوبندی واقع در هندوستان برگشت.

شاید جای تعجب باشد که با وجود حمایت روحانیون از حکومت حبیب الله کلکانی چرا حکومت او بیش از نه ماه نتوانست در قدرت باشد؟ دو عامل مهم در سقوط حکومت حبیب الله کلکانی دخیل بود: عکس العمل اقوام پشتون برای احیای دوباره زعامت عنعنوی اریستوکراسی دولت افغانستان و تغییر موقف خانواده مجددی در کابل.

در حالیکه مخالفت با برنامه های تجدید طلبی بعضی اقوام پشتون را ترغیب به قیام نمود، اما نمیتوان انتظار داشت تمام اقوام پشتون به مدت طولانی آرام ننشسته شاهد از دست رفتن زعامت قدرت دولتی از اریستوکراسی درانی/بارکزائی باشند. بنابر آن به مجردیکه یک اریستوکرات صاحب نام، در این مورد جنرال محمد نادر خان بارکزائی، وارد صحنه گردید تمام اقوام دو طرف سرحد با او همکاری کرده او را به سلطنت رساندند.

علاوه بر آن، زمانیکه خانواده با نفوذ مجددی مستقر در کابل که با اشرافیت دولتی عنعنوی افغانستان روابط بسیار نزدیک داشتند متوجه شدند که انارشی حاکم در دوران حکومت حبیب الله کلکانی ضامن منافع دراز مدت آنها نیست، از حمایت او رو گردانند. به قول مارشال شاه ولیخان از کتاب "یادداشتهای من" در جریان تدارکات حمله بر کابل، نور المشایخ مجددی بدیدار او در اورگون میروید همچنان بدیدار نادر خان در پکتیا میروید.

در دوران حکومت 9 ماهه امیر حبیب اله کلکانی زیر القاب "خادم دین رسول الله" تمام پروگرامهای اصلاحی و انکشافی امان اله خان متوقف شد، قوانین مصوب به خصوص قانون اساسی را ملغی ساخت، معارف و تعلیم و تربیه عصری و مکاتب ممنوع اعلان گردید. در طول تاریخ افغانستان چیزی شبیه این نوع سیاست رسمی دولت حاکم تنها در دوران حاکمیت استبدادی پنجساله طالبان در سالهای 1996-2001م میتوان مشاهده کرد باآنکه در دوران حاکمیت آنها حد اقل حق معارف و تعلیم و تربیه برای پسران و مردان ممنوع اعلان نشده بود.

تعدادی زمامداری حبیب الله کلکانی معرف به "بچه سقاو" را بخاطر پایان بخشیدن به حالت "حذف در تاریخ" هزار ساله تاجیکان تمجید میکنند (رزاق مأمون ۱۳۹۵). این مطلب اشاره به ظهور مجدد قوم تاجیک به قدرت سیاسی بعد از حاکمیت سامانیان ماورالنهر، هرچند کوتاه نه ماهه میباشد. رزاق مأمون بتاریخ شنبه ۱۳ سنبله ۱۳۹۵ هجری شمسی در سایت انترنتی خود "گزارش نامهء افغانستان" در مقالهء تحت عنوان "تقدیم به حبیب الله؟ نخستین خط شکن پس از هزار سال"، اصطلاح "سقاوی" را به عنوان یک جنبش سیاسی "در استفاده از فرصت سیاسی در مبارزه با غدر و حذف در تاریخ" بیان میکند.

او مینویسد "درحال حاضر، نسل جدید "سقاوی" از مقاومت همه جانبه سیاسی چهل ساله علیه بیدادگری نسب میگردد و بدین سان، ترمینولوژی یک مجموعه فراگیر با همین واژه استفهام می شود. اختراع کلمه "سقاوی" برسبیل کم زنی، دشمن شماری ونجس پنداری مخالفان در زمان نادرخان، و سپس احیای آن در ادبیات قدرت در دوره طالبان، به جای آن که دربرابر ذخیره بغض و سرکوفت خورده گی ده ها سال مردم، بازدارنده باشد، به نمادی از پیگیری وعزم در گفتمان قدرت، بازبینی تاریخ، به پا ایستادن تاریخ جعلی به فرق ایستاده، بازی درمیدان «تاج وتخت» وپایان ابدی سنت تک اندیشی

سیاسی مبدل گشته است. این واژه در شرایط کنونی و اوج گیری مطالبات "عصری برای عدالت" از زهر طعن وترس، تهی گشته است. "رزاق مأمون" بدون ترس از "زهر طعن"، نسل خود را "نسل پسین سقاوی" میدانند که رسالت دارند اصطلاح "سقاوی" را "به رمز عبور هویت سیاسی و گفتمان تاریخی ریشه دار وضد تک قطبی" مبدل کنند.

سوال این جاست که این، به گفته رزاق مأمون، "حذف در تاریخ" و یا بهتر تر بگوییم کم‌رنگی نقش تاجیکها در تاریخ هزار ساله سیاسی این سرزمین ناشی از چه عواملی است؟ آیا ناشی از کمتر بودن نسبی تعداد نفوس آنهاست؟ مبرهن است که تعداد نفوس تاجیکها کمتر از نفوس پشتونها است اما نفوس تاجیکها به مراتب بیشتر از ترکتبارها میباشد در حالیکه ترکتبارها نقش بسیار براننده تر و چشمگیری در تاریخ این سرزمین بازی کرده اند. بنابر آن علل آنرا در سایر زمینه ها باید جستجو کرد که این خود یک مباحثه جدی و مهمی را نیاز دارد و باید بر اساس یک تحقیق دقیق حوادث تاریخی و اجتماعی به آن پرداخته شده عوامل آن مشخص شوند. اما آنچه از بررسی تاریخ یکپاره ساله منطقه مبرهن است این کم‌رنگی ناشی از تخویف و اعمال سیستماتیک زور و تشدد توسط قوم پشتون نبوده است.

بر اساس نوشته رزاق مأمون جنبش "سقاوی" را به چهار مرحله آتی میتوان تقسیم کرد:

1. سقاوی اول (جدی ۱۳۰۷- میزان ۱۳۰۸ هـ ش) یا زمان حاکمیت حبیب اله کلکانی؛

2. سقاوی دوم (۱۳۷۱-۱۳۷۵ هـ ش) حکومت ربانی-مسعود؛

3. سقاوی سوم (۱۳۸۰-۱۳۹۳ هـ ش) دوران مقاومت ضد طالبان شورای نظار؛ و

4. سقاوی چهارم (۱۳۸۱ هـ ش -) بازگشت شورای نظار و شرکت در قدرت سیاسی.

به گفته رزاق مأمون "پیدایش «سقاوی اول» در شرایط ویژه سیاسی و اجتماعی دهه اول 1300 خورشیدی، چیزی در مقیاس نخستین اقامه نیم بند و توان سوز تاریخی (کمتر آگاهانه) در نبرد عدالت خواهانه برای اثبات حضور و سهم در قدرت بود. سقاوی اول، برای پاشیدن خشم و خروش، و خط سرنوشت خویش، تئوری مدون نداشت؛ و اکنون که قریب نود سال از آن می گذرد، نیز از داشتن تئوری مبتنی بر ارزیابی انتقادی و طبقه بندی شده محروم است. در آن ایام، ابزار نقد وضعیت و روش مقابله، با یک رشته قواعد مذهبی و عامیانه صورت می گرفت."

آیا این تئوری بافی درست است؟ آیا شورش "سقاوی اول" واقعاً "نبرد عدالت خواهانه برای اثبات حضور و سهم در قدرت بود" یا یک شورش ضد ترقی و ضد تجدید ارتجاع سیاه مذهبی که برای برگرداندن چرخ زمان و چرخ معارف و تعلیم و تربیه عصری بدوران تاریک پندارهای قرون وسطایی؟ این شورش از شورش سلف خود شورش ملای لنگ در پکتیا در سال 1924م چه تفاوتی داشت؟ حالا اگر ما شورش "سقاوی اول" را "نبرد عدالت خواهانه" میدانیم آیا شورش سلف او شورش ملای لنگ هم نبرد عدالت خواهانه است یا خیر؟ یا اینکه افتخار "نبرد عدالت خواهانه" را تنها یک تاجیک میتواند داشته باشد و نه سایر اقوام؟

عوامل سقوط نهضت امانی

اقدامات اصلاحی امان الله شاه با تندرویهایی همراه بود و با روحیه مردم ده نشین و سنتی افغانستان سازگاری نداشت، به شورش قبایل، مخالفت روحانیان و مردم و سرانجام سقوط او انجامید. بسیاری علل سقوط نهضت امانی را کاملاً بسته به دسایس استعمارگران انگلیسی میدانند. انداختن گناه تمام بدبختیهای یک کشور به گردن خارجیها در میان تعداد زیادی از نویسندگان افغان و سایر کشورهای رو به انکشاف به یک عنعنه مبدل شده است. به وفرت خوانده میشود که انگلیسها عبدالرحمان خان را آوردند، انگلیسها امان الله خان را ساقط کردند، انگلیسها نادر خان را به قدرت رسانیدند، شورویها در کودتای داوود دست داشتند، شورویها کودتای هفتم ثور را طرح ریزی کردند، پیلوتهای روسی بر ارگ حمله کردند، امریکاییها طالبان و داعش را ایجاد کرده اند و غیره از این قبیل. در بسیاری از نوشته

ها به حد مشمئز کننده اینگونه برداشتها و برجسته کردن آنها به عنوان عوامل تعیین کننده حوادث داخلی تکرار میگردند. به یقین که در تاکید بالای اینگونه برداشتها ما افغانها تنها نیستیم، دیگران، بخصوص ایرانیها، نیز دست کمی از ما ندارند.

در رابطه با عوامل شکست نهضت ترقیخواهانه امان الله خان نیز تاکید بر همچو برداشتها عوامل عینی داخلی را کمرنگ جلوه داده سبب انحراف فکری و در نهایت خود فریبی میگردد. واقعیت آنست که متاسفانه مغالطه و اختلاط و درهم آمیختن مفاهیم و اهداف تجدد طلبی Modernism دوره امانی با Western-ism یا غرب زدگی و شتابزدگی در تطبیق برنامه ها، در کنار دسایس آشکار و پنهان استعمارگران انگلیسی که پیشرفت یک افغانستان مستقل را خطر برای ادامه تسلط استعماری خود در هند میدانستند، عوامل شکست نهضت ترقیخواهانه امان الله خان فراهم نمود. کشور جاپان دست به تجدد طلبی وسیع زد بدون آنکه مظاهر غرب زدگی را در جامعه عنعنوی خود معرفی کند و از همین جهت پیروز شد.

در حالیکه برنامه های تجدد طلبی در ترکیه با موفقیت مورد تطبیق قرار گرفته بود، آنچه را امان الله خان و همکاران او نتوانستند تشخیص نمایند این بود که در ترکیه، تحولات اجتماعی سابقه داشته و طبقه متوسط از یک توانمندی معین بر خوردار بود. همین طوریک اردوی منظم در اختیار دولت قرار داشت. در حالیکه شاه امان الله نه یک طبقه پرتوان شهری و نه یک اردوی نیرومند را در کنار خود داشت.

درک نادرست مفاهیم و اهداف تجدد طلبی Modernism دوره امانی همراه است با Western-ism یا غرب زدگی و فشار بالای عوام برای پوشیدن لباس رسمی و کلاه اروپائی و مثالهای مشابه. جای تعجب نیست که در چنین حالت که فرهنگ عنعنوی عوام طرف تحقیر قرار میگیرد روحانیون بنیاد گرا فرصتی مییابند تا علیه اصلاحات امانی وارد میدان شده و با تحریک اذهان مردم، اغتشاشات پراکنده و بعداً سرتاسری را به وجود آورند. به یقین که عمال استعمار انگلیس نیز از همچو شرایط استفاده سؤ نموده به آتش طغیان مردم هیزم میریزند.

نادر خان و محمد ظاهر شاه: عصر اصلاحات تدریجی

با شکست شورش ارتجاعی سقاوی عصر اصلاحات تدریجی زمان نادر خان و محمد ظاهر شاه آغاز گردید. محمد نادرشاه چون قدرت را به دست گرفت، اصلاحات و نظامنامه های دوره امان الله خان را به کنار نهاد و محاکم را دوباره به عالمان دین سپرد؛ زنان را نیز به رعایت حجاب مکلف ساخت. در دوره او اردوی منظمی بنیاد نهاده شد و با تأسیس فاکولته طب هسته اصلی نخستین پوهنتون کشور ایجاد گردید.

در ۱۳۱۰ شمسی (1931م)، قانون اساسی جدید (اصول اساسی دولت عالی افغانستان)، توسط لویه جرگه تصویب شد. تفاوت های عمده این قانون اساسی از قانون اساسی یک دهه پیش در مورد حساب دهی کابینه (به استثنای صدراعظم) به مجلس منتخب شورای ملی و مجلس اعیان که اعضای آن توسط شاه انتخاب می شدند، با این وجود، قدرت حکومتی در انحصار خاندان سلطنتی قرار داشت و افغانستان تنها به نام سلطنت مشروطه بود.

محمد نادرشاه روزنامه اصلاح را در ۱۳۰۸ ش / 1929 م در کابل بنیاد نهاد و روزنامه انیس را دولتی ساخت. دیگر انتشارات دولتی را تقویت کرد. انجمن ادبی کابل هم در همین دوره تأسیس شد که مجله ماهانه کابل را نیز انتشار می داد. سالنامه افغانستان هم از ۱۳۱۱ ش به انتشار آغاز کرد. جاده های کهنه تعمیر و جاده های نو تأسیس گردید. نخستین بانک کشور در ۱۳۱۰ ش / 1931م تأسیس شد.

سرانجام محمد نادرشاه در ۱۷ عقرب ۱۳۱۲ ش / ۸ نوامبر ۱۹۳۳ م به ضرب گلوله یک متعلم لیسه امانی (نجات) بنام عبدالخالق در مراسم توزیع شهادتنامه‌ها به خون خواهی غلام نبی خان چرخي کشته شد. عبدالخالق که در قوم هزاره بود یکی از نوکران غلام نبی خان چرخي بوده که از طرفداران امان الله خان و بخاطر مخالفت آشکار با به تخت نشستن محمد نادر خان از طرف نادر خان به قتل رسیده بود. در دوران سلطنت نادر خان نیروهای آزادیخواه، مشروطه خواهان ملی گرا و تجدد طلبان از عرصه سیاسی رانده شدند و در عوض رهبران محافظه کار مذهبی، روسای قبایل، زمینداران بزرگ، اشرافیت دریاری در کنارخانواده نادر خان گرد آمدند. نادر خان به قول میر محمد صدیق فرهنگ مورخ افغان، شخصیت ممتاز گروه محافظه کار در دولت امانی بود و همچنین اطرافیان مذهبی، قومی و دریاری او مخالف بخش اعظم اصلاحات حقوقی، قانونی، اقتصادی و فرهنگی شاه امان الله بودند. مخالفت با بسیاری از آزادی های اساسی مندرج در نظامنامه اساسی دولت و بخصوص مخالفت با آزادی مطبوعات در میان آنها آشکار بود. تعدادی زیادی از روشنفکران در دوره نادر خان زندانی شدند و خصوصاً در دورهٔ صدات هاشم خان هر روشنفکری که پیدا میشد از بین می رفت و با زندانی میشد.

اما علی رغم آنچه گفته شد برخی از پژوهشگران تاریخ و افرادی که شاهد حوادث آن روزگار بودند، تصویر دیگری از نادرشاه و عصر او ارائه می کنند. و به این نظر اند که خط مشی او به تناسب وضعیت آن زمان مترقی بود. در خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا یکی از صاحبانظران افغان، می خوانیم: "در این شکی نیست که خط مشی محمد نادر شاه طوری ترتیب یافته بود تا با افکار مردم محافظه کار تصادم نه کرده باشد. اما اساساً استقامت مترقی داشته و اساسات عمده ای را که عبارت از توجه به معارف و توسعه عمومی مملکت باشد در بر می گرفت. اما جوانانی که خاطره دوران پر هیجان امان الله خان را بیاد داشتند و طبعاً ملاحظات محیطی و مقتضیات وقت را درست درک نمی توانستند، نسبت به این خط مشی به هر وسیله ای که می توانستند، در مجالس و محافل با گفتارها و نوشته ها و بعضاً ذریعه شبنامه ها اظهار عدم موافقت می کردند."

به قول عبدالله شادان گوینده بی بی بی سی "عزیز نعیم برادر زاده نادرشاه که از استادان رشته تاریخ سیاسی در پوهنتون کابل بود به این عقیده بود که در دآوری بر وضعیت مطبوعات این دوره باید وضعیت کلی آن زمان و تغییرات و تحولات تاریخی و اولی بودن ثبات و استقرار سیاسی باید در نظر گرفته شود". اما برخی دیگر او را فرد منتقم، خشن و بیرحم توصیف کرده اند که از کشتار مخالفان خود هراسی نداشت.

در سالهای اول دوران سلطنت محمد ظاهر شاه الی صدارت دکتور محمد یوسف خان، قدرت اصلی حکومت در دست صدراعظم های خاندانی بود. در زمان زمامداری چهل ساله ظاهرشاه سه صدراعظم خاندانی و شش صدراعظم غیرخاندانی، مجموعاً نه صدراعظم، به وظیفهٔ صدرات پرداختند.

دردوران صدارت شاه محمود خان نخستین بار نشریه های حزبی درکشور به وجود آمد. میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر می نویسد: هرچند این هر سه جمعیت [ویش زلمیان، حزب وطن و حزب خلق] اصولاً از دموکراسی به شکل دولت شاهی مشروطه طرفداري می کردند؛ اما ازنگاه اسلوب و نحوهٔ تبلیغات تفاوتهاي بارزي در بین ایشان به نظر می رسید. به این معنی که مضامین "وطن" و "ولس" معتدل و استدالی و طرز بیان "ندای خلق" تند جذباتی و بود، درحالی که "انگار" اسلوب خاصی نداشت.

این نشریه ها چنان کانونهای پرورش افکار سیاسی توانستند یک نسل سیاسی درکشور را پرورش دهند. نسل سیاسی پرورش یافته به وسیلهٔ این نشریه ها بعداً در رویداد های سیاسی - اجتماعی دههٔ دموکراسی (۱۹۶۳-۱۹۷۳) نیز نقش برجسته یی داشتند. حتی می توان گفت که مبارزات سیاسی و مطبوعات سیاسی دههٔ دموکراسی ادامهٔ همان تجربهٔ های سیاسی دوران شاه محمود خان است.

آگاهی و اطلاعات مردم و نسل جوان افغانستان درارتباط به مفاهیم حزب سیاسی و مبارزه سیاسی سازمان یافته به وسیله همین نشریه هادست کم در میان اقشار آموزش دیده کشور گسترش پیدا کرد.

شاه در سال ۱۳۳۲ خ/ ۱۹۵۳ سردار محمد داوود، پسر کاکایش را به عنوان صدراعظم معرفی کرد. داوود خان طرفدار نوسازی بود، ولی او به قیمت دموکراسی و آزادی‌های فردی، اقتدار و نظم داخلی را اولیت داد. وقتی او به قدرت رسید، انتشار هفته‌نامه‌های جدید متوقف شد و احزاب سیاسی فعالیت‌های عمومی‌شان را متوقف کردند؛ هرچند انتخابات شورای ملی هنوز با دست‌کاری در نتایج آن برگزار می‌شد. در سال ۱۳۳۶ خ/ ۱۹۵۷ پولیس با اتهام‌های بی‌اساس و واهی، اول عبدالمالک عبدالرحیم‌زی و سپس تعدادی از دیگران‌دیشان دیگر را بازداشت کرد. در نتیجه احساس امنیت آن‌ها که در جریان دوره کوتاه دموکراسی به میان آمده بود، نابود شد.

در حکومت محمد داوود که با تبلیغ و ترویج افکار دموکراتیک مخالف بود، دموکرات‌ها سرکوب شده بودند و عظیم‌ترین بخش‌هایی از مردم جامعه در نا‌آشنایی با آن به سر می‌بردند. آن بی‌علاقگی و نا‌آشنایی با انتخابات و در واقع با یکی از ارکان مهم دموکراسی، محصول چنان سیاست آسیب‌زای پیشینه یا یکی از عوامل مهم آن بود.

با این وجود، پیشرفت‌های اقتصادی از طریق یک‌رشته‌بازنهای پنج‌ساله انکشاف اقتصادی و اجتماعی در داخل نظام اقتصاد دولتی به میان آمد. در عین‌زمان، گسترش نظام آموزش جدید و کشف تدریجی حجاب به افزایش صفوف روشنفکران ناامید کمک کرد.

ظاهرشاه در سال 1963م قانون اساسی جدید کشور را انتشار داد. این قانون، بعدها در سال 2001م با سقوط طالبان به عنوان قانون اساسی موقت (با حذف مواد مربوط به سلطنت) پذیرفته شد. کلمه "افغان" برای نخستین‌بار در سال 1964م و در قانون اساسی تصویبی محمد ظاهرشاه با تعریفی جدید و به معنی همه اتباع کشور افغانستان به‌کار رفت.

وی به قصد مدرنیزه کردن افغانستان، به اصلاحات سیاسی و اقتصادی، احداث زیربنای مواصلاتی و بندهای برق تأسیس سیستم قانون‌گذاری دموکراتیک، ترویج نظام آموزش و پرورش مدرن، تأسیس پوهنتونها و آموزش برای زنان اقدام کرد.

دهه دموکراسی در افغانستان (۱۳۴۳ تا ۱۳۵۲ هـ ش)

بعد از سالها حکومت‌های دیکتاتوری هاشم خان، شاه محمود خان و محمد داوود خان، مردم افغانستان برای اولین بار با تدوین و انفاذ قانون اساسی سال ۱۹۶۴م (۱۳۴۳ هجری شمسی) به یک سیستم دولتی شاهی مشروطه دست یافتند که به موجب آن آزادی‌های سیاسی، حق بیان فکر و آزادی مطبوعات تضمین گردیده. شاه با کسب موقف غیرمسوول و واجب‌الاحترام در رأس دولت و قدرت اجرائیه، مقننه و قضائیه را به مردم واگذار نمود و اعضای خانواده سلطنتی را مطابق تعامل کشورهای شاهی دموکراتیک اروپایی از احراز کرسی‌های صدارت و وزارت ممنوع نمود. در طول ده سال متعاقب آن که به دهه دموکراسی شهرت دارد، همانند هر کشور دارای سیستم دموکراسی تازه پا، سال‌های اوج‌گیری فعالیت‌های سیاسی در کشور به حساب می‌آید. ده‌ها حزب سیاسی و ده‌ها روزنامه و جریده آزاد غیردولتی سیاسی و اجتماعی عرض وجود کرده زمینه‌های تشکل و قوام افکار و جریانات سیاسی را در کشور اعم از چپ افراطی (منجمله خلق، پرچم، شعله جاوید)، راست افراطی (منجمله سازمان جوانان مسلمان یا اخوان‌المسلمین که بعداً به حزب اسلامی و جمعیت اسلامی مبدل شدند) و جریان‌های میانه‌رو (مانند افغان ملت، مساوات) را فراهم آورد. در این مدت صدراعظم‌ان متعددی آمدند و رفتند (دکتور یوسف، محمد هاشم میوندوال، دکتور عبدالظاهر، نور احمد اعتمادی و محمد موسی شفیق). این دوران با هم‌زمان بود با آزادی بیان افکار

سیاسی و اجتماعی در مطبوعات و تظاهرات و اعتصابات مسلسل و پیهم محصلان، استادان و متعلمین و معلمین و کارکنان مؤسسات صنعتی.

مخالفتان دهه دموکراسی

تعدادی معتقد اند که تحقق دموکراسی واقعی نیازمند مؤلفه‌ها و شرایطی است که باید قبلاً و یا به تدریج به سمت سالم به پیش برده شوند... آوردن این تحولات که لازمه تحقق دموکراسی در کشور می‌باشد، کار ساده نیست و یک شبه در میان صورت گرفته نمی‌تواند. سید عبدالله کاظم در این زمینه می‌نویسد که "شهید محمد داوود طی یک بیانیه خود تذکار داده اند که ترقی اقتصادی و اجتماعی و تحول فرهنگی، اجرای ریفورم‌های بنیادی و تأمین دیموکراسی واقعی، باهم ارتباط نزدیک دارد". بطور ساده داوود خان آرزو داشته تا دوره صدارت موصوف برای حد اقل بیست سال بعدی تمدید می‌گردید تا بعد از تعمیم سواد همگانی، رشد اقتصادی و آمادگی فرهنگی، دموکراسی آنهم بطور تدریجی معرفی می‌گردید. مشکل این استراتژی آن است که زمان این اجازه را برای معرفی تدریجی دموکراسی دلخواه داوود خانی نمی‌دهد. بیاید تجربه ایران را در نظر بگیریم. محمد رضا شاه در عمل مودل پیشنهادی داوود خان را می‌خواست تطبیق کند: اول پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بعد دموکراسی. نتیجه آن شد که با سرمایه‌گذاری‌های هنگفت عواید نفتی در واقع سطح زنده‌گی، رفاه، سواد، صحت به سطوح عالی رسیدند در عین زمان نظام اختناق سیاسی ساواک بیداد می‌کرد. مردم منتظر نشدند تا شاه دموکراسی موعود را معرفی کند و انقلاب اسلامی به عوض دموکراسی بدترین نوع دیکتاتوری و ارتجاع را برقرار کرد. اگر خمینی اختناق مذهبی را برقرار نمی‌کرد الترناتف دومی استقرار یک نظام کمونیستی از بطن انقلاب مردمی بود.

اگر مودل معرفی تدریجی دموکراسی یا مودل داوودخانی منجر به استقرار اختناق مذهبی در ایران شد امکانات تکرار این تجربه در افغانستان و یا استقرار یک نظام کمونیستی تا چه حدودی بود؟ آیا می‌توان نقش تعمیم معارف را در تشدید خواسته‌های آزادی خواهی و دموکراسی طلبی در ایران دست کم گرفت؟ همین اصل در افغانستان نیز صادق است.

اصول اساسی داشتن عقیده به دموکراسی، معرفی دموکراسی و تعهد قبول عواقب و نتایج آن است. دستگاه سلطنت دموکراسی را بر اساس قانون اساسی سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) معرفی کرد اما از عواقب آن در هراس بود و تعهدی در قبال پذیرفتن نتایج آن نداشت. در نوشته محترم کاظم تشویش داوود خان از به قدرت رسیدن چپی‌ها و یا راستی‌های افراطی از مجرای انتخابات پارلمانی در غیاب یک حزب میانه‌رو ملی‌گرا توضیح شده است. این همان هراسی است که مانع انفاذ قانون احزاب سیاسی توسط ظاهرشاه نیز شد. دموکراسی فرصت‌یست برای تکامل ذهنی و سیاسی جامعه. تمام سیاست‌مداران پنجاه سال اخیر افغانستان در دهه دموکراسی ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۲ پرورده شدند. اگر به تجربه دموکراسی ظاهرشاه اجازه تکامل داده می‌شد، هرگاه از یکجانب نهادهای دولتی، سیستم اداره دولت (Public Service)، اردو، پولیس، قوه مقننه از طریق مسلکی ساختن این نهادها (غیر سیاسی ساختن) آنها، تعلیمات بهتر، تجهیزات بهتر و دادن آگاهی بهتر و با معرفی قوانین لازمه تقویت می‌گردید و از جانب دیگر قانون احزاب نافذ می‌شد و نهادهای دموکراتیک حمایت و تقویت می‌گردید و ترسی از نتایج دموکراسی وجود نمی‌داشت به یقین دموکراسی با گام‌های استوار به مرور زمان در جامعه به پختگی لازم می‌رسید و به یک نهاد اساسی اخلاق سیاسی جامعه مبدل می‌گردید. هندوستان، تا حدودی هم پاکستان، این راه را انتخاب کردند و منتظر نشدند مردم‌شان همه مرفه و باسواد شوند تا دموکراسی را معرفی کنند و امروز ثمر آن را در نهادینه شدن دموکراسی در تار و پود این کشورها به چشم سر مشاهده می‌کنیم. این راهی بود که اکثریت کشورهای دموکراتیک مانند بریتانیا، فرانسه و امریکا آن را تجربه کردند. آن‌ها منتظر نشدند مردم‌شان همه مرفه و باسواد شوند تا دموکراسی را معرفی کنند در عوض نهادهای دولت و نهادهای دموکراتیک را تقویت کردند و به نتایج و

دست آوردهای دموکراسی احترام گذاشتند.

از اینجاست که برای من یک دموکراسی غرق در گل و لای که ضامن آزادی بیان و آزادی سهمگیری مردم در پروسه‌های دموکراتیک گرفتن قدرت دولتست، هزار بار از یک دیکتاتوری که برای مردم پل و تونل بسازد ارزش دارد. فراموش نکنیم که یک دموکراسی لنگ لنگان هم قادر است امنیت مردم را تأمین کند طوری که از همچو امنیت و مصونیت در دهه دموکراسی ظاهرخان مستفید بودیم! فراموش نکنیم که یک دموکراسی لنگ لنگان هم قادر است امنیت مردم را تأمین کند طوری که از همچو امنیت و مصونیت در دهه دموکراسی محمد ظاهرشاه مستفید بودیم!

متأسفانه کودتای بدفرجام ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳م) سردار محمد داوود به سقوط دولت شاهی مشروطه محمد ظاهرشاه، انحلال قانون اساسی دموکراتیک و ختم دهه دموکراسی انجامید. این کودتا سر آغاز دوران بی‌ثباتی سیاسی در کشور است که تا امروز ادامه دارد. این کودتا، بدون توجه به شرایط تغییر یافته در کشور، جلو تکامل دموکراسی پارلمانی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و مطبوعات آزاد را گرفت و منجر به استقرار یک دولت دیکتاتوری یکنفره گردید. در اخیر داوود با وعده‌های شاه ایران، رییس جمهور مصر و عربستان سعودی کوشید افسران و عناصر چپی را که عامل به قدرت رسیدن او بودند از دولت خارج کرده و حساب خود را با حزب دموکراتیک خلق تصفیه نماید. این عمل موجب سقوط او و به قدرت رسیدن ح.د.خ.ا در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ گردید.

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و جمهوری داوود خان

در نتیجه این کودتا نظام شاهی مشروطه بزور تفنگ توسط افسران وابسته به حزب دموکراتیک خلق و هواخواهان آنها به همکاری افراد بسیار نزدیک به داوود خان با پلانگذاری و قومانده شخص داوود خان ساقط شد و بدینصورت عمل ناپسند کودتای نظامی در کشور رواج یافت. سردارمحمد داوود خان از آنچه در مورد دموکراسی و حاکمیت ملی در آغاز جمهوری خود تعهد کرده بود حین تدوین قانون اساسی طفره رفت. ارزیابی مواد مبنی بر وظایف و صلاحیت های رییس جمهور در قانون اساسی حوت ۱۳۵۵ جمهوری افغانستان نشان میدهد که بیشترین صلاحیت در مقام ریاست جمهوری که خود در راس آن قرار داشت متمرکز شده بود. مسلم است که ملت و مردم از طریق نماینده گان یعنی اعضای پارلمان یا ولسی جرگه در حاکمیت کشور سهم میگیرند اما در قانون اساسی حوت ۱۳۵۵ جمهوری محمد داوود حکومت مکلف به اخذ رای اعتماد از پارلمان یا ولسی جرگه نبود، ولسی جرگه یا شورای ملی نمیتوانست از حکومت یا اعضای کابینه سلب اعتماد نماید، با این اساس مردم نمیتوانستند از طریق نمایندگان خود در اداره کشور سهم بگیرند و اراده خود را در حاکمیت دولتی تمثیل نمایند.

در قانون اساسی محمد داوود خان جز حزب انقلاب ملی (که هنوز تشکیل نشده بود) سایر احزاب اجازه فعالیت نداشتند. این موضوع در ماده چهارم قانون اساسی چنین توضیح گردیده است.

"به خاطر روشنی خواست های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تا زمانیکه این ارزو برآورده میشود به شد طبیعی خود میرسد تحت رهبری حزب انقلاب ملی که بناد گذار و پیش اهنگ انقلاب ملی و مترقی ۲۶ سرطان مردم افغانستان است در کشور صرف سیستم یک حزبی مستقر میباشد." بدین ترتیب از نظر سردار محمد داوود خان تا زمانیکه جامعه افغانستان به رشد و پخته گی معین سیاسی میرسد برای دولت افغانستان شکل حکومتی یک حزبی را برگزیده بود.

صرف نظر از شخصیت قابل احترام و تقوای تحسین آفرین سردار محمد داوود خان و آرزوهای ایشان برای پیشرفت اقتصادی کشور، نتایج این کودتا از لحاظ سیاسی و امنیتی و پیشرفت اقتصادی و

- اجتماعی کشور فاجعه بار بوده اند. عواقب فاجعه بار کودتای داوود خان، نقطه چرخش سیاسی در تاریخ افغانستان است.
- بیابید نتایج و عوقب این کودتا را بطور خلاصه جمع‌بندی کنیم :
1. در نتیجه این کودتا نظام شاهی بزور تفنگ توسط افسران وابسته به حزب دموکراتیک خلق و هواخواهان آنها به همکاری افراد بسیار نزدیک به داوود خان با پلانگذاری و قومانده شخص داوود خان ساقط شد و بدینصورت عمل ناپسند کودتای نظامی در کشور رواج یافت؛
 2. نظام شاهی مشروطه پارلمانی متکی به قانون اساسی و دموکراسی ساقط شد و بجای آن یک رژیم دیکتاتوری یکنفره متکی بر فرمان رییس دولت کودتا در کشور حاکم شد و نام آنرا جمهوری گذاشتند؛
 3. نه تنها هیچ تحول مثبت در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم و کشوری وجود نه آورد بلکه برعکس مردم افغانستان را از تمام دست آوردهای سالها مبارزات اجتماعی و سیاسی محروم ساخت؛
 4. مقام صدراعظم که در برابر پارلمان مسول بود لغو شد؛
 5. پارلمان لغو شد؛
 6. استقلالیت قوه قضاییه لغو شد،
 7. آزادی مطبوعات لغو شد،
 8. با لغو مقام صدراعظم، پارلمان، لغواستقلالیت قوه قضاییه و لغو آزادی مطبوعات تمام ارگانهای دولت در دست یک نفر تمرکز نمود؛
 9. استقلالیت پوهنتونها در انتخاب رییس پوهنتون و روسای پوهنچی ها بر اساس انتخابات آزادانه کدرها علمی پوهنتونها و پوهنچی ها لغو شد؛
 10. اتحادیه استادان لغو شد، اتحادیه محصلان لغو شد، حق و آزادی بیان لغو شد، آزادی اجتماعات لغو شد؛
 11. کودتای ۲۶ سرطان شرازه تاریخی نظام دولت افغانستان را برهم ریخت و به تمام عناصر مخالف این نظام از یک طرف فرصت سرنگونی آنرا میسر ساخت و از جانب دیگر راههای پیروزی و امید پیروزی را فراهم ساخت؛
 12. رژیم کودتا به سرکوب خونین مخالفین بالقوه و بالفعل دست زد که تعداد زیاد افراد قربانی این سرکوب شدند؛
 13. در این سرکوب گروههای راستگرای مذهبی و روشنفکران دموکرات میانه رو هدف قرار گرفتند. از جمله محمد هاشم میوندوال صدراعظم روشنفکر و دموکرات در زیر شکنجه جلادان رژیم جان داد و تعداد دیگری اعدام شدند؛
 14. در نتیجه این کودتا رهبران گروههای افراطی راست مذهبی مانند ربانی، گلبدین و مسعود از کشور فرار نموده به آغوش سازمان استخبارات نظامی پاکستان پناه بردند که نتایج فاجعه بار آن تا امروز ادامه دارد؛
 15. با استفاده از فرصت گروههای کمونیستی پرچم و خلق خود را جانشین منطقی رژیم کودتا دانسته مجددا متحد شدند و برای بدست گرفتن قدرت آمادگی گرفتند و در نتیجه با اولین فرصت رژیم را ساقط کردند؛
 16. اگر تمام دست‌آورد دوران صدارت داوود خان تطبیق پلانهای پنجساله اول و دوم بود در دوره دموکراسی بعد از او نیز پلانهای پنجساله سوم و چهارم طرح و تطبیق شدند؛
 17. رژیم کودتا ناگزیر بدست همان کودتاجیان اولی و رفقای آنها ساقط شد؛

کسانیکه حقوق و آزادیهای دوره دموکراسی، آزادی مطبوعات، استقلالیت قوه اجراییه، قوه مقننه و قویه قضاییه و سیستم مشروطه پارلمانی قدرت دولتی را محکوم کرده شرایط بحران امروزی را ناشی از آن آزادیها میدانند باید بدانند که به حکم روند طبیعی تکامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جوامع بشری ملتها دیر یا زود این آزادیها را میخواهند و بدست می آورند و کسانیکه این آزادیها را از مردم سلب میکنند در هر فرهنگ و قاموس سیاسی به عنوان دیکتاتور شناخته میشود. کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در عمل نظام شاهی مشروطه متکی به دموکراسی پارلمانی را ساقط کرد و بجای آن یک نظام حاکمیت مطلقه سیاسی را نصب کرد و اسم آنرا جمهوریت گذاشت. با آن که بسیاریها معتقدند داوود خان با حمایت حزب دموکراتیک خلق افغانستان به قدرت رسید، اما نیرومند شدن روز افزون رهبران حزب دموکراتیک خلق در سالهای آخر حکومت داوود خان برای او خوشایند نبود. داوود خان در اوائل سال ۱۳۵۷ شماری از رهبران عمده این حزب را زندانی کرد. ولی هواداران حزب دموکراتیک خلق با نفوذ زیادی که در بدنه دولت، به خصوص در اردو و پولیس داشتند، دست به کودتا زدند. کودتا علیه داوود خان بامداد هفتم ثور به رهبری حزب دموکراتیک خلق آغاز شد و تا پایان روز همه چیز تغییر کرد. داوود خان با ۱۸ تن از اعضای خانواده خود در داخل کاخ ریاست جمهوری کشته شدند و قدرت به دست حزب دموکراتیک خلق افتاد.

کودتای ثور و ایجاد دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان (1978-1992م)

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای چهارده سال، از هفتم ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی معادل 27 اپریل 1978 تا هشتم ثور ۱۳۷۱ یا 28 اپریل سال 1992م در قدرت بود. در این مدت چهار رهبر حزب دموکراتیک خلق در مقام رییس دولت و منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق دولت را رهبری نمودند که عبارت بودند از: نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و داکتر نجیب الله. گروههای کمونیستی پرچم و خلق، که صاحبمنصبان وابسته به آنها در پیروزی کودتای سردار محمد داوود خان نقش اساسی داشتند خود را جانشین منطقی رژیم کودتای داوود خان میدانستند. بعد از اتحاد مجدد پرچم و خلق، که به تحکیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و صفوف آنها منجر شد، برای بدست گرفتن قدرت آمادگی گرفتند. در نتیجه با اولین فرصت که داوود خان با زندانی نمودن رهبران این حزب بتایخ ششم ثور فراهم کرد، افسران وابسته به حزب دولت جمهوری داوود خان رابتاریخ هفتم ثور سال ۱۳۵۷ ه ش مطابق 27 April 1978 ساقط کردند.

داوود خان طی چرخشی به امید کمکهای ملیارد دالری شاه ایران و عربستان سعودی همکاران پرچمی خویش را از کابینه اخراج کرد و مورد پی لطفی قرار داد. همزمان با آن، اتخاذ سیاست تشنج زدایی با پاکستان، گسست از میزان سیاست اتکا پیشین به شوروی، روابط نزدیک با ایران و عربستان سعودی، کوششها در جهت ایجاد یک حزب واحد "انقلاب ملی" همه نشانه های اقدام قریب الوقوع مستقیم بر ضد عناصر سیاسی دست چپی میداد.

این بود که حزب آمادگیهای لازم را بخصوص در اردو اتخاذ کرده بود. از آنجمله بود اقدام در اتحاد مجدد دو جناح "خلق" به رهبری نورمحمد تره کی و جناح "پرچم" به رهبری ببرک کارمل و ایجاد مجدد "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (ح. د. خ. ا) در سال 1977م. انجامید.

در مدت کوتاهی بعد از بدست گرفتن قدرت خلقیها و پرچمیها با تطبیق الگوی انقلاب اکتوبر و ایجاد ساختمان سیاسی حزب-دولت مطابق آن موفق شدند تمام اقشار جامعه را برضد خود قرار دهند و بالاخره با دعوت از مداخله اتحاد شوروی، یک مبارزه ایدیولوژیک را به جنگ آزادیبخش ملی مبدل سازند. اخیراً فرید مزدک معاون داکتر نجیب در مصاحبه با بی بی سی اظهار داشت، ای کاش حزب دموکراتیک خلق افغانستان به قدرت نمی رسید. به نظر من آرزوی منطقی نیست باید می گفت که رهبری

حزب با از دست دادن یک فرصت تاریخی برای ایجاد یک جامعه واقعی دموکراتیک که در نشریات حزب همیشه منعکس می‌گردید، از جمله ایجاد پلورالیزم سیاسی، تحقق آزادی‌های دموکراتیک به مردم منجمله آزادی بیان و ایجاد سازمان‌های اجتماعی، به صفوف خود و به مردم افغانستان خیانت کرد و الگوی دیکتاتوری اتحاد شوروی را در عوض تطبیق کرد و با شوروی یکجا به زیاده‌دان تاریخ فرو رفت! پیش از ابلاغ برخی از فرمان‌ها، نورمحمد تره کی "خطوط اساسی وظایف انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان" را به حیث خط مشی و با ادعای ایجاد تحولات اجتماعی به نفع اکثریت مردم اعلام داشت

افرادی که پنداشته بودند، جامعه فیودالی است، برای محو آن به دهقانان زمین داده شود و اسثمار از بین می‌رود، از فقدان تجانس ساخت اقتصادی در سراسر افغانستان نیز بی‌بهره بودند. زیرا در بسا از نقاط افغانستان زمینداری خرده مالکی حضور داشته و در برخی مناطق فیودالی وجود نداشت. پس اتخاذ چنان تصامیم فقط می‌توانست به درد اغواگری و افغان‌ها را قرار داشته باشد.

تحمیل اراده حزبی، به عنوان شکل و الگوی استبداد حزبی شوروی، دیکتاتوری حزبی را مطالبه می‌نمود و دهقانان تا آن که حتا در چارچوب همان طرح‌های دور از واقعیت صاحب زمین شوند، حیات خویش را در معرض از دست دادن می‌دیدند. بقیه مردم تا آن که از زندگی بهتر بهره‌مند شوند، برای نجات از شر سرکوب‌ها به مخالفت و مهاجرت روی آوردند. دولت به تبلیغات روی آورد که گویا فیودال‌ها و ضدانقلابی‌ها اشرار شده‌اند. در حالی که شهرها فیودال نداشت و تعداد فیودال‌ها هم اندک بود. ساختار دیکتاتورانه حزبی، با همجوئی و همسویی که با اتحاد شوروی داشت، به سرکوب‌ها عامل و بُعد خارجی هم بخشید. از آن رو اتحاد شوروی وقت در همه فعالیت‌ها و منجمله سرکوب‌های مردم سهم‌گردد.

دیکتاتوری حزبی جمهوری دموکراتیک افغانستان فرهنگ مورد نیاز چنان ساختار را اشاعه می‌داد. افکار و اندیشه‌های اختناق‌آمیز و کسالت‌آور، کیش شخصیت نور محمد تره کی و حفیظ الله امین در همه ادارات، موسسات تعلیمی و حتا موسسات سوادآموزی حاکم بود. تنها روزنامه انقلاب ثور نبود که چنان وظیفه را عهده‌دار بود. در تاریخ افغانستان برای نخستین بار تیراژ بیشتر از صدها هزار به سود فرهنگ اختناق‌آمیز به خدمت گرفته شد. افتتاح تلویزیون که کار آن در زمان جمهوری داوود خان آغاز شده بود، وسیله دیگری در اختیار پخش چنان فرهنگ نهاد. وادار سازی متعلمین و محصلین به تظاهرات بیهوده، شعاربازانه و بی‌محتوی هر چه بیشتر به تنزل سطح معارف می‌انجامید. افزون بر آن تعدادی از استادان و معلمین پوهنتون و مکاتب اعدام و یا زندانی شدند. گزینش‌هایی که با معیارهای حزبی عملی می‌شد، به تنزل بیشتر آموزش و آموزگاری انجامید.

با استیلا چنان فضا از سیاست‌های دیکتاتورانه و سرکوبگرانه، مخالفت‌ها نیز وسعت یافت و به گونه فزاینده بی‌تشدید گردید. اما انگیزه‌های مخالفین یکسان نبود و مخالفت‌ها خاستگاه مشترک نداشتند. مخالفت‌ها از انگیزه‌های عقیده‌ی تا ضدیت با استبداد و وابستگی، از تبارز نارضایتی کتله‌هایی که خود و یا نزدیکان شان خویش را در معرض ستم می‌دیدند،... گسترش پیدا نمود. نظامیان مخالف بارها به قیام‌ها و تشبثات سرنگون‌کننده جمهوری د.ا دست زدند.

روابط با پاکستان به تنش‌های بی‌سابقه پی‌رسید و آن کشور را برای مقابله و استفاده‌هایی برانگیخت که برای مردمان افغانستان و پاکستان مصیبت‌آمیز و اندوهبار شد. قتل دابس، سفیر امریکا در کابل (14 فبروری 1979)، به تیره‌گی بیشتر روابط افغانستان و امریکا انجامید.

برای مقابله با آن وضع و اتخاذ راه‌های جبران‌کننده، مقام‌های شوروی در غیاب حفیظ الله امین، سعی نمودند توافقی را میان نور محمد تره کی و ببرک کارمل در ماسکو به وجود آورده و امین را به زودی بکشند. اما حفیظ الله امین که در دستگاره حزبی نفوذ بیشتر داشت، از طرح آگاهی یافت. (امین از اول

فبروری 1979 به حیث صدراعظم تعیین شده بود) طرح کشتن او ناموفق بماند و تره کی خود از طرف امین خلع و بعد وسیلهً بالشتی که روی دهنش گذاشته بودند، خفک گردید (25 سنبله 1358). هنگامی که حفیظ الله امین قدرت را رسماً به چنگ آورد، اوضاع افغانستان از حالت نخستین ماه های بعد از کودتای ثور، تفاوت های بسیار کرده بود. زیرا مظالم و ناهنجاری ها و مخالفت های گوناگون دامن گسترده بود. هزاران تن به قتل رسیده بودند، هزاران تن دیگر در زندان ها بودند. عده پی که تعداد شان به شدت رو به افزایش بود، مهاجرت کرده بودند. پس مسلم بود که نه تنها از تحقق برنامه ها و فرمان های ابلاغ شده حتا با همان شیوه های قبلی خبری نبود؛ بلکه جنگ و خونریزی و ابقای قدرت در دستور کار بود.

در چنان اوضاع که شیرازه های پیشین نیز فرو می پاشید، وضعیت معیشتی- اقتصادی، آموزشی و روانی جامعه شاهد یکی از دردآمیزترین لحظات بود.

حفیظ الله امین یک رژیم به تمام معنی دیکتاتوری استالینی را ایجاد کرد. نه تنها تعداد زیادی از اعضای حزب خود را که وابسته به جناح پرچم بودند یا زندانی کرد یا اعدام نمود بلکه هر مخالف بالقوه را از سر راه خود بر میداشت.

اما قیامهای مردم بر ضد دولت دیکتاتوری در تمام کشور افزایش یافتند. از جمله در بادغیس و در لوگر به قتل تمام کارمندان دولت توسط شورشیان انجامید و در هرات با شورش سربازان فرقه و قیام مردم انجامید که بشدت سرکوب شدند.

حوادث ششم جدی سال ۱۳۵۸ هجری شمسی

حفیظ الله امین ناگذیر برای مقابله با آنچه او عناصر ضد انقلابی میخواند از اتحاد شوروی تقاضای کمک نظامی کرد و قوای کوماندوی اردوی سرخ در طول یک هفته تا ششم جدی سال ۱۳۵۸ هجری شمسی با ایجاد یک پل هوایی به میدان هوایی کابل فرود آمدند.

این قوا در شام شش جدی شهر کابل را اشغال کردند بخصوص جنگهای شدیدی در اطراف دستگاه رادیو و تلویزیون و هم چنان محل رهایش حفیظ الله امین در قصر- تپهء تاج بیگ در عقب قصر- دار الامان به وقوع پیوست که در نتیجه آن امین کشته شد و ببرک کارمل توسط قوای شوروی بکابل آورده شد و به عنوان رییس شوارای انقلابی و رییس دولت قدرت را بدست گرفت. به تعقیب آن قوای اتحادشوروی در ابعاد بزرگی از بنادر مختلف وارد افغانستان گردید و در اطراف و اکناف شهرهای بزرگ کشور مستقر شدند.

رویداد 6 جدی که به دیکتاتوری خونین یک گروه در حزب - دولت پایان بخشید، همراه بود با تعمیق "از خود بیگانه گی" حزب - دولت که دیگر کاملاً در اختیار حزب - دولت شوروی قرار داشت.

تشدید مقاومت علیه دولت دموکراتیک خلق

با مداخله مستقیم نظامی اتحاد شوروی برای حمایت از دولت حزب دموکراتیک خلق مقاومت مردم در مقابل یک حکومت خودکامه به جهاد ضد مداخله شوروی مبدل و تشدید گردید. اما این اشتباه خواهد بود که قیام مردم افغانستان برضد حاکمیت جمهوری د خ را به نتیجهء تجاوز اتحادشوروی خلاصه کنیم. حقیقت آن است که شش ماه قبل از شش جدی ۱۳۵۸ و ورود قوای شوروی به افغانستان، دولت کنترل بیش از 35 فیصد کشور را در مناطق کوهستانی و دور افتاده از دست داده بود. مطابق احصاییه های رسمی اداره مرکزی احصائیه در جریان سرشماری سال ۱۳۵۸ این مناطق که ۳۵ فیصد نفوس در آنها زندگی میکردند از لحاظ امنیتی امن نبودند تا عملیات سرشماری در آنها تکمیل گردد. اما ورود قوای اتحاد شوروی به وسعت و کیفیت این قیام افزود و آنرا به یک جنبش آزادی بخش ملی مبدل کرد. قیامهای خونین لوگر، بادغیس و هرات (1979 اسماعیل خان) اتفاق افتاد.

هفت گروه جهادی سنی مذهب مجاهدین در خاک پاکستان تنظیم شدند و هشت گروه شیعه بخصوص گروههای هزاره در ایران تنظیم شده بر ضد دولت جمهوری دموکراتیک در افغانستان به اجرای عملیات جهادی پرداخته این فعالیتها را به کمک کشورهای پاکستان و ایران از یکطرف، عربستان سعودی، امریکا انگلستان و غیره تشدید نمودند. مداخلهء مستقیم اتحادشوروی منجر به توسعهء کمکهای این کشورها به مجاهدین افغان گردید و جنگ داخلی افغانستان را ابعاد بین المللی بخشیده به نیروهای افراطی جهادی کشورهای عربی بخصوص عربستان سعودی فرصت مناسب بدست داد تا در جهاد در کنار مجاهدین افغان سهم بگیرند. در این باره برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کرتر رییس جمهور وقت امریکا در مصاحبه‌ای می‌گوید: «روزی که روس‌ها بطور رسمی از مرز [افغانستان] گذشتند، من به رئیس جمهور کرتر نوشتم که ما هم اکنون این فرصت را داریم که به روس‌ها جنگ ویتنامشان را عرضه کنیم. واقعاً این طور بود، برای مدت ده سال، مسکو مجبور بود در جنگی وارد شود که حکومتش توانایی پیش برد آنرا نداشت» (یاسین رسولی، پی بی سی فارسی). زبیکینو برژینسکی، دیپلمات و استراتژیست آمریکایی پولندی الاصل، دانش‌آموخته هاروارد، شوروی شناس برجسته و مشاور امنیت ملی جیمی کرتر و مشاور دولت ریگن بود. او استفاده از نیروهای جهادی علیه کمونیسم را وارد سیاست خارجی آمریکا کرد.

عملیات سایکون سیا در افغانستان با مصرف حدود ۵ میلیارد دالر، بزرگترین و گسترده‌ترین عملیات تحت پوشش استخباراتی سیا تا آن زمان بود که به گفته برژینسکی از ۳ جولای یعنی شش ماه پیش از اشغال افغانستان توسط شوروی در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ آغاز شده بود. گرچه آمریکا دخالت مستقیم در توزیع کمک‌ها به مجاهدین نداشت و تنها تعداد انگشت شمار مأموران سیا از ساحات هم سرحد میان افغانستان مرتباً بازدید می‌نمودند. برژینسکی انتقادهایی که طرح و نظر وی سبب رشد گروههای جهادی شده است را نپذیرفته و می‌گفت: «چه چیزی در تاریخ مهمتر است؟ وجود طالبان یا فروپاشی شوروی؟ وجود یک تعداد مسلمان‌های به هیجان آمده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟ با گسترش قیام ضد دولت و مصارف هنگفتی که برای مقابله با آن اتحادشوروی متحمل میشد دولت شوروی در صدد تغییرات در اداره دولت افغانستان گردید و داکتر نجیب‌الله به عوض ببرک کارمل به قدرت رسید.

بعد از خروج قوای اتحاد شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹م و قطع کمک‌های اقتصادی آنها دولت داکتر نجیب‌الله سه سال دوام آورد و در این سه سال توانست مؤفقانه از سقوط دولت به دست مجاهدین جلوگیری کند و دست به اصلاحات متعددی در ساختمان حزب و دولت زد و حتی حزب وطن را با تمایلات ناسیونالیستی ایجاد نمود بالاخره با ختم منابع مالی، عدم تحقق یک توافق سیاسی با گروههای مجاهدین برای ختم جنگ و ایجاد یک دولت ملی، دوام دولت امکان نداشته جبراً آماده به تسلیمی قدرت به مجاهدین گردید. داکتر نجیب‌الله در آخرین اجلاس کابینه از ختم منابع مالی به وزرای خود اطلاع داد و با شکست کوشش‌های او برای رسیدن به یک توافق سیاسی در ژنوا با گروههای مجاهدین به آخر کار دولت خود رسیده بود از این جهت به رفقا و وزرای خود اجازه داد تا در مورد سرنوشت آینده خود تصمیم بگیرند و خود نیز خواست تا به دهلی نزد فامیل خود برود، اما ملیشه‌های دوستم که امنیت میدان هوایی کابل را به دست داشتند از پرواز او جلوگیری کرده موصوف ناگذیر به دفتر ملل متحد در کابل پناهنده شد. با اعلان خاتمه کار حکومت به مجلس وزرا و متعاقباً ناکامی داکتر نجیب‌الله برای خروج از کشور، بی‌جهت نبود که رفقا و وزرای دولت نجیب‌الله در مورد آینده خود، خود تصمیم گرفتند و هر که به راهی رفت. در این بحبوحه جانبداری فرصت طلبانه جنرال عبدالرشید دوستم از احمد شاه مسعود و تسلیمی دولت و نیروهای نظامی داکتر نجیب‌الله توسط تعدادی عناصر پرچمی دولت او مانند وکیل، فرید مزدک، جنرال

نبی عظیمی، جنرال علومی و غیره در سال ۱۹۹۲ م، به احمد شاه مسعود و حزب جمعیت فرصت داد تا با نادیده گرفتن توافقات میان گروه‌های مجاهدین تمام قدرت را به دست گرفته حاکم مطلق گردند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حالیکه از آغازین روزهای حیات خویش، مظلوم حکومت‌های پیشینه را به نکوهش می‌گرفت، استبداد و گونه‌های دیده شده آن را محکوم می‌کرد، اما همین حزب همزمان با تبلیغاتی که در این زمینه داشت، با اعمال ظالمانه دل‌های مردم افغانستان را به سختی آزرده و در ژرفای جامعه تخم دشمنی کاشت.

گسترش دامنه جنگ و افزایش سرسام آور تلفات انسانی در دو سوی خط کارزار بارآور بالاخره سبب روحیه کین‌توزی و انتقام‌جویی و بی‌ارزش ساختن "زنده گی انسانی" گردید. در سالهای پسین حاکمیت حزب دولت برخی از اعضا، جنرالها و گروه‌های حزبی نه تنها روی اصول حزبی شان پا گذاشتند، بلکه با در غلتیدن در لجن خیانت با دشمنان پیشین شان همدست شدند و بر رفقای شان تاختند! آن بخش از جامعه که با حزب دولت پیوند داشت باور و اعتقاد خود را نسبت به ارزشهایی که حزب در آیین نامه رسمی خود درج کرده بود و خود را ممثل آنها در پهنه زنده گی اجتماعی جلوه می‌داد، کاملاً از دست داد. "سیاست بازی" گره یافته با فریب و نیرنگ جای کنش سیاسی را به حیث پراتیک ارزشمند اجتماعی گرفت. تسلیم دهی "قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان" یگانه عامل فروپاشی نظام نبود، بلکه این فروپاشی نظام ارزشی و استقرار انحطاط بود که عوامل تسلیم دهی قوای مسلح و افول حزب-دولت را ساختند. ارزش‌ها دیگر از ذهن‌ها کوچ کرده بودند و "معنویت" چیزی جز یک مفهوم میان تهی نبود. چنین است که امروز (پس از ربع قرن از فروپاشی حزب - دولت) به جز شمار اندکی از حزبی‌های وفادار به آن ارزشهای والای انسانی، دیگران در بستر پیامدهای انحطاط به سر می‌برند! در نتیجه جنگ 14 ساله در افغانستان و مداخله اتحاد شوروی در آن به فروپاشی نظام فرسوده اتحاد شوروی کمک کرد و در نتیجه جنگ سرد پایان یافت. این جنگ بساط کمونیزم را جمع کرد و ضربه جبران ناپذیر به تیوری حقانیت و موثریت سیستم سوسیالیستی و کمونیستی در سطح ملی و بین‌المللی وارد نمود و جنبشهای چپگرا را در تمام منطقه و جهان دستخوش بحرانی بزرگ ساخت. اعتماد و اعتقاد به کمونیزم و سوسیالیزم به مثابه دورنمای نجات کشورهای عقب مانده از فقر و بی‌عدالتی و نابرابریهای سیاسی برای همیشه خدشه دار شد.

نتایج و اثرات انسانی ایجاد جمهوری دموکراتیک افغانستان میلیون‌ها شهید و معلول و مهاجر میباشد. در طول ده سال اول 1978-1987 حاکمیت جمهوری دموکراتیک افغانستان جمعاً 876,825 نفر افغان منجمله 650,056 مرد و 227,769 زن در افغانستان حیات خود را در نتیجه جنگها از دست دادند (نوراحمد خالدی، 1991م، ص 106). به این حساب در این مدت بطور متوسط سالانه نزدیک به 88 هزار نفر جان خود را از دست داده اند. اگر این رقم را بالای 14 سال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق توسعه دهیم تعداد مجموعی کشته شدگان افغان در جنگهای زمان زعامت جمهوری دموکراتیک افغانستان به 1.32 میلیون نفر بالغ خواهد شد.

مزید بر تعداد کشته شده گان، میلیونها نفر افغان نظر به سیاستهای دولت، نظر به حملات مجاهدین به دهات و شهرها و نظر به جنگهای میان قوای دولتی و مجاهدین مجبور به ترک خانه‌ها، دهات و شهرهای خود شده به مناطق امن‌تر در داخل شهرها پناه بردند و یا به خارج از کشور مهاجرت نمودند. تعداد پناهنده گان به کشورهای پاکستان و ایران سر به میلیونها نفر زد.

در حالیکه پناهنده گان مستعد شهری به امید متوطن شدن به کشورهای امریکا، استرالیا و اروپا رو به پاکستان و هندوستان نهادند، پناهندگان دهاتی سنی مذهب در کمپهای مهاجرین در پاکستان و شیعه مذهبان بخصوص هزاره‌ها به ایران مهاجر گردیدند. بازگشت تعداد زیاد این پناهنده گان دهاتی به

افغانستان از سالهای 2002م به بعد اثرات قابل ملاحظه ذهنیتی و فرهنگی در کشور بوجود آورد که به مشکلات کشور افزود.

علاوه بر آن ساختمان دموگرافیکی نفوس افغانستان در نتیجه این جنگها بطور قابل ملاحظه دستخوش تغییر گردید و بخصوص اکثریت نفوس اولیه شهرها مجبور به مهاجرت شدند و نفوس دهاتی جای آنها را اشغال نمود. بدین ترتیب در ترکیب و کیفیت نفوس شهرها تغییرات قابل ملاحظه به وجود آمد و موازی به آن فرهنگ شهری نیز دستخوش تغییر شد.

دولت مجاهدین و فروریختن نظم دولتی در افغانستان

در جامعه عمیقاً عنعنوی افغانستان رهبری مقاومت در مقابل رژیمهای، تره کی، امین، کارمل و نجیب الله متأسفانه بدست نیروهای سیاسی اسلامگرای جامعه افتاد. این نیروها به دو گروه بودند: گروه اسلامگرایان مکتبی (مکتب اخوان المسلمین محمد قطب) مانند گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی و گروه اسلامگرایان سنتی افراطی مانند مولوی یونس خالص، محمدی، حقانی، سید احمد گیلانی و مجددی. در میان گروه دومی همچنان میتوان گروه وهابی عبدالرب سیاف و همچنان گروههای شیعی حزب حرکت و وحدت هزاره ها امثالهم را شامل نمود. در پاکستان و ایران روحانیون مردم را به ادامه قیام علیه حکومت "کمونیستی" تشویق می کردند. با آنکه هسته اصلی این احزاب مانند حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی از زمان جمهوری داوود خان در پاکستان مستقر بودند اما برعلاوه رفته رفته سائر احزاب جهادی از بطن روحانی ها و روشنفکران و مهاجرین بوجود آمد. در پاکستان 7 گروه که بعدها به ائتلاف هفتگانه مشهور شد محور فعالیت های مهاجرین و مجاهدین شدند و در ایران شورای احزاب هشتگانه که مهم ترین شان حزب حرکت اسلامی افغانستان بود و سازمان نصر که شدیداً به ایران وابسته بودند.

تمام این احزاب و گروهها ریشه های سرپازگیری آنها به وابستگی های قومی و زبانی و مذهبی آنها مربوط میگردد و از اینجاست که سیاست در افغانستان از جنبش روشنفکری سالهای 1960-1980م به وابستگیهای مذهبی و قومی نزول میکند. البته سیاسیهای فعال و انتخابی قومیگرا و مذهبی دولت های پاکستان و ایران و جریان دادن انتخابی کمکهای پولی، نظامی و سیاسی به گروههای معین مورد نظر در شکل و رشد این جهت گیرها نقش براننده دارند.

این تنظیم های هفتگانه جهادی در پاکستان و هشتگانه جهادی در ایران سابق امروز هم در دولت و سیاست افغانستان نقش بارزی دارند.

نقش کلیدی سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) را در رهبری نظامی و سیاسی مجاهدین افغانستان میتوان از نوشته های نویسندگان کتاب "تلک خرس" بهتر دانست. در کتاب مذکور میخوانیم که: "جنرال اختر (جنرال عبدالرحمن اختر) طی هشت سال کار به حیث رئیس عمومی (آی.اس.آی) در واقعیت طراح و سازمانده جهاد افغانستان بود. وی توانست با رهبری همه جانبه جهاد، زمینه را برای پیروزی نهایی مجاهدین آماده سازد.

عواقب سبوتاژ پروسهء مصالحهء ملی توسط مسعود

موافقتنامه جنیوا (ژنو) در زمان ماموریت آقای بنین سیوان، میان افغانستان و پاکستان با نظارت شوروی و آمریکا، برای پایان جنگ در افغانستان بتاريخ 14 اپریل 1988م در جنیوا امضاء شد. بر اساس این توافق اتحادشوروی به خارج کردن قوای خود از تاریخ 15 می 1988 آغاز کرد و خروج کامل بتاريخ 15 فبروری 1989 تکمیل گردید. شوروی ها در واقع نخستین گام را در رویگردانی از نجیب الله و دولت حزب دموکراتیک خلق با امضای توافقنامه ژنو و سپس خروج قوای خود برداشتند. ادوارد شوارز نادره وزیر خارجه شوروی که در پای این توافقنامه با همتای امریکایی خود به عنوان تضمین کنندگان امضاء گذاشت، بعداً از خیانت با نجیب الله سخن گفت: "من در وقت امضای این قطع نامه احساس بدی

داشتیم و این کار برایم به شدت مشکل می نمود. و در راه برگشت در طیاره فهمیدم که ما با نجیب الله خیانت کردیم.³

اما ایالات متحده آمریکا برخلاف تعهدات جنیوا همچنان به ارسال اسلحه و مهمات به مجاهدین از طریق پاکستان ادامه داد. با توجه به ادامه کمکهای نظامی و سیاسی آمریکا و پاکستان، گروههای مجاهدین که در مذاکرات و عقد توافقات جنیوا استراک نداشتند از قبولی این توافقات اجتناب کردند. جنگهای داخلی معمولاً به دو طریق خاتمه مییابند: پیروزی کامل نظامی یکی از جانبین، و یا از طریق رسیدن به یک مصالحه ملی. ختم جنگهای سریلانکا (18 می 2009) و توافق اخیر (5 اگست 2016م) صلح در کولمبیا مثالهای زنده این دو طریق میباشند. قرار بود جنگهای جهادی که از سال 1979م در افغانستان جریان داشت در ماه اپریل سال 1992م با یک مصالحه ملی و انتقال قدرت به یک حکومت موقت مجاهدین مطابق معاهده جنیوا خاتمه یابند. اما در آخرین لحظات، به گفته احمد شاه مسعود، او تصمیم گرفت که از تطبیق این پروسه جلوگیری نموده قدرت را بصورت یکجانبه توسط نیروهاییکه از طرف مردم شمالی ایجاد شده بود بدست گیرد و به گفته او "از تطبیق یک توطئه بین المللی جلوگیری بعمل آمد". قوای مسعود در بیست و هشتم اپریل سال 1992 شهر کابل را اشغال کردند. ناگفته نماند که پیوستن فرصت طلبانه تعدادی از عوامل پرچمی دولت داکتر نجیب الله و هم چنان جنرال دوستم با ملیشه های احمدشاه مسعود این امکان را برای مسعود فراهم نمود و در نتیجه فرصت صلح در کشور از دست رفته کشور غرق در جنگهای تنظیمی گردید.

بسیاری افغانها ییکه در سالهای 1992-1993م در کابل نبودند، یک تصویر روشن از وقایع جنگهای تنظیمی در افغانستان ندارند و به درستی علل، عاملین و نتایج و عواقب این جنگهای خانمانسوز را که در آنها خونهای هزاران هموطن ما ریخته شد و هزاران خانواده بیگناه کشور را آواره و دربردر ساخت نمیدانند. اکثر رسانه های جهان در جریان چهار سال (۱۳۷۱-۱۳۷۵) افغانستان را به باد فراموشی سپرده بودند و به جز چند رسانه محدود بین المللی، رسانه های طراز اول جهان نه دفتری در افغانستان داشتند و نه خبرنگاری.

تنظیمهای به اصطلاح جهادی به کرات علیه یک دیگر مصاف داده اند بعد از هشتم ثور سال 1371 که زمام امور بدست احزاب جهادی رسید و برهان الدین ربانی بر اریکه قدرت تکیه زد جمعیت اسلامی او در یک ایتلاف با اتحاد اسلامی رسول سیاف، جنبش ملی اسلامی دوستم و حزب وحدت اسلامی عبدالعلی مزاری علیه حزب اسلامی گلبدین حکمتیار جنگ های خونین را در کابل براه انداختند و بعد از یکسال جنگ و خونریزی جنبش اسلامی و وحدت اسلامی با حزب اسلامی گلبدین شوری هماهنگی بناموده بر ضد متحد دیروزی زور آزمایی کردند که دامنه این جنگ بزودی از کابل به ولایات شمال کشور کشانده شد.

لشکرکشی ربانی- مسعود در سال 1993م (۱۳۷۱ ه. ش.) بالای هزاره ها و سائر شیعیان مستقر در افشار کابل، و متعاقب آن بالای چنداول در شهر کابل هیچ اختلافی با اقدام امیر عبدالرحمن خان در هزاره جات ندارد. اختلاف در آنجاست که استاد ربانی و احمدشاه مسعود صرف یکسال بعد از به قدرت رسیدن به این عمل دست زدند در حالیکه بیش از یکصد سال بعد از ایجاد دولت ابدالیها امیرعبدالرحمن خان به این کار دست زد.

سقوط دولت مجاهدین

در واقعیت تبارز جنبش طالبان در اواسط سالهای 1990م که به تسلط مجاهدین در افغانستان پایان داد، نتیجه ی سوء استفاده دولت پاکستان از استیلائی انارشی حکومت مجاهدین در افغانستان وسو

³ گروگانهای تاریخ، بخش دوم، مزوروف، فارسی رو. www.farsi.ru

استفاده از احساسات نشنالستی پشتونها در کشور میباشد. از این رو بی جهت نیست که ظهور طالبان در سال 1995م و پیروزی چشمگیر آنها در سقوط حکومت مجاهدین و گرفتن کابل و ولایات در سال 1996م، اکثراً بدون جنگ، در حقیقت عکس العمل نشنلیم پشتونها از یک طرف و نارضایتی مردم از انارشی لجام گسیخته و بی امنیتی مستولی در کشور بود.

پیش از ظهور طالبان در سال 1994م افغانستان بالقوه در حالت تجزیه قرار داشت و میان جنگسالاران تقسیم شده بود:

- حکومت ربانی-مسعود کابل و اطراف آنرا تحت کنترل داشتند؛
- سه ولایت غربی در دست اسماعیل خان قرار داشت؛
- سه ولایت شرقی پشتون نشین همسرحد با پاکستان، ننگرهار، لغمان و کندهار، از طرف شورای مشرقی ادارم میشد؛
- یک منطقه در شرق و جنوب کابل در دست گلبدین حکمتیار بود؛
- جنرال رشید دوستم شش ولایت شمال را در دست داشت؛
- گروههای هزاره ولایت بامیان را در افغانستان مرکزی در اختیار داشتند؛
- افغانستان جنوبی و قندهار در بین جنگسالاران خورد و گروههای سارقین تقسیم شده بودند.

حکومت مجاهدین و عروج جمعیت اسلامی

تسلیمی دولت و نیروهای نظامی داکتر نجیب الله به احمد شاه مسعود و حزب جمعیت فرصت داد تا از یک نیروی محدود محلی به یک قدرت حاکم در کشور مبدل گردند. این نفوذ غیر متوازن در قدرت سبب بروز جنگهای خانمانسوز میان گروههای مجاهدین گردیده، ملیشههای حزب اسلامی حکمتیار در مقابل جمعیت و دوستم و بعداً ملیشههای مسعود و سیاف در مقابل ملیشههای نظامی هزاره به رهبری مزاری و متعاقباً جنگها میان گروههای مختلف هزاره در شهر کابل هرکدام برای توسعه نفوذ خود در دولت و افزایش ساحه تحت کنترل شان، کشور را به ویرانه مبدل ساخته، نفوذ دولت مرکزی و حاکمیت قانون از میان رفته و کشور عملاً میان جنگسالاران جهادی منقسم گردید.

احساسات قوم پرستانه و پشتون ستیزی در کشور با به قدرت رسیدن اولین حکومت مجاهدین در سال ۱۹۹۲م با کودتای جنرال دوستم و تسلیم دهی دولت داکتر نجیب الله و اردوی افغانستان توسط عوامل پرچی دولت وقت به احمد شاه مسعود، اوج گرفته و منجر به حاشیه راندن انزوای سیاسی قوم پشتون، (بزرگترین قوم از میان اقوام برادر کشور) گردید.

در عین زمان در طول ۲۴ سال گذشته هیچگونه سازمان متشکل سیاسی ملی که از آرمانهای سیاسی و اجتماعی ملیت پشتون بدون دخالت دگم مذهبی نماینده گی کند، وجود نداشته است. باید اظهار نمود که به دلایل اوضاع نامساعد سیاسی سالهای جهاد، حزب افغان ملت نتوانست این خلا را پرکند. متأسفانه این خلای سیاسی را افراطیون مذهبی از جمله حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در سالهای ۱۹۹۶-۱۹۹۲م و بعد از آن جنبش طالبان پر کرده اند.

در میان اینها قوم تاجیک و ملیت هزاره از داشتن احزاب متشکل و نیرومند مانند جمعیت و وحدت که ممثل خواستههای قومی، سیاسی، سمتی، اجتماعی و تاریخی آنها میباشند برخوردار بوده اند، در حالی که تنظیمهای جهادی، مانند سیاف، محمدی، خالص، حقانی، گیلانی و حکمتیار در مناطق پشتون نشین بیشتر بر ایدئولوژی مذهبی متکی بر خطر کمونیزم و مقابله با آن تکیه داشتند، در مقابل حزب جمعیت اسلامی، رهبر و تشکیلات آن برای احمد شاه مسعود و همفکران معتقد به مفکوره ستم ملی او یک پوشش مناسب و یک فرصت مطلوب برای خاتمه دادن به حاکمیت سیاسی پشتونها، بخصوص در مناطق تاجیک نشین، محسوب می گردید. بی مورد نیست که سایر تنظیمها احمد شاه مسعود را به عقد توافقیهای سری با قوای اتحاد شوروی و دنبال کردن مقاصد قومی، زبانی و سمتی متهم

می‌کنند.

عصر افراطیت مذهبی: حکومت طالبان (1996-2001م)

طالبان بتاريخ 26 سپتامبر 1996 کابل پایتخت افغانستان را تصرف کردند. سپس نام حکومت خود را امارت اسلامی افغانستان گذاشته و رهبر خود ملا محمد عمر را به عنوان "امیرالمؤمنین" معرفی نمودند. کشورهای پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی تنها سه کشوری بودند که طالبان را به رسمیت شناختند.

برای یک ربع قرن اخیر، از سال 1994م که برای اولین بار نام تحریک طالبان در مطبوعات سر زبانها افتاد تا امروز که 25 سال از آن میگذرد تحریک طالبان نقش بارزی در شکل گیری حوادث افغانستان و سرنوشت آن بازی کرده اند. از این جهت مطالعه چگونگی تشکیل، تبارز، به قدرت رسیدن طالبان سیاستها اهداف آنها و حوادث مابعد آن، که همچنان امروز نیز فعالانه در حیات سیاسی کشور مطرح اند، از یک دیدگاه تاریخی بیطرفانه برای نسل جوان افغانستان بسیار ضروری پنداشته میشود. بیشتر افراد گروه طالبان پشتونهایی هستند که در مناطق شمال غربی پاکستان و دو سوی خط دیورند، زندگی می‌کنند. علاوه بر آن تعدادی از پشتونهایی که از تمرکز یکجانبه قدرت بدست حزب تاجیک تبار جمعیت اسلامی ریانی-مسعود و بخصوص انحصار دولت در دست پنجشیریه ناراضی بودند و همچنان خلقیهای سابق نیز از طالبان حمایت کردند. رهبر کنونی طالبان پس از کشته شدن ملا اختر منصور، مولوی هیبت‌الله آخوندزاده است.

تأمین امنیت شاهراه ترانسپورتی میان پاکستان و آسیای مرکزی از طریق کوپته، قندهار و هرات و همچنان تمديد پایپلاینهای نفت و گاز از ترکمنستان به پاکستان از اهداف بزرگی بود که بر اساس آنها حکومت بینظیر بوتو در پاکستان و حکومت امریکا به حمایت مستقیم و غیر مستقیم از طالبان دست زدند. در زمان حکومت طالبان کمپنی بزرگ امریکائی یونیکال و بریداس ارجنتاین کوششهای وسیعی برای جلب حمایت طالبان و کشورهای ذیدخل برای احداث این پایپلاینها انجام دادند و در آنزمان بود که نامهای زلمی خلیلزاد و حامد کرزی به عنوان مشاورین و کارمندان این شرکتها روی زبانها افتاد. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 میلادی و استقلال کشورهای آسیای میانه ترکمنستان درصد صدور منابع سرشار گازش به جنوب آسیا شد. دو شرکت بریداس آرژانتینی و یونوکال امریکایی برای اجرا این طرح به رقابت افتادند. طرح عبور خط لوله گاز از ترکمنستان به پاکستان و هند در سالهای 1994 میلادی بیشتر سر زبانها افتاد. گفته می‌شود که ظهور گروه طالبان با حمایت سازمان اطلاعات اردوی پاکستان در این راستا بوده است. مشکل اصلی ترکمنستان این بود که حضور شرکت آرژانتینی را آمریکا نمی‌خواست و حضور شرکت یونوکال امریکایی در منطقه باعث می‌شد که آمریکا مسایل حقوق بشری را مطرح کند.

نزدیکی گروه طالبان با اسامه بن لادن، رهبر شبکه القاعده باعث شد که آمریکا به گروه طالبان به دیده شک نگرد و بعدا طالبان را به دلیل نقض حقوق بشر و ممانعت از کار زنان و آموزش آنان تحریم کند. نیروی طالبان به محض ورود به کابل، در نخستین اقدام خود گستاخانه وارد حریم سازمان ملل متحد شده و دکتورنجیب الله رئیس جمهور پناه گرفته در دفتر سازمان ملل متحد در کابل را به همراه برادرش احمد زی به اسارت گرفتند، آنها درست به شیوه های قرون وسطایی و بربریت عمل کردند و دکتور نجیب الله و برادرش را طناب پیچ کرده و در طول چند جاده شهر به مقصد میدان آریانا، با ریسمان بر روی زمین کشیدند و در پی شکنجه های وحشتناک در برابر انظار مردم این دو را تیر باران و جسد شان را در برابر مقر ریاست جمهوری آویزان کردند.

- گوشه‌آزاحکام و مقررات دولت طالبان را در ذیل معرفی میکنیم تا با طرز تفکر آنها آشنا گردیم:⁴
- مسدود کردن حمام های زنانه درکابل وهرات؛
- بستن مکاتب خصوصی (خانگی) برای دختران وگفته شد که هیچ مکتب اجازه ندارد دختران بالاتر از سن ۸ ساله را تدریس کند، مگر برای خواندن قرآن مجید؛
- منع کار زنان با مؤسسات امدادی و خیریه خارجی، ولو با چادری؛
- طفلان حق بازی کردن با اسبابی که شباهت به اجسام زنده داشته باشند، ندارند؛
- داکتران مرد حق ندارند به معاینه و عملیات جراحی مریضان زن بپردازند؛
- خیاط های کالای زنانه حق ندارند بدن زن را اندازه گیری کرده و مغازه های نمایش لباس دایر نمایند؛
- هیچ راننده مجاز نیست زنان ملبس به چادرهای که صورت را نمی پوشاند یا زنایی که لباس تحریک کننده برتن دارند ویا آنهائیکه یک مرد محرم را به همراه ندارند، سوارموتور کنند درصورت تخلف راننده زندانی و شوهر زن تنبیه خواهد شد؛
- زنا نیکه درحال کالاشوئی درکنار دریا مشاهده می شوند به طریق احترام کارانه اسلامی به وسیله موتربه منزل شان برده میشوند درآنجا شوهران شان به شدت تنبیه خواهند گردید؛
- بعد از مدتی با انفاذ این هدایات و فرامین عکس العمل ها و جنجالهای مختلف به وجود آمد و طالبان زیرفشارهای وارده مجبور شدند تا بردو موضوع فوق قسماً تجدید نظرکنند:
- یکی اندازه حد اقل ریش را. تا حدیکه به اصطلاح از شیشه اریکین بگذرد یعنی اندازه آنرا بیک قبضه محدود ساختند و دیگر کار پرسونل طبی و داکتران را در وظایف محوله موقوف به شرایط خاص کردند و به پرسونل طبی زن اجازه دادند که بالباس ساده و بدون آرایش درمکان های کاملاً جدا کارکنند و به معیت محرم رفت و آمد نمایند و همچنان داکتران طب مرد می توانند به معاینه مریضان زن بپردازند، بشرطیکه مریض به معیت محرم با شد وداکتر و مریض هر دو لباس اسلامی داشته و داکتر مرد جز محل مورد معاینه مریض، زن را لمس نکند ونبیند.
- نکته دلچسپ آنست که جزای عدم رعایت دساتیر فوق بیشتر متوجه مردان بود، آن هم به خاطر تخلفاتیکه زنان شان مرتکب می شدند، زیرا به زعم طالبان "مردان مسئول زنان خود هستند و بناءً مرد جوابگوی کوتاهی زن خود در تطبیق این دساتیر میباشد."

مبانی تفکر طالبانی

تحلیل آتی از تاثیرات عنصر وهابیت و مکاتب دیوبندی و بریلوی بالای تشکل تفکر طالبانی برگرفته از ویا متکی بر نوشته محمد اکرم عارفی تحت عنوان "مبانی مذهبی و قومی طالبان" میباشد⁵:

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد تمیمی (1111-1207ق) بنیانگذار جنبش وهابیت در عربستان از فقهای حنبلی مذهب بود که آثار ابن تیمیه بیشترین تاثیر را در وی گذاشت. وی با اعتقاد به سلفی گری و بازگشت به اصول اولیه و سنتی اسلام، مذهب وهابیه را پایه گذاری کرد. پس از آشنایی و تحت تاثیر قرار دادن ابن سعود حاکم منطقه نجد عربستان، این دو حکومتی تشکیل دادند که امور فکری و سیاستگزاری برعهده محمد ابن عبدالوهاب و امور سلطنتی و حکومتی بر عهده ابن سعود قرار گرفت. جنبش وهابیه و خاندان آل سعود با تسخیر سرزمینها یکی پس از دیگری پس از مدتی بر کل عربستان چیره شدند.

⁴ گرفته شده از مقاله جناب داکتر عبدالله کلزم در افغان جرمن آنلاین

⁵ محمد اکرم عارفی، "مبانی مذهبی و قومی طالبان" مجله علوم سیاسی، بهار 1378 - شماره 4.

وهابیت، به عنوان یکی از تأثیرگذارترین باورها در سه دهه اخیر، تفسیر جدیدی از اسلام سنی است که محمد پسر عبدالوهاب سردمدار آن بود. وی طرفدار و بسط دهنده اندیشه های ابن تیمیه بود و بر اساس بنیانهای فکری او مکتب وهابیت بنا شد. در حال حاضر طرفداران القاعده و سلفی های جهادی یا تکفیری خود را پیروان راستین ابن تیمیه می شمارند.

افکار ابن تیمیه روشن و صریح است، او با اندیشه و عقل به کلی مخالف است! و خواستار الغای عملکرد عقل از تمام شئون زندگی روزانه است و با فکر کردن و اندیشیدن دشمن است، مگر اینکه آن فکر و اندیشه در راستای تایید نقل باشد. در واقع او همه نمادها و مظاهر زندگی این عصر را نفی می کند. به نظر او مهمترین مصلحت در این است که با کفار دشمن باشیم. برای او مهم نیست که در این راه غیرمسلمانان اذیت و آزار شوند و مسلمان نیز ضرر اقتصادی ببینند. او با این کار، افکار تندرانه و نژادپرستانه و کراهیت را مورد تایید قرار می دهد و می گوید: اینکه برخی از پیامبر نقل کرده اند که هرکس کافری را آزار دهد، من را آزار داده، این یک دروغ بزرگ است.

ابن تیمیه می گوید: کسانی که به دین اسلام پایبند نیستند، دو دسته اند: یا کافرند یا منافق و مردم پس از هجرت پیامبر(ص) تاکنون سه طبقه هستند: مومن، منافق و کافر. سپس او خون غیرمومن (منافق و کافر) را حلال شمرده و حتی در این راه دسته دیگری از مسلمانان مانند شیعیان دوازده امامی را که از شیوه و روش فهم او از اسلام پیروی نمی کنند نیز در زمره منافقان و کافران قرار می دهد. به هر حال این برداشت فکری، برای فکر و فرهنگ و تمدن احترامی قائل نیست.

اکثر مدارس و ملاهای دینی سنتی پاکستان، از لحاظ گرایشهای کلامی و فقهی به دو گروه عمده و مهم تقسیم می شوند، **گروه «دیوبندی»** و **گروه «بریلوی»**. این دو گروه، نماینده دو نوع تفکر کلامی و فقهی (در چارچوب فقه حنفی) است که هر یک به تدریج دارای حزب سیاسی مستقلی نیز گردیدند. **دیوبندیها** از **نظر اعتقادی، شباهت کلی به وهابیت پیدا کرده اند**. آنها مانند وهابیت، در برابر سایر فرقه های اسلامی، حساسیت زیادی نشان داده و از «توحید و شرک» تفسیر مخصوصی ارائه می دهند. اما بریلویها حالت انعطاف پذیری بیشتری داشته و از «توحید و شرک» هیچ گاه تفسیر سخت گیرانه و مغایر با مشهور ارائه نمی دهند. بریلویها تا حدودی، گرایشهای صوفیانه دارند.

مؤسس مکتب بریلوی، شخصی به نام احمد رضاخان بریلوی (1856 - 1921) بود. **"مکتب بریلوی در واکنش نسبت به جنبش محمد بن عبدالوهاب و در مخالفت با عقاید دینی شاه ولی الله، شاه اسماعیل و ملاهای دیوبندی پدیدار شد."** نماینده سیاسی این مکتب در پاکستان، گروه «جمعیه العلمای پاکستان» به رهبری مولانا شاه احمد نورانی و عبدالستار نیازی می باشد. مکتب «دیوبندی» در پاکستان کنونی، نماینده «دین رسمی» به شمار می آید و دارای اکثریت در میان مسلمانان اهل سنت است. طرفداران دیوبندی در این کشور، همواره در حال افزایش بوده است. در دو دهه اخیر، رشد دیوبندیها به دلیل رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه و سرمایه گذاریهای وسیع عربستان و همچنین حمایتهای دولت ضیاءالحق و جناح او از آنها، سرعت بیشتری یافت. عمده ترین گروههای وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارتند از: «جمعیه العلمای اسلام»، «سپاه صحابه» و جمعیت «اهل حدیث». این سه جناح، متعلق به مکتب دیوبندی و دارای عقاید مشابه و شعارهای یکسان و حامیان خارجی واحدی هستند. تنها تفاوت این سه جناح در این است که «جمعیه العلمای اسلام» به رهبری فضل الرحمان و سمیع الحق، به صورت یک حزب سیاسی وارد صحنه سیاسی کشور گردیده است در صورتی که «سپاه صحابه» و «اهل حدیث» به ترتیب به فعالیتهای نظامی و فرهنگی رو آورده اند.

جنبش طالبان با هر سه گروه نامبرده ارتباط نزدیک دارد و از حمایتهای معنوی و مادی و حتی انسانی همه آنها در این سالها برخوردار بوده است. در عین حال، این ارتباط با «جمعیه العلمای اسلام» به دلیل عوامل فرهنگی، زبانی و نژادی و نیز تجربه سیاسی در عمل بیش از دو گروه دیگر بوده و هست.

مولانا فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق، هر دو پشتون تبار بوده و در ایالت‌های بلوچستان و پشتونخوا که موطن اصلی پشتون‌های پاکستان به شمار می‌آید، دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای هستند. طلاب علوم دینی افغانستان، رابطه تاریخی دیرینه‌ای با مدارس دیوبندی در شبه‌قاره هند داشته‌اند. قبل از تجزیه هند و به وجود آمدن کشوری بنام پاکستان در سال 1947، اکثر طلاب اهل سنت افغانستان برای ادامه تحصیل به مدارس دیوبندی در هند می‌رفتند.

مشترکات فرهنگی، قومی، زبانی و قبیله‌ای سبب جذب جوانان افغان در مدارس جمعیه‌العلمای اسلام شد، که در نتیجه، عامل گرایش ناخودآگاه آنان به آموزه‌های دیوبندی جمعیه‌العلمای اسلام نیز گردید. طالبان که بنش وسیع نداشته، از قراء و قصبات، راسابه مدارس جمعیه‌العلمای اسلام پیوسته‌اند یکباره، به مریدان بلاقید دیوبندیها مبدل گشتند. لذا تعبیر سخت‌گیرانه طالبان از اسلام و تعصب دیوانه وار آنها در برابر زنان از آنجا ناشی شده است.

طالبان با اعتقاد به اصل خلافت، قبل از دستیابی به هر نوع پیروزی قاطع در افغانستان، عجلانه خلیفه‌دولت احتمالی آینده خود را در قندهار تعیین نموده و بالگوپذیری از ابوالکلام آزاد تئوریسین جمعیه‌العلمای هند تئوری «امارت اسلامی» را در افغانستان به اجرا گذاشتند. تئوری «امارت اسلامی» اولین بار در تاریخ معاصر شبه‌قاره هند به وسیله ابوالکلام آزاد و جمعیه‌العلمای هند پیشنهاد گردیده و در دوره جهاد، گروه‌های وهابی گرای پیرو دیوبند، آن را در برخی ولایات شرقی و جنوب شرقی کشور تجربه نمودند و هم‌اینک، طالبان نیز که از اعقاب فکری جمعیه‌العلمای هند به شمار می‌رود، این طرح را در افغانستان پیاده نمودند.

در تئوری «خلافت» و «امارت» آن طوری که طالبان آن را می‌خواهند، مردم و احزاب جایگاهی ندارند. تعدادی از سران قبایل و نخبگان دینی تحت عنوان اهل حل و عقد گرد هم آمده و فردی را برای این پست نامزد می‌نمایند و آنگاه تمام اختیارات کشور به شخص خلیفه یا امیر المؤمنین منتقل خواهد شد. طالبان به وضوح اعلام کرده‌اند که «در افغانستان انتخابات برگزار نخواهد شد، چون انتخابات یک تقلید غیر اسلامی است.» مخالفت با مفاسد فرهنگ و تمدن غربی در کل، یکی از شعارهای اساسی تمامی گروه‌های اسلامی است، اما آنچه بنیادگرایی افراطی از نوع طالبان را از بقیه گروه‌های اسلامی جدا می‌سازد، نفی مطلق مدنیت غربی به وسیله آنهاست. گروه‌های دیگر اسلامی مانند اخوانیها با دید نقادانه به تمدن غربی نگریسته و ضمن رد جنبه‌های منفی آن، از پذیرش جنبه‌های مثبت آن استقبال می‌نمایند در صورتی که طالبان و مکتب دیوبندی و وهابی در اوایل کار با هر نوع دستاورد تمدن غربی به مخالفت برخاسته و سپس به تدریج به سوی محافظه‌کاری تمایل پیدای کنند. برخورد غیر نقادانه، چه در امر پذیرش و یا نفی فرهنگ غربی، مشکلات بیشتری را به همراه دارد. مخالفت تعصب‌آمیز طالبان با تلویزیون، وسایل تصویربرداری، لباس فرنگی، سینما و امثال آن، نشانه آشکاری بر روحیه ستیزه‌جویی آنان با مظاهر تمدن غربی است.

بنیادگرایی افراطی از نوع وهابی، با توسل به حربه «تکفیر»، به مبارزه با تمامی مذاهب و فرق اسلامی غیر از خود رفته و به جز خویش‌شمن، سایر گروه‌ها را یکسره بر باطل و حتی کافر می‌پندارد. مکتب دیوبندی در پاکستان، جناح فکری رقیب خود «بریلوی» را که حلقه دیگری از سنیان حنفی مسلک است، کافر قلمداد نموده و مخالفت با آن را از وظایف شرعی خود می‌پنداشت چنانکه «سپاه صحابه» در اوان ظهورش، مبارزه با بریلویها و شیعیان را در کنار هم، از اهداف اصلی خود قرار داده بود اما پس از سیاسی شدن گروه مذکور، شیعیان به عنوان تنها دشمن اصلی برای آنها مطرح گردید. دشمنی با شیعه در تاریخ مکتب دیوبندی سابقه دیرینه‌ای دارد.

جنبش طالبان در افغانستان نیز دارای چنین تفکر ضد شیعی می‌باشد. طالبان پس از تصرف شهر مزار شریف در سال 1377، دستور قتل عام وسیع شیعیان را صادر کرده و نظامیان آن، گروه شیعیان را به

عنوان «رافضی» و «کافر» به خاک و خون کشیدند. افراد طالبان که در جنگ اول مزار شریف (1376) به اسارت نیروهای حزب وحدت اسلامی درآمده بودند، آشکارا از «وجوب جهاد» علیه ازبکهای سخن بر زبان آورده و کشته شدن در مقابل «جبهه متحد» را «شهادت» در راه خدا می‌دانستند. دشمنی طالبان با ایران نیز ریشه در همین باور نادرست آنها دارد؛ چنانکه همفکران آنها (دیوبندیها) در پاکستان، خصومت آشکارشان را با ایران شیعی از کسی مخفی نمی‌دارند. وجود پندار خود حق‌مداری همراه با اعمال روشهای ستیزجویانه علیه افکار و جناحهای دیگر، تصویری کاملاً خشن و انعطاف‌ناپذیر از طالبان ارائه داده‌است. حاکمیت یافتن کامل این تفکر در عرصه سیاسی و اجتماعی، خطر بزرگی برای آزادی اندیشه، اعتقاد و بیان و در نتیجه، رشد علم و دانش و خلاقیت در پی خواهد داشت.

معمولاً در نظامهای تحت‌اداره بنیادگرایی افراطی، بدیهی‌ترین حقوق عمومی مردم در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی نادیده گرفته می‌شود و تشکلهای مستقل در سایه آن می‌خشکد؛ چنانکه امروز در شهرهای تحت اداره جنبش طالبان، نمونه‌های آن به وضوح به مشاهده می‌رسد. احزاب و گروههای جهادی و شخصیت‌های علمی و سیاسی مستقل، کمترین جایگاهی در نظام سیاسی اداری طالبان ندارند. رسانه‌ها و نشریه‌های مخالفین علی‌رغم حفظ هویت اسلامی و علمی به تعطیلی کشیده شده است و سرمایه‌های علمی و باستانی، قربانی تعصبات ناروا گردیده و اکثراً به نابودی کشیده شده و یا در معرض نابودی قرار گرفته است.

جنبش طالبان، جنبشی است که از لحاظ فکری، از خارج از مرزهای افغانستان تغذیه می‌شود. تفکر مذهبی سیاسی کنونی طالبان، ریشه در اندیشه‌های اسلامی شناخته شده در داخل جامعه افغانستان ندارد. تفکر رایج در جامعه افغانستان، تفکر اخوانی، لیبرالی و اصلاحی از نوع خردگرایانه آن است و بنیادگرایی افراطی نوع طالبانی، صرفاً در مناطق روستایی در حدانسجام نیافته، حضور داشته که به عنوان یک اندیشه جدی هیچ‌گاه قابل توجه نبوده است. اما تحولات سه دهه اخیر با توجه به زمینه‌های تاریخی، سبب شکل‌گیری و رشد نوع تفکر طالبانی در این کشور گردید.

نظام سیاسی پسا طالبان: دولت جمهوری اسلامی افغانستان

سرنگونی دولت طالبان در سال 2001م توسط قوای هوایی امریکایی با استفاده از ملیشه‌های تنظیم‌شده سابقه جهادی محلی در بدل هزارها میلیون دالر نقد، کمکهای تسلیحاتی و با همکاری نزدیک قوت‌های خاص امریکایی یکبار دیگر افغانستان را به حوزه‌های نفوذ جنگ سالاران مبدل ساخت. دولت حاصله از کنفرانس بن در حقیقت انعکاس سیاسی تقسیم‌بندی منطوقی قدرت در کشور میباشد و تا امروز بعد از ۱۹ سال دولت مرکزی نتوانست حاکمیت مرکزی را در کشور تأمین نماید.

با اشغال کابل توسط شورای نظار و همکاری دوامدار نیروهای بین‌المللی با آنها شرایطی را فراهم ساخت تا شورای نظار و حامیان محلی آنها بصورت غیر متوازن به قوی‌ترین نیروی سیاسی و نظامی در کشور مبدل گردند. تمام قوماندانان‌های جهادی شورای نظار به جنرال‌های اردوی ملی ارتقاء یافتند و پست‌های کلیدی سیاسی، اداری و نظامی را در طول ۱۴ سال گذشته در اختیار گرفتند و طوریکه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م نشان داد به هیچ‌وجه حاضر به از دست دادن این قدرت سیاسی، اداری و نظامی و حتی شراکت متناسب دیگران در آن نیستند.

سقوط طالبان در سال 2001م و ایجاد یک دولت مبنی بر اساسات دموکراسی و قانون اساسی بر مبنای توافقات بن با استقبال عظیم مردم کشور و بخصوص روشنفکران مواجه گردید. استیلای دولت مذهبی فاشیستی و قرون وسطائی طالبان در سالهای 1996-2001م به کمک مستقیم پاکستان، لکه‌ی ننگی بر دامن ملت افغان و بخصوص ملیت پشتون محسوب میگردد و بزرگترین قربانی تداوم تروریسم و چهل پرستی این گروه تمام پشتونهای ساکن ولایات پشتون نشین کنار سرحد پاکستان است.

تصامیم کنفرانس بن

در سیزدهم دسامبر سال ۲۰۰۱ میلادی به دنبال ۹ روز بحث و مشاجره، شرکت کنندگان نشست بن در آلمان، یک توافقنامه دو مرحله ای را امضا کردند که سنگ بنای ایجاد نظام جدید را پس از بیست سال جنگ داخلی در افغانستان گذاشت. براساس این توافقنامه تاریخی، تعدادی از چهره ها و گروه های کلیدی درگیر در مسایل افغانستان روی ایجاد یک حکومت موقت شش ماهه توافق کردند و همچنین پذیرفتند که برای کمک به تأمین امنیت در افغانستان، پس از سالها بی ثباتی، نیروهای بین المللی حافظ صلح در افغانستان مستقر شوند.

جناح های مختلف شرکت کننده در این نشست، از جمله متحد شمال گرفته تا سایر گروه های جهادی و نیز افراد طرفدار محمد ظاهرشاه این توافقنامه را امضا کردند. توافقنامه بن، با انتخاب حامد کرزی، از چهره های جهادی پشتون تبار به عنوان رئیس اداره موقت، روند جدیدی را در افغانستان آغاز کند. از نکات مهم توافقنامه بن، تأکید بر آزادی های اجتماعی افغانها، از جمله آزادی بیان و همچنین حقوق زنان و حقوق بشر بود. طدر این توافقنامه تصریح شده است که "حق مردم افغانستان به انتخاب آزادانه آینده سیاسی کشورشان براساس اصول اسلامی، دموکراسی، پلورالیسم و عدالت اجتماعی" تضمین شود. به سازمان ملل متحد در این توافقنامه صلاحیت داده شد تا موارد نقض حقوق بشر را تحقیق کرده و پیشنهادات و توصیه های خود را در این رابطه ارائه کند.

برگزاری لویه جرگه اضطراری برای ایجاد اداره انتقالی و تعیین رئیس اداره انتقالی ششماه پس از تشکیل اداره موقت و برگزاری لویه جرگه دیگری برای تصویب قانون اساسی جدید افغانستان، هجده ماه پس از ایجاد اداره انتقالی، از دیگر نکات مهم توافقنامه بن بود.

اداره انتقال با ترکیب نا متوازن

در سال ۲۰۰۲ لویه جرگه اضطراری برگزار شد و حامد کرزی به عنوان رییس دولت انتقالی انتخاب شد. حکومت موقتی که برای دوره شش ماهه در نظر گرفته شده بود، هدفش این بود که حاکمیت ملی را در افغانستان متمرکز سازد. پیش از ایجاد حاکمیت موقت، افغانستان شاهد پراکندگی قدرت بود. رهبران متعدد در نقاط متعدد افغانستان بر اساس صلاح دید خویش می توانستند قدرت را اعمال کرده و مبادرت به جنگ و صلح کنند. حاکمیت موقت توانست به این مشکل پایان دهد. اداره انتقالی در گستره وسیع تری قرار بود فعالیت کند. این اداره مسوولیت داشت تا راه هایی را جستجو کند که بتواند به صلح و ثبات دائمی در افغانستان برسد. یکی از مهم ترین این راه ها قانونمند سازی جامعه می توانست باشد. تیمور شاران در سال ۲۰۰۹ در پی پی سی مینویسد: "توافقات بن در سال ۲۰۰۱ روی کاغذ بستری را برای یک حکومت دارای پایه های وسیع، چند قومی و متوازن سیاسی به وجود آورد. با این وصف، قدرت عملاً به صورت عمده در اختیار آنچه که "ائتلاف شمال" خوانده می شد و بخصوص میان شاخه کوچک نظامی حزب جمعیت متشکل از چهره های موسوم به 'پنجشیری' قرار داشت".

ائتلاف شمال، ۱۷ پست مهم از میان جمعاً ۳۰ پست را از آن خود کرد که وزارت های مهم دفاع، داخله، خارجه، پلان، تجارت و ریاست امنیت ملی جزو آنها می شد. در این میان تنها دو پست ریاست دولت و وزارت مالیه در اختیار گروه به اصطلاح "روم" متشکل از طرفداران ظاهرشاه قرار گرفت. بدین ترتیب، ائتلاف شمال، که به دنبال سقوط طالبان کابل را در کنترل خود گرفته بود، برنده تمام عیار بازی بود. این کابینه متوازن نبود، چرا که در آن به برخی از گروهها بیش از اندازه لازم سهم داده شده بود و برخی دیگر از سهم واقعی برخوردار نشده بودند. کوتاهی در عملی کردن توافقات بن در زمینه برقراری مناسبات مبتنی بر تسهیم متناسب قدرت، کشمکش داخلی شدیدی را میان چهره های مختلف داخل حکومت به دنبال داشت.

آقای کرزی که می توان گفت به نوعی در احاطه "جنگسالاران" نیرومند بود و حوزه نفوذش به کابل محدود می شد، از سال 2003 سیاست کنارزدن حریفان از قدرت را در پیش گرفت و تلاش کرد تا سهم ائتلاف شمال را در کابینه خود محدود سازد.

به همین دلیل دوره بین سالهای 2002 تا 2005 شاهد کشمکشها و منازعه شدید داخلی بین نخبگان گوناگون دولتی بود که در جریان آن رییس جمهور و با متحدان نزدیک خود در یک طرف و "جهادیهایی" ائتلاف شمال در طرف دیگر قرار داشتند.

قانون اساسی جدید

تدوین و تصویب قانون اساسی یک گام مهم در پیش برد پروسه ملت سازی در افغانستان بود که به عنوان یکی از مهم ترین بخش های موافقت نامه بن محسوب می گردد. تهیه یک سند مشترک به عنوان مظهر خواسته مشترک تمام مردم افغانستان، می توانست به خستگی مردم خسته از جنگ افغانستان پایان دهد.

قانون اساسی جدید در لویه جرگه قانون اساسی که در ماه های قوس و جدی 1382 برگزار گردید به تصویب رسید. تصویب قانون اساسی مهم ترین و نهایی ترین گامی بود که برای گذار افغانستان به ثبات و دموکراسی در توافقنامه بن پیش بینی شده بود. تصویب قانون اساسی زمینه را برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی و حاکم شدن یک دولت مقتدر، مردمی و مشروع در افغانستان مساعد ساخت. در پرتو قانون اساسی 1382 انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال 1383 و انتخابات پارلمانی در سال 1384 برگزار شد و پروسه واگذاری قدرت به مردم و ملی سازی حاکمیت که به عنوان زمینه رسیدن به ثبات در معاهده بن در نظر گرفته شده بود، به اجرا گذاشته شد.

انتخابات ریاست جمهوری افغانستان ۱۳۸۳ (2004)

انتخابات سال 2004 اولین انتخاباتی ریاست جمهوری در تاریخ افغانستان بود که مردم برای تعیین رئیس جمهور و دو معاون وی به پای صندوقهای انتخابات رفتند. این انتخابات در تاریخ ۱۸ میزان ۱۳۸۳ برگزار شد و حامد کرزی با کسب ۵۵،۴ درصد آرا به عنوان اولین رئیس جمهور منتخب افغانستان برگزیده شد.

این انتخابات با حضور گسترده ناظران داخلی و بین المللی برگزار شد. مسئولیت برگزاری این انتخابات را کمیسیون یازده نفری برعهده داشت که براساس فرمان رییس جمهور دوره انتقالی تشکیل شده و پنج نفر از اعضای آن را که کارشناسان بین المللی امور انتخاباتی بودند، نمایندگی سیاسی سازمان ملل متحد در کابل تعیین کرده بود.

حامد کرزی توانست در این انتخابات ۳ برابر بیشتر از بقیه نامزدها رأی مردم را کسب کند. دوازده نامزد دیگر در انتخابات کمتر از ۱ درصد آراء را به خود اختصاص داده بودند. تخمینها نشان می دهد بیش از سه چهارم از جمعیت تقریبی ۱۲ میلیونی واجد شرایط در این انتخابات حضور پیدا کردند. این انتخابات تحت نظارت سازمان مشترک انتخابات که به ریاست زکیم شاه و معاون ارشدی ری کندی که آمریکایی کارمند سازمان ملل هست بود.

یونس قانونی، محمد محقق و ژنرال دوستم همگی با حامد کرزی از در رقابت وارد شده و تلاش کردند تا از گروههای مختلف قومی در این انتخابات نمایندگی کنند.

آقای کرزی از سال 2006 و با برکناری حریفان "جهادی" از دولت، درعین حال سیاست کنارزدن مخالفان را با سیاست مدارا و دلجویی عجین کرد و طی آن شبکه پیچیده ای از روابط با فرماندهان، رهبران قومی و دیگر بازیگران قدرت به وجود آورد. انتخابات سال 2009 بازتاب همین سیاست است که براساس آن وی با بازیگران عمده قدرت چون ژنرال دوستم، محمد محقق و دیگران به معامله روی

آورد تا در ازای حمایتشان پستهای دولتی و دیگر امتیازات را در اختیار آنان قرار دهد. یعنی همان کسانی را که پیش از این تلاش کرده بود تا موقعیت شان را در جامعه و سیاست افغانستان تضعیف کند.

انتخابات ریاست جمهوری سال 2009 افغانستان

این انتخابات در ۲۹ اسد ۱۳۸۸ هجری شمسی برگزار شد. در ابتدا میزان آرای حامد کرزی حدود پنجاه و پنج درصد آرای واجدین شرایط اعلام شد ولی با بررسی تقلب در انتخابات آراء کرزی به زیر پنجاه درصد رسید و انتخابات به دور دوم کشید، عبدالله عبدالله رقیب کرزی اعلام کرد که در اعتراض به عملکرد نادرست حکومت و عملکرد نادرست کمیسیون انتخابات، در انتخابات شرکت نخواهد کرد لالو در نتیجه کرزی رئیس جمهور منتخب اعلام شد.

در پی این انتخاب و ابراز نگرانی‌ها در مورد سلامت این انتخابات کمیسیون رسیدگی به شکایات انتخابات بازشماری آرا را آغاز کرد. به گزارش بی‌بی‌سی مبتنی بر اینست که در پی بازشماری آرا رای‌های حامد کرزی به زیر ۵۰٪ سقوط کرده است. طبق قوانین انتخاباتی افغانستان در صورتی که هیچکدام از کاندیدها قادر به کسب ۵۱٪ آرا نشوند انتخابات به دور دوم کشیده میشود. در اول نومبر، داکتر عبدالله اعلان کرد، ازینکه شرایطش برای برگذاری دور دوم انتخابات برآورده نشده است، او در دور دوم انتخابات که قرار بود بتاريخ هفتم نومبر برگزار شود، شرکت نخواهد کرد. تقاضاها و شرایط داکتر عبدالله عبارت بودند از: سبکدوشی عاجل رئیس کمیسیون مستقل انتخابات، و معطل قرار دادن کار بعضی از اراکین دولت به شمول وزیر داخله، وزیر معارف و وزیر سرحداث و اقوام و قبایل. او همچنان نظارت بر اعمال وزارت مالیه، اطلاعات و فرهنگ، حج و اوقاف و رادیو وتلوویزیون ملی را تقاضا کرده بود.

به این ترتیب عبدالله عبدالله روش ناپسند و غیر دموکراتیک نه پذیرفتن نتایج انتخابات را آغاز کرده و در دو انتخابات بعدی همچنان ادامه میدهد. او همچنان ادعای غیر معمول تغییر روسای کمیسیون انتخابات را در جریان سه انتخابات ریاست جمهوری بعمل می آورد. مانند این است که کپتان تیم حریف در جریان یک مسابقه فوتبال خواهان تغییر ریفری بازی گردد!

در 2 نومبر کمیسیون مستقل انتخابات رئیس جمهور کرزی را که در دور اول پیشتاز بود و یگانه کاندید دور دوم بعد از انصراف داکتر عبدالله بود، برنده اعلان نمود. این کمیسیون برای این اقدام خود به ماده 61 قانون اساسی اتکا نموده گفت که: برگذاری انتخابات دور دوم در صورتی امکان دارد که حد اقل دو کاندید پیشتاز در آن به رقابت پردازند.

اما آنگونه که سپنتا در کتاب "روایتی از درون" می نویسد، حامد کرزی در سال های آخر حکومتش، "از یک آدم صبور به آدمی بیشتر خودمحور، یک دهنده و ناشکیبا" بدل می شود. بخصوص پس از جنجال‌های انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۹، کرزی چنان به آمریکا و غرب بدبین می‌شود که به گفته سپنتا "همواره منتظر توطئه‌ای از جانب آمریکا" است.

انتخابات سال 2014م و خودداری شورای نظار از واگذاری قدرت دولتی

نتایج سه انتخابات اخیر، 2009، 2014 و 2019 به وضاحت نشان داد که شورای نظار به رهبری عبدالله عبدالله به هیچصورت حاضر نیست قدرت دولتی را که در نتیجه کنفرانس بن به آنها ارزانی شده در پای صندوقهای رای از دست بدهند.

افغانستان یک کشور کثیرالقومی بوده و از لحاظ ساختمان اجتماعی و سیاسی عمیقاً یک کشور عنعنوی متکی به وابستگی‌های قومی می‌باشد. بر علاوه، سی و پنج سال جنگ داخلی، فرقه‌پی، تنظیمی و مداخلات اجنبی اختلافات قومی، سمتی و زبانی را در افغانستان عمیقتر ساخته است. در یک کشور عنعنوی هرگاه به مردم بصورت دموکراتیک حق انتخاب داده شود آن‌ها بلا درنگ به کاندید قوم مربوطه شان رای می‌دهند. نتایج انتخابات 2014م ریاست جمهوری این حقیقت را برجسته‌تر ساخت. صرف نظر از مشتی

روشن فکر، پشتون به پشتون رای داد، تاجیک به تاجیک، هزاره به هزاره و اوزبیک به اوزبیک. حتی تعداد کثیری از روشنفکران سرشناس از این قاعده مستثنی نشدند.

نتایج انتخابات 2014م عملاً نشان داد که مردم افغانستان، صرف نظر از هیاهوی تقلب انتخاباتی، عمدتاً بر مبنای خطوط قومی و نژادی رای دادند. مطابق تخمینها در حدود 61.2 فیصد آرای اشرف غنی را آرای پشتونها، 17.7 فیصد از تاجیکها، 12.7 فیصد از ترکتبارها، 5.4 فیصد از هزاره ها و 3.1 فیصد از سایر اقوام تشکیل میدهد. در مقابل 42.3 فیصد آرای عبدالله را آرای تاجیکها، 19.6 فیصد را آرای پشتونها، 14.9 فیصد را آرای ترکتبارها، 14.7 فیصد را آرای هزاره ها و 8.5 فیصد را آرای سایر اقوام تشکیل میدهد. مطلب مهم دیگر این است که در حمایت از غنی کمی کمتر از 39 فیصد آرای غیر پشتونها شامل است در حالیکه برای عبدالله آرای غیر تاجیکها بیشتر از 57 فیصد مجموع آرای او را میسازد. به بیان دیگر عبدالله بیشتر مدیون حمایت محقق هم تکت هزاره خود است تا اینکه غنی مدیون دوستم باشد. این حقیقت در رفتار غنی در طول 5 سال ریاست جمهوری دور اول او و در انتخاب همکاران تکت‌های انتخاباتی سال 2019 مشهود است.

پشتونها و ترک‌تبارها به اشرف غنی و جنرال دوستم رای دادند در حالی که تاجیکها و هزاره‌ها به داکتر عبدالله و محقق رای دادند. حتی یک فرد غیر مسلکی با یک شناخت عامیانه از مردم افغانستان می‌تواند حساب کند که در افغانستان تعداد پشتونها و ترک‌تبارها به مراتب بیشتر از تعداد تاجیکها و هزاره‌ها می‌باشند. حتی با ارزیابی نتایج دور اول انتخابات که در آن هشت کاندید پشتون اشتراک داشتند، نتایج دور دوم قابل پیشبینی بود. نویسنده این مقاله در 27 اپریل سال 2014 در فیسبوک پیشبینی کرده بود که با تمرکز آرای رای دهنده‌گان پشتون، اشرف غنی در دور دوم انتخابات با بدست آوردن ۵۶ تا ۶۰ درصد آرا پیروز خواهد شد.

حامیان دکتور عبدالله با شناخت از ساختار قومی نفوس کشور می‌دانستند هرگاه انتخابات دور دوم در فضای دموکراتیک انجام شود و به صندوق‌های آرای مردم دستبرد صورت نگیرد، نتیجه نهایی به نفع داکتر عبدالله نخواهد بود. داکتر عبدالله این واقعیت تلخ را در همان شب ختم دور دوم انتخابات چند ساعت بعد از شروع شمارش آرا در تمام حوزه‌های انتخاباتی دانست.

افغانستان در نتیجه سی و پنج سال جنگ به حوزه‌های نفوذ جنگ‌سالاران مبدل شده است. برای کمسیون مستقل انتخابات نظارت لازم بالای پروسه اجرای انتخابات در این مناطق یک امر ناممکن است. اکثریت حوزه‌های انتخاباتی ولایت بلخ در اختیار مطلق جنگ‌سالاران محلی وابسته به معلم عطا محمد نور است. در بدخشان فامیل ربانی در حاکمیت کامل حکومت می‌کند و در هرات جنگ‌سالاران وابسته به اسمعیل خان. در پروان، پنجشیر و کاپیسا حاکمیت مطلق حامیان احمد شاه مسعود و حزب جمعیت استیلای بلا منازع بالای همه امور منجمله امنیتی، سیاسی، اجتماعی و انتخاباتی دارند. مناطق مرکزی کشور منجمله بامیان و دایکندی را حامیان محمد محقق هزارستان می‌نامند و حاکمیت دولت مرکزی را در این مناطق برسمیت نمی‌شناسند. هرگاه کسی نتایج انتخابات در خوست و پکتیا را لکه دار از تقلب می‌خواند چگونه می‌تواند از وجود تقلب مشابه انتخاباتی در پنجشیر، بلخ، بدخشان، هرات، بامیان و دایکندی انکار کند؟ در واقع مفتشین بین‌المللی میزان نسبی تقلب را در تمام مناطق دور افتاده کشور مشابه هم یافتند.

حکومت وحدت ملی غنی-عبدالله

همانند انتخابات سال 2009، یکبار دیگر عبدالله نتایج انتخابات 2014م را نه پذیرفت و بهانه تقلب انتخاباتی با تهدید حمله بر ارگ و ایجاد حکومت موازی اشرف غنی را مجبور نمود به تشکیل یک حکومت ائتلافی 50/50 موافقت نماید. بخاطر بی‌اوری که جان کیری وزیر خارجه امریکا که موقف میانجی را در کابل بازی کرد در حضور اشرف غنی و عبدالله در واشنگتن تاکید نمود که رییس جمهور غنی

به میل و رغبت خود در حالی که هیچ اجباری نداشت به ایجاد حکومت وحدت ملی توافق کرد. همچنان بخاطر بیاوریم که متعاقب تشکیل حکومت وحدت ملی کمسیون انتخابات نتایج نهایی تفتیش شده بین‌المللی را نشر نمود که مطابق آن اشرف غنی با کسب ۵۶ درصد برنده انتخابات اعلان شد. اشرف غنی و عبدالله عبدالله دو کاندید دور دوم انتخابات ریاست جمهوری بودند. صرف نظر از اینکه داکتر عبدالله نتایج انتخابات را در آغاز قبول نکرد، به مجرد آنکه تقرر اشرف غنی را به حیث رییس جمهور پذیرفت و خود با فرمان رییس جمهور به عنوان رییس اجرائیه مقرر شد، در عمل به معنی پذیرفتن پیروزی اشرف غنی در انتخابات می‌باشد. بنابراین اگر بدون در نظر داشت نتایج انتخابات یک حکومت وحدت ملی، میان دو شخص ثالث که در دور دوم اشتراک نداشتند با میانجیگری جان کپری، میداشتیم، در آنصورت حکومت حاصله خارج از انتخابات و خارج از چوکات قانون اساسی ناشی از توافق سیاسی می‌بود!

بزرگترین اشتباه سیاسی اشرف غنی قبل از امضای توافق حکومت وحدت ملی عدم تأکید او بر پذیرش نتایج انتخابات از جانب عبدالله بعد از ختم پروسه تفتیش بین‌المللی بود. در آنزمان مشوره من به اشرف غنی چنین بود: "شرط تشکیل حکومت اتحاد ملی قبولی بلادرنگ و بی قید و شرط نتیجه انتخابات از جانب کاندید بازنده است. هرچه غیر از این، خرید کرسی‌های دولتی به قیمت پذیرش نتیجه انتخابات تلقی خواهد شد و زیربنای یک حکومت متزلزل را پیریزی خواهد کرد."

انتخابات سال ۲۰۱۴ ریاست جمهوری با سهم‌گیری قهرمانانه نزدیک به هفت میلیون افغان با رای پاک و تفتیش شده بین‌المللی بعد از باطل کردن بیش از یک میلیون رای مشکوک، بهترین انتخابات در شرایط یک کشور جنگزده و عقب مانده بود. اگر در خوست و قندهار تقلب صورت گرفته باشد به همان میزان در پنجشیر و مزارشیرف هم واقع می‌شود. باید فراموش نکرد که حتی با باطل کردن تمام آرای پکتیا و خوست باز هم غنی برنده بود.

شرم آور است که مافیای شورای نظار و جمعیت شکست کاندید خود را نه پذیرفت و به بدنامی انتخابات کوشید و با تهدید شورش و حمله بر ارگ کشور را دچار بحران مصنوعی نمود.

تزلزل ائتلاف سیاسی میان اشرف غنی و عبدالله عبدالله ناشی از بی‌موازی ساختمان سیاسی دولت ائتلافی آنهاست. در یک قطب داکتر عبدالله رییس اجرائیه از حمایت یک سازمان متشکل سیاسی-نظامی در وجود حزب جمعیت و حزب وحدت و حامیان جهادی آنها در داخل ساختمان دولتی سیزده ساله، در رسانه‌های وابسته، جامعه مدنی وابسته، در وجود وکلای وابسته در پارلمان و تمام عناصریکه در سیزده سال اخیر با استفاده از قدرت دولتی به جاه و منال رسیده اند بر خوردار است. در قطب دیگر داکتر اشرف غنی بدون برخورداری از حمایت یک سازمان متشکل سیاسی حزبی به حمایت روشنفکران و سازمان‌های خورد و ریزه غیر جهادی و افراد عامه ملت که از استیلای جنگ‌سالاران در ۲۴ سال اخیر به ستوه رسیده اند، دل بسته است.

مضعف بر آن، امتیاز دهی‌های سخاوت‌مندانه اشرف غنی به داکتر عبدالله در توافقتنامه سیاسی و دادن سهم پنجاه - پنجاه در دولت سبب نارضایتی عمومی پشتون‌ها شد و اشرف غنی را از حمایت مورد نیاز بسیار نزدیک بسیاری از سیاست‌مداران پشتون محروم ساخت. این امتیاز دهی‌ها عملاً امروز حکومت او را فلج نموده و در گروگان داکتر عبدالله قرار داده است. از بیانات اشرف غنی در زمان شکل توافق سیاسی معلوم بود که در دادن امتیازات به داکتر عبدالله، موصوف به صراحت صلاحیت‌های وسیع رییس جمهور مندرج در قانون اساسی و حمایت نیروهای بین‌المللی از پروسه قانونی در کشور تکیه می‌کرد. در کشوری که هنوز حاکمیت قانون در دوران طفولیت خود قرار دارد و حمایت نیروهای خارجی بسته به تضمین منافع مشخص آنها توسط گروه‌های سیاسی-نظامی موجود در کشور است، حساب کردن بالای عوامل مذکور نتایج مطلوبی ندارد. اخطار نماینده ملل متحد در جلوگیری از نشر نتایج

تفتیش شده انتخابات قبل از توافق سیاسی باید به اشرف غنی از متزلزل بودن موقف حامیان خارجی کشور و نقش سازش کارانه آن‌ها هیچ شکی باقی نمی‌گذاشت. در نهایت طوری که دیدیم با وجود پیروزی قاطع اشرف غنی که بزرگترین تفتیش انتخاباتی در جهان آن را تأیید نمود، موقف متزلزل و سازشکارانه امریکا سبب تحمیل ائتلاف ۵۰-۵۰ بالای اشرف غنی شد که نتایج نامیمون آن را امروز در کشور مشاهده می‌کنیم.

انتخابات سال 2019 ریاست جمهوری و تشدید بحران

کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان (نوت: که به آرای کاندیدان مقام ریاست جمهوری تعیین شده بودند) به روز سه‌شنبه ۲۹ دلو ۱۳۹۸ مطابق 18 فبروری 2020، محمد اشرف غنی را برنده انتخابات ریاست جمهوری 2019 اعلام کرد و وثیقه قانونی مقام ریاست جمهوری را به او اعطاً نمود. متأسفانه رقیب اصلی انتخاباتی او آقای عبدالله، کاندید دسته ثبات و همگرایی، به عوض پذیرش مردانه وار نتایج انتخابات و تریک گفتن به رییس جمهور منتخب مطابق عرف پذیرفته شده در جهان دموکراسی، نتیجه انتخابات را همانند دو شکست قبلی خود "تقلبی" خواند و با شورش آشکار خودش اعلام پیروزی کرده گفت "حکومت همه‌شمول" تشکیل می‌دهد. حدود سه هفته پس از اعلام نتیجه انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، محمد اشرف غنی رسماً به عنوان رئیس جمهور در "ارگ" سوگند ادا کرد. در عین حال عبدالله عبدالله، رئیس اجرایی پیشین که خودش را پیروز انتخابات می‌داند، نیز در یک شورش آشکار در برابر پروسه های قانونی به طور جداگانه در قصر سپیدار (محل کار آقای عبدالله) مراسم تحلیف برگزار کرد. شرکای اصلی دسته انتخاباتی "ثبات و همگرایی" را احزاب جمعیت به رهبری صلاح الدین ربانی، جنبش به رهبری جنرال عبدالرشید دوستم و حزب وحدت به رهبری محمد محقق تشکیل می‌دهند. در سال 2001 این گروهها "اتحاد شمال" را ایجاد کرده بودند که برای بر انداختن طالبان از قدرت سیاسی کمکهای هنگفت مالی و نظامی از امریکا دریافت کرده و در نتیجه کنفرانس بن قدرت سیاسی و نظامی در کشور عمدتاً به آنها تفویض گردید.

حقیقت آن است که انتخابات تکمیل شد و برنده مطابق احکام قانون اساسی توسط رییس کمیسیون انتخابات اعلام گردید و مراسم تحلیف اشرف غنی رییس جمهور منتخب انجام شد که رییس ولسی جرگه، رییس مشرانو جرگه، قاضی القضاة و اعضای ستره محکمه، دیپلماتهای خارجی بشمول نماینده رییس جمهور امریکا و قوماندان قوای ناتو در افغانستان در مراسم تحلیف اشتراک داشتند. این که انتقال قدرت مطابق به احکام قانون اساسی از مجرای دموکراسی صورت گرفت نه از طریق معاملات پشت پرده و تحمیلی مانند دولت موقت و یا ادامه حکومت وحدت ملی مطابق منافع ملی کشور است. به این صورت تمامیت نظام محفوظ و احترام شد. عبدالله و گروهش با اجرای مراسم ترمردی تحلیف جعلی خلاف قانون خود را در معرض تعقیب عدلی به جرم خیانت ملی قرار دادند. با تکمیل مراسم تحلیف دولت افغانستان در موقف مستحکم برای مذاکرات صلح با طالبان قرار گرفت. حالا طالبان چاره بجز مذاکره با دولت ندارند

گفته میشود رییس جمهور غنی برای تطمیع شورش عبدالله و خواسته های دسته ثبات و همگرایی حتی پست ریاست و رهبری پروسه صلح با امتیازات یک معاون رییس جمهور را به عبدالله پیشنهاد نموده به شرطیکه عبدالله نتیجه اعلام شده رسمی انتخابات را قبول نماید (هفتم اپریل 2020م). با وجودیکه حامیان رییس جمهور غنی معتقد اند نباید به هیچ قیمتی سه بار نپذیرفتن نتایج انتخابات به بهانه تقلب به يك سنت زورگویی برای باج گیری سیاسی و بدنامی انتخابات مبدل شود، با آنهم این این پیشنهاد رییس جمهور با آنکه به معنی احیای شراکت در قدرت رهبری نیست، یک پیشنهاد بسیار سخاوتمندانه تلقی میشود و تقاضاهای امریکاییها را برای ایجاد یک دولت همه شمول باید مرفوع کرده باشد. اما شورای

رهبری ثبات و همگرایی بر لغو نتیجه انتخابات تأکید دارد. در حالیکه به موجب احکام قانون اساسی هیچ مرجع بشمول رییس جمهور صلاحیت ابطال نتایج انتخابات را ندارد. یگانه امکان استعفای رییس جمهور است!

نگرانی اصلی نهفته در این موقف دسته انتخاباتی ثبات و همگرایی و قبول شکست انتخاباتی به معنی به حاشیه رفتن از قدرت سیاسی برای اتحاد شمال (جمعیت-جنبش-وحدت) و کوبیدن آخرین میخ بر تابوت تنظیمهای سیاسی نهفته است. نگرانی آنها در این است که پذیرفتن این شکست آغاز پروسه های قانونی بازپرسی و جواب دادن به اتهامات نقض حقوق بشر، غضب زمینهای دولتی، اختلاس در قراردادهای دولتی، حیف و میل کمکهای خارجی و غیره میباشد.

اصرار عبدالله و تیم او بر ابطال نتایج انتخابات نشان میدهد که اینها در رسیدن به خواسته های خود هیچ احترام و اعتنایی به پروسه های قانونی ندارند! در حالیکه رییس جمهور غنی اقدامات فراقانونی و نادیده گرفتن قانون اساسی را رد کرده است. باید بخاطر داشت که حتی ریاست اجراییه حکومت وحدت ملی سابقه نیز در چوکات قانون اساسی با اولین فرمان رییس جمهور غنی بعد از اجرای مراسم تحلیف به حیث رییس جمهور ایجاد شده بود. اما طوریکه مبرهن است، با پافشاری بالای ابطال نتیجه انتخابات، گروه عبدالله تمام راههای تفاهم سیاسی را مسدود کرده و در نتیجه دولت را به مقابله نهایی دعوت کرده است!

در هیاهوی این خیالپردازیهایی سکناریستی تجزیه طلبانه؛ نباید روشنفکران تاجیک، هزاره و ترکتبار فراموش کنند که آینده با عزت مترقی و عادلانه مردم این کشور در همبستگی آنها با روشنفکران پشتون نهفته است نه در تقابل و مخاصمت با آنها.

حالا با شکست میانجیگری وزیر خارجه امریکا به وضاحت معلوم گردید که نظام سیاسی دولت افغانستان با دو خطر جدی مواجه است. خطر مافیای جهادی جنگسالاران که با جوهر نظام و حاکمیت قانون در تقابل قرار دارند و خطر سقوط به جهنم امارت اسلامی طالبان.

در این شرایط حساس تاریخی حمایت وطن دوستان که معتقد به حاکمیت قانون اساسی و دفاع از حقوق اساسی مردم در یک نظام جمهوری میباشدند از دولت متکی به نتایج اعلام شده انتخابات اخیر یک امر ضروری است.

تحول ستراتیژیک در بیلاس حاکمیت سیاسی

نتیجه انتخابات سال 2019 حایز اهمیت زیاد برای کشور بوده یک تحول ستراتیژیک در بیلاس حاکمیت سیاسی محسوب میگردد. در فرجام نسل جوان روشنفکر توانست با حمایت از یک رهبر هدفمند اکادمیک مافیای قومی جهادی تفنگسالاران را با آنهمه سرمایه های بی حساب و ملیشه های مسلح مزدور شان با پشتوانه مردم، قلم و دموکراسی در میدان دموکراسی شکست دهد! مافیای قومی جهادی تفنگسالاران و کاسه لیسان شان از این تحول ستراتیژیک بسیار ناراضی هستند. بیجهت نیست که عبدالله عبدالله در طرح پیشنهادی "مصالحه ملی" خود برگشت قدرت را به مافیای قومی جهادی تفنگسالاران پیشنهاد کرد "شورای عالی رهبری دولت همه شمول، متشکل از رهبران احزاب تاثیرگذار سیاسی و شخصیت های ملی می باشد". بنابر آن لازم بود روشنفکران این پیروزی را ارج گذارند و اجازه ندهند این زراندوزان تاریک اندیش که با حاکمیت قانون و دموکراسی بیگانه اند دوباره قدرت سیاسی را قبضه کنند! اما متأسفانه چنین نشد. عبدالله و حامیان شکست خورده او در انتخابات قادر شدند با حمایت و فشار دپلوماتیک امریکا با خلق بحران و حکومت موازی دوباره با یک فورمول 50/50 بزور خود را در دولت جدید اشرف غنی شامل سازند.

در کشور ما، به گفته فرید بهمن "بیشرف ترین نوع اشرافیت سیاسی میراثی" شکل گرفته است (از صفحه فیسبوک فرید بهمن، ششم اپریل 2020م). مهره های جنگسالار تنظیمی مسلح به عشق تبار، دین،

مذهب و زیان از سال 2001م بدینسو قشر همیشه حاضر در قدرت سیاسی را تشکیل داده که بخاطر حفظ قدرت سیاسی و ثروتهای چپاول شده قارونی خود از هیچگونه زد و بندها و معامله و قرار و مدار دریغ نمی ورزند.

متأسفانه از آنجاییکه این اشرافیت سیاسی در محوریت عبدالله عبداللہ رنگ قومی ضد پشتون دارد از حمایت کورکورانه و بیدریغ پشتون-نفرتان تاجک و هزاره در جامعه و در رسانه های متکی به سرمایگذاری ایرانیها، بشمول رسانه های اجتماعی، مستفید بوده به یک زبان همه پشتونها منجمله رهبران پشتون تبار ارگ را فاشیست، طالب و طالب پرست و طالب پرور میدانند. اتفاقاً همین خصلت پشتون-نفرتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور، سبب یکپارچگی نامرئی انتخاباتی پشتونها در حمایت از روشنفکران پشتون تبار ضد طالبان حاضر در قدرت سیاسی گردیده عامل اصلی شکستهای چشمگیر انتخاباتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور میباشد.

به این حساب، در این مبارزه قدرت، روشنفکران پشتون تبار حاضر در قدرت سیاسی مخالف طالبان و حمایت روشنفکران پشتون تبار خارج از قدرت سیاسی از آنها، همانند انگشت ششم به یک نیروی ارتعاش آور، بطور یکسان برای اتحاد شمال و طالبان و حامیان خارجی آنها منجمله امریکا و پاکستان مبدل شده اند. عدم پذیرش دولت حامد کرزی و متعاقب او دولت اشرف غنی از طرف طالبان به عنوان یکطرف قضیه افغانستان را باید از همین زاویه ارزیابی کرد.

در حالیکه امریکاییها برتری و تفوق سیاسی را بدون در نظر داشت ترکیب قومی افغانستان و سابقه تاریخی زعامت سیاسی کشور در کنفرانس بن به اتحاد شمال ارزانی کردند، از سال 2009 به اینطرف آشکارا از زدودن پایه ها و اثرات تفوق سیاسی اتحاد شمال در قدرت سیاسی ناراضی اند. در نتیجه پایه گرفتن روند های دموکراسی در کشور واقعیتهای عینی ترکیب قومی نفوس در جامعه سنتی قوم محور افغانستان در نتایج انتخابات منعکس شده سبب شکست پیهم انتخاباتی عبدالله به عنوان کاندید دلخواه اتحاد شمال در سه انتخابات پیهم گردید. امریکاییها آشکارا از این روند ناراضی بوده ناگزیر بر خلاف روحیه حمایت از خصلت دولت پسا طالبان در مخالفت با روند انکشاف دموکراسی در کشور قرار گرفته اند. امریکاییها آشکارا در انتخابات 2009 برای شکست حامد کرزی سرمایه گذاری و مداخله کردند که این مخالفت آنها در کتب و نوشته های متعدد مقامات مسول و دخیل امریکایی تأیید شده است. امریکاییها این مداخله را در سال 2014 تا سرحد ایجاد حکومت وحدت ملی و شمولیت ۵۰/۵۰ عبدالله در دوره اول ریاست جمهوری اشرف غنی ادامه دادند. اخیراً با وجود پیروزی آشکار رییس جمهور غنی در انتخابات سال 2019، با پافشاری و ایجاد فشار بالای غنی برای تشکیل دولت همه شمول به معنی شراکت مجدد عبدالله و همراهان در قدرت سیاسی پنجسال آینده بدون در نظر داشت نتایج انتخابات، حمایت آشکار خود را از اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور-پشتون ستیز ابراز میکنند.

بالاخره یکی از تئوری پردازان شورای نظار بنام آصف منصور در صفحه فیسبوک خود (24 مارچ 2020م) نقاب و فریب "تقلب انتخاباتی" تیم عبدالله را بدور انداخت و واضح و پوست کنده با تکیه به تعصب قومی این گروه نوشت که "رهبران داخلی و جهادی باید از دو دهه ... سیر نزولی عبرت گرفته باشند که در این کشور قدرت از میله تفنگ ... حاصل میشود نه از کار مدنی یا مجرای پارلمان و انتخابات که ما فرسنگ ها از آن فاصله داریم. کسی باید به این آقا یادآوری کند که سیر نزولی سهم اتحاد شمال در قدرت سیاسی و اداری کشور ناشی از استفاده از تفنگ توسط مخالفین سیاسی آنها نبوده بلکه این سیر نزولی ناشی از انتخابات و آگاهی مردم و نفرت روز افزون از استیلای قدرت مافیایی جنگسالاران در جامعه بوده است.

مافیای جهادی و جنگسالار و بخصوص شورای نظار که در بعد از ۲۰۰۱ قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و اداری را قبضه کرده بودند با وجود شکست فاحش در سه انتخابات پیهم، هرگز راضی به آن

نیستند که این قدرت را در پای صندوقهای رای و اراده مردم از دست بدهند با هزار حيله و توطئه همچنان به قدرت چسبیدند در حالیکه جوهر نظام متکی به قانون اساسی موجوده را اراده آزادانه مردم و انتخابات تشکیل میدهد.

پس منظر بغاوت و ستون فقرات دولت تخیلی همه شمول عبدالله را تنظیمهای جمعیت، وحدت و جنبش تشکیل میدهند. بخصوص با فروپاشی جمعیت این ملیشه های وحدت و جنبش اند که با خیالپردازی برگشت به دوران خودکامگی کامل در مناطق نفوذی خود به پشتوانه و تکیه گاه بغاوت عبدالله مبدل شده اند. دلیل اصلی این بغاوت را آصف آشنا یکی از فعالین هزاره چنین خلاصه میکند: "جان گپ این است که اگر در این مرحله ای حساس و تاریخی، ایستادگی نشود، دستکم دو تا سه نسل دیگر را باید در ذلت و حقارت زندگی کنیم. پس به هر طریقی و به هر قیمتی که می شود بسیج شوید." در غیاب چهره های مطرح تاجیک مانند احمدشاه مسعود، قسیم فهیم، قانونی و امثالهم این عناصر ستمی سکناریست اند که با طرح های ضد پشتون و ضد افغانی و مرکز گریز خود زمینه های فکری شورش و بغاوت عبدالله را شکل داده رهبری میکنند. این سه عنصر متشکله بغاوت هرکدام با اهداف مشخص خود که داغها و تجربه جنگهای خانمانسوز برتری طلبی فرقوی میان خود را هنوز بخاطر دارند برای یک سازش تاریخی با طالبان به قیمت تمامیت دولت افغانستان، آزادیهای مردم، دموکراسی و ترقی آمادگی کامل دارند. بیجهت نیست که قریشی وزیر خارجه پاکستان از نقش مهم عبدالله در آینده افغانستان صحبت میکند.

توافقنامه سیاسی میان رییس جمهور اشرف غنی و عبدالله عبدالله

از آنجاییکه نگرانیها در مورد توافقنامه سیاسی میان رییس جمهور اشرف غنی و عبدالله عبدالله مورخ هفدهم ماه می سال جاری 2020 میلادی بصورت عام در میان قشر عظیمی از روشنفکران کشور موجود بود لازم است این موافقتنامه را مورد ارزیابی قرار دهیم. طوریکه قبلاً گفته شد عبدالله حکومت موازی اعلام کرد، خواهان ابطال نتایج انتخابات و محاکمه اعضای کمیسیون مستقل انتخابات شد، سازش خود را با غنی موکول به گرفتن شصت فیصد قدرت دولتی و مقام صدراعظم اجرایی نمود. اما بالاخره به تقرر در پست رییس شورای مصالحه ملی و سهم 50 فیصد همکاران خود در حکومت و اعطای رتبه اعزازی مارشالی به دوستم و شمولیت او در کابینه و شورای امنیت ملی موافقه نمود.

اول - از اینکه با حصول توافق سیاسی میان رییس جمهور غنی و داکتر عبدالله عبدالله بحران ناشی از عدم پذیرش نتایج انتخابات ریاست جمهوری اخیر توسط داکتر عبدالله عبدالله در فضای مسالمت آمیز خاتمه یافت و در نتیجه بعد از این دولت قادر به عطف توجه کامل به وظایف اصلی خویش میگردد موجب تأیید شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور میباشد.

دوم - امضای این توافقنامه، و پذیرش مقام اشرف غنی به عنوان رییس جمهور کشور، در حقیقت تأیید نتایج رسمی اعلان شده انتخابات ریاست جمهوری اخیر از جانب داکتر عبدالله عبدالله بوده که طرف تأیید شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور میباشد و آنرا برای استحکام نظام جمهوری در افغانستان یک امر مثبت و طرف تأیید تلقی مینماید.

سوم - در عین زمان نگرانی شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور آن است که اگر قرار باشد حکومتها بر اساس توافقیهای سیاسی ایجاد شوند، اصل انتخابات و مصارف هنگفت آن مورد سوال قرار میگیرند. بنابر آن شورای همبستگی انعقاد این توافقنامه را مخالف اساسات دموکراتیک شامل قانون اساسی که متکی به انتخابات زیر رهبری و مدیریت کمیسیون مستقل انتخابات است میداند.

چهارم - شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور انعقاد این توافقنامه را دادن پاداش به شورش و بغاوت برای اشتراک در اداره دولت و حکومت زیر فشار ایجاد یک بحران مصنوعی دانسته و آنرا مخالف پروسه های دموکراسی در کشور و تحکیم حکومت قانون دانسته و ایجاد یک عنعنۀ نا پسند میپندارد.

پنجم - شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور سه ماده کلیدی مربوط به ایجاد شورای عالی مصالحه ملی، تقرری داکتر عبدالله عبدالله به حیث رییس شورای مصالحه ملی و ماده مربوط به تصامیم و تصاویب شورای عالی مصالحه ملی شامل این توافقنامه را خارج از چوکات قانون اساسی کشور پنداشته و بدین وسیله نگرانی عمیق خود را از عواقب آنها ابراز میدارد.

ششم - در توافقنامه گفته شده که: "با امضاء این سند شورای عالی مصالحه ملی بر اساس توافق سیاسی میان طرفها ایجاد می گردد. محترم داکتر داکتر عبدالله عبدالله به عنوان رئیس شورای عالی مصالحه ملی پروسه صلح را رهبری می نماید." به موجب ماده فوق ایجاد "شورای مصالحه ملی" و تقرر عبدالله عبدالله به حیث "رییس شورای مصالحه ملی" بدون صدور فرامین مقام ریاست جمهوری صورت میگیرد. در عمل داکتر عبدالله خودش را خود مقرر کرده است. این دو عمل خارج چوکات قانون اساسی بوده اعمال غیر قانونی میباشند. خطر آن موجود است که مقام عالی ستره محکمه افغانستان در هرزمانی با صدور حکم لازم تشکیل این شورا و مقرری داکتر عبدالله را به حیث رییس آن یک عمل غیر قانونی پنداشته این شورا را فسخ نماید.

هفتم - در یک ماده توافقنامه سیاسی آمده است که "تصامیم و تصاویب شورای عالی مصالحه ملی نهایی بوده و در پرتو قانون اساسی کشور عملی نمودن آن الزامی می باشد". شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور این ماده را نفس خود متضاد دانسته آنرا خارج از چوکات قانون اساسی و غیر قانونی مینداند. نهایی بودن تصامیم و تصاویب شورای عالی مصالحه ملی در پرتو قانون اساسی کشور نبوده هیچ مقامی بشمول رییس جمهور خلاف قانون اساسی نمیتواند چنین صلاحیتی به یک ارگان دولت که در قانون اساسی موجودیت حکمی ندارد اعطاء نماید.

هشتم - تصامیم و تصاویب شورای عالی مصالحه ملی به امر خطیر ختم جنگ و پیشنهادات لازمه برای تعدیل نظام برای شمولیت طالبان در پروسه سیاسی و اجتماعی کشور سر و کار دارد. اینگونه تصامیم و تصاویب در درجه اول به منظوری رییس جمهور و متعاقب آن به تأیید مجلسین شورای ملی و تصویب آن از طرف لویه جرگه نیاز دارند. این ماده توافقنامه سیاسی نقض واضح صلاحیتهای مقام رییس جمهور بوده تجرید و نادیده گرفتن شورای ملی کشور در مهمترین مسائل مربوط به ساختار نظام و آینده کشور است.

نهم - با توجه به توضیحات فوق تشکیل شورای عالی مصالحه ملی در مغایرت با صلاحیتهای مقام ریاست جمهوری و مقام شورای ملی افغانستان بوده خارج از چوکات قانون اساسی و غیر قانونی میباشد.

ایجاد یک دولت واقعا اتحاد ملی

ایجاد یک دولت واقعا اتحاد ملی به اشتراک متوازن و نسبی نیروهای سیاسی شامل قدرت دولتی نیاز دارد. در حالیکه شورای نظار به رهبری جمعیت اسلامی و همدستان آنها در حزب وحدت و جنبش ملی دوستم در حیات سیاسی کشور بطور جمعی سازمانی فعال اند، در مقابل رهبران روشنفکران پشتون تبار اعم از حامد کرزی و اشرف غنی و حلقات نزدیک به آنها بطور انفرادی عمل کرده هیچ کوششی - برای تشکل سازمانی انجام نداده اند تا ابتکار رهبری سیاسی را در مناطق پشتون نشین از احزاب و گروههای افراطی مذهبی مانند حزب اسلامی و تحریک طالبان بدست گیرند.

اهم ایجاد توازن سیاسی در کشور بردوش روشنفکران و سیاستمداران ساکن ولایات پشتون‌نشین قرار دارد. طرد و دوری کردن از هرگونه تفکر طالبانی وظیفه هر روشن‌فکر پشتون است. متأسفانه روشنفکران پشتون و بخصوص رییس جمهور غنی و نزدیکان و همکاران سیاسی او فرصت تاریخی را که انتخابات پارلمانی اخیر فراهم کرده بود برای تشکل و قوام یک حزب سیاسی ملی متعهد به منافع ملی کشور، دموکراسی و حقوق اساسی مردم از دست دادند. آنها قادر نشدند سیاستمداران و روشنفکران را بخصوص در ولایات پشتون‌نشین کشور با تعیین اهداف ترقی‌خواهانه برای رسیدن به آرمان‌های ملی که متضمن سعادت تمام اقوام کشور باشد متشکل نموده و رهبری سیاسی اقوام ساکن ولایات خود را هدف قرار داده این تشکل ترقی‌خواهانه سیاسی را در یک جبهه متحد به پارلمان کشور منتقل نمایند. تنها در چنین حالتی است که می‌توان در صورت امکان با کسب اکثریت پارلمانی یک حکومت مشروع و هدفمند را ایجاد کرد که در پیشگاه مردم، پارلمان و رییس جمهور انتخابی کشورمسوول و متعهد باشد و ابتکار رهبری سیاسی کشور را در مناطق پشتون‌نشین از دست احزاب افراطی مذهبی مانند حزب اسلامی و تحریک طالبان بدست گیرند. این ناکامی و ضعف سازمانی سبب گردید تا شورای نظار و همدستان آنها در حزب وحدت و جنبش دوستم قادر شدند اکثریت پارلمانی را از آن خود سازند.

منابع و مآخذ

1. محمد صدیق فرهنگ "افغانستان در پنج قرن اخیر"، عرفان، تهران بهار ۱۳۵۸
2. لودویک ادامک، دایره المعارف ایرانیکا،
3. اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، 1990
4. رفیعه ذکریا، روزنامه انترنتی "اوپن"، 19 جولای 2016،
5. آرشیف ملی هندوستان، متن معاهده کابل 1921،
6. لودویک ادامک، افغانستان 1900-1923، تاریخ دیپلماسی،
7. بریل اورمانی، و ف لدویک، 2006، تاریخ سیاسی و دیپلماتیک افغانستان، 1863-1901، لندن
8. شاه ولی خان، یادداشتهای من
9. میرعبدالواحد سادات، ذهنیت تکفیری و تداوم کشتار، سلاخی ارزشهای مدنی و ...، سایت انترنتی هود)
10. صاحب‌نظر مرادی، از احمدشاه ابدالی تا عبدالرحمان خان، وبسایت خراسان زمین، ۲۸ قوس ۱۳۹۰.
11. استا اولسن «اسلام و سیاست در افغانستان» ترجمه خلیل الله زمر
1. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۸۵ هجری شمسی، عرفان، تهران.
2. جواهر لعل نهرو، نگاهی بتاریخ جهان.
3. تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر. -
4. فکرت هروی، محمدآصف (به کوشش)، 1369، عین‌الوقایع، تاریخ افغانستان در سال‌های 1324-1207 ه ق، محمدیوسف ریاضی هروی، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
5. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، تهران: دنیای کتاب، 1367، ج3، ص1454.
6. افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلم محمد غبار، جلد اول چاپ کابل.
7. سیدال یوسفزی، نادر چگونه به پادشاهی رسید، مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانه، پشاور، ۱۳۷۸
8. شهرت ننگیال، شاه سابق محمد ظاهر شاه، ترجمه نصیر احمد نشاط، مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانه، پشاور، ۱۳۷۹

9. محمد نجیم آریا، محمد هاشم میوندوال، مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانه، پشاور، ۱۳۷۸
10. جانانان ستیل، کتاب ارواح میدانهای جنگ افغانستان، چاپ لندن سال 2012م: (بزبان انگلیسی)
11. نوراحمد خالدی، عواقب دموگرافیکی جنگ در افغانستان، مجله سروی آسیای مرکزی، انجمن مطالعات آسیای مرکزی، جلد 10، شماره 3 سال 1991، آکسفورد. (بزبان انگلیسی)
12. بصیراحمد حسین زاده وبسایت بی بی سی فارسی
13. سلطان علی کشتمند، یادداشهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ناشر نجیب کبیر، سال 2002.
14. صدیق وفا، مباحثات فیسبوی.
15. لوموند دیپلماتیک، بازنگری تجربه کمونیستی در افغانستان، 2012م
16. فرید مزدک، مصاحبه با بی بی سی فارسی.
17. خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، چاپ دوم، زمستان ۱۳۹۲، هامبورگ.
18. صباح الدین کشکی، دههء قانون اساسی، ناشر مرکز نشراتی میوند، چاپ سوم، ۱۳۷۷، پشاور
19. عبدالله نایی وبسایت "حزب نوین مردم افغانستان" عنوان مقاله "انحطاط جامعهء افغانی"
20. نصیر مهرین - صدای آلمان
21. Artemy Kalinovsky, A Long Goodbye: The Soviet Withdrawal from Afghanistan, Harvard University Press, Cambridge, 2011
22. یاسین رسولی دیپلمات پیشین افغانستان در لندن / بی بی سی، / برژینسکی؛ چه چیزی در تاریخ مهمتر است؟ وجود طالبان یا فروپاشی شوروی؟، سه شنبه ۲۳ جوزا ۱۳۹۶.
23. سید محمدباقر مصباحزاده (پیام آفتاب، ۱۳۹۶)
24. ادارهء پناهنده گان ملل متحد UNHCR
25. جریده انترنتی پیام آفتاب، ۸ ثور ۱۳۹۵
26. احمد رشید، طالبان، اسلام نظامیگر، نفت و بنیاد گرائی در آسیای مرکزی، چاپ مطبعهء پوهنتون یل، ایالات متحدهء امریکا، 2000 (بزبان انگلیسی).
27. "تلک خرس" یا حقایق پشت پردهء جهاد در افغانستان، تألیف دگروال یوسف افسر متقاعد آی. اس. آی. اردوی پاکستان و آقای مارک ادکین امریکایی، ترجمه محمد قاسم آسمایی، نشر الکترونیکی: 2015م
- The Bear Trap: Afghanistan's Untold Story
28. گروگانهای تاریخ، بخش دوم، مزروف، فارسی رو www.farsi.ru.
29. استاد صباح، «مستنداتق برسه و نیم دهه جنایت و آدم کشی در کشور»، مجلهء انترنتی "اصالت" تاریخی 14 اکتوبر 2013
30. وب سایت خبری آریانا نیوز،
31. احزاب سیاسی افغانستان، جلد دوم، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۴، کابل، وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان،
32. پایگاه اطلاع رسانی پیام آفتاب، انترنت
33. سید محمد علی جاوید، جریده انترنتی "جمهوری خراسان" تاریخی ۲ دلو ۱۳۹۴
34. جنگ و وحشت تنظیمی کابل بر اساس گزارش رسانه های جهان، حزب همبستگی افغانستان سه شنبه، 08 ثور 1394

35. جریده انترنتی کابل پرس " غارت دارایی های مردم در جنگهای تنظیمی افغانستان " ششم اپریل 2006م
36. محمدحسین جعفریان، جریده انترنتی "مشرق"؛
37. دویچه ویلی دری؛
38. احمد رشید، طالبان، ترجمه عبدالودود ظفری، المیدا کلیفورنیا، 2002.
39. احمد رشید، طالبان، اسلام نظامیگر، نفت و بنیاد گرائی در آسیای مرکزی، چاپ مطبعه پوهنتون یل، ایالات متحده امریکا، 2000 (بزبان انگلیسی).
40. دکتور نوراحمد خالدی "افغانستان: مردم، تاریخ و سیاست"، کی آر دی بوکس، برزین، آسترالیای 2020
41. قوانین طالبانی مقاله داکتر سیدعبدالله کاظم در افغان جرمن آنلاین.
42. محمد اکرم عارفی، "مبانی مذهبی و قومی طالبان"، مجله علوم سیاسی، بهار 1378 - شماره 4.
43. عبدالله شادان گوینده بی بی سی
44. سید عبدالله کاظم، رشد زمینه های دموکراسی و بسایت افغان-جرمن آنلاین.



نوشته از پوهنیاړ ع. بصیر دهزاد و معاون و سکرتر مسئول انجمن مقوقدانان افغان دراروپا

حاکمیت قانون، تقسیم قدرت و مسؤلیت دولت و شهروند در یک قرارداد اجتماعی



بحث حاکمیت قانون زمان بالا میگردد که عوامل و فکتورهای بازدارنده تطبیق قانون توسط موسسه دولت و نهاد های حراست حقوق بشکلی این اصل را به چالش گیرد. اصل مشروعیت قدرت با استفاده دولت و دولتمداران فراتر از قدرت و صلاحیت های که قوانین و بخصوص قانون اساسی پیش بینی نموده است، زیر سوال قرار میگردد. از جانب دیگر شهروندان یا اینکه حقوق پیشبینی شده شان در قانون را بشکلی مورد سو استفاده قرار میدهند که ناشی از آن فرد، جامعه کوچک و جامعه بزرگ آسیب پذیر میگردد.

حرف بزرگ و نتیجه گیری از سیستم توتالیتر در گفته مهم ژان ژاک روسو در اثر مهم اش "قرارداد اجتماعی" چنین خلاصه گردیده است که: "بعضی ها خود را صاحب اختیار دیگران می دانند، حالانکه خود از آن ها بد ترند. این تغییر چگونه صورت گرفته است؟ نمی دانم. چه چیزی می تواند این امر را مشروع جلوه دهد؟ تصور می کنم بتوانم به این پرسش پاسخ دهم." (۱)

در جامعه کنونی افغانستان بحث حاکمیت قانون بحث حق آب حیات را بخود گرفته است که عدم آن تمام عرصه های حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را نه تنها به باز داشتن از انکشاف و نهادینه شدن آن مواجه ساخته است بلکه ملت را به فروپاشی قومی و زبانی، اوجگیری تضاد های اجتماعی، طوالت جنگ و خونریزی، فقر و بحران عمیق اجتماعی مواجه ساخته است. باید گفت که جامعه در نژده سال بعد از کنفرانس بن روز تا روز در عمق بحران فرو میرود و انگیزه های خطر ناک برای تضعیف و سلب حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و منافع ارزش های ملی شکل میگیرند ما در یک جمع کل بطرف نیستی هویت و بقای ملی میرویم.

جای افتخار بزرگ است که انجمن حقوقدانان افغان در اروپا در این سال که شیوع ویروس کرونا تمام عرصه های زنده گی اجتماعی را زیر سایه قرار داده است، ابتکار تنظیم و نشر یک کتاب دیجیتالی از مقالات نویسندگان و حقوقدانان داخل و خارج کشور را روی دست گرفته است. نویسندگان هم در این مقاله تلاش خواهد نمود تا ضمن یک توضیح و تفسیر از محتوای حقوقی حاکمیت قانون، روی فکتورهای بازدارنده تطبیق حاکمیت قانون و موضوعات مانند مشروعیت قدرت، تقسیم قدرت و تساوی حقوق بحث خود را متمرکز سازد. در اخیر مقاله نویسندگان با یک جمع بندی کوتاه یافته ها و پیشنهادات خویش را با خوانندگان ارجمند شریک خواهد ساخت.

۱ :- حاکمیت قانون در یک توضیح کوتاه

آز لحاظ تاریخی کتاب قرارداد اجتماعی، اثر ژان ژاک روسو اولین کتان است که سال 1762 انتشار یافت. او نوشت که «انسان آزاد زاده می شود اما همه جا در بند است.» (۲). این جمله اول رساله وی است که از بدو انتشار باعث به وجود آمدن گفت و گوها و مباحث پرحرارت و چالش برانگیزی شده است. روسو با رد این نگرش که تحت سلطه درآوردن سایرین، حق طبیعی هر کسی است، از قراردادی اجتماعی سخن می گوید که باید میان همه ی شهروندان یک حکومت عنوان خاستگاه نهاد قدرت وجود داشته باشد. او پس از مطرح کردن این نظریه بنیادین، به مسائل مربوط به قانون، آزادی و عدالت می پردازد و تصویری را از جامعه ای ارائه می کند که برخی آن را طرحی از حکومت های تمامیت طلب در نظر گرفته اند و برخی دیگر، اعلامیه ای برای اصول دموکراسی (۳).

حاکمیت قانون بذات خود سیستم حقوقی است که در آن حقوق و مسؤلیت شهروندان و موسسه حقوقی دولت تثبیت گردیده که نه تنها در قانون اساسی تسجیل میآید بلکه نهاد های حراست حقوق موظف به تطبیق آن در چوکات قدرت و صلاحیت که در قوانین پیشینی گردیده است، میباشد. همچنان شهروندان در زیر چتر حمایت قانون تضمین های حقوق شهروندی خویش را کسب مینمایند و بر آن اعتماد مینمایند، بدین معنی که شهروند در حفظ و حراست از امنیت شخصی، و خانواده گی، اجتماعی، بدون استثنا، برخوردار میگردد. حاکمیت قانون مسأله مسؤلیت فردی را نیز بیان مینماید که "فرد حق دارد زنده گی خود را بهر طوری شکل و نظم دهد، بدون اینکه فرد یا افراد دیگر ویا اجتماع و مشروعیت قدرت را متضرر سازد" (۴)

حاکمیت قانون بیان این هم است که دولت شهروندان را مکلف به رعایت قانون و احترام به محتوای قوانین میسازد.

نظر مونتسکیو در کتاب روح القوانین یک فشره از یک مفهوم و ارزش بزرگ ارائه میدارد که شورش و خونریزی کاری از پیش نمیبرد و آنچه یک جامعه بدان نیاز دارد قانون است. (۵)

اصل حاکمیت قانون نه تنها تقسیم قدرت را افاده میدهد بلکه اصل مشروعیت قدرت نیز یک فکتور اساسی جدا نا پذیر است که شامل فکتور دموکراسی میگردد که شهروند حق دار انتخاب نماینده گان شان را کسب مینماید تا آنها قوانین را بوجود بیاورند که خود شهروندان باید آنرا رعایت نموده محترم بشمارند. فکتور دیگر در مفهوم حاکمیت قدرت عبارت از پرنسپ قدرت دولت است در همان محدوده صلاحیت و قدرت کسب مینماید که قانون به این موسسه حقوقی تفویض نموده است. بدین معنی که دولت بمانند شهروندان باید خویش را در محدوده همان صلاحیت ها حفظ و انجام خدمت نماید. (۶)

توضیح و تعریف از مفهوم حاکمیت قانون بیان این هم است که دولت و شهروند در دو طرف یک قرارداد اجتماعی قرار دارند که موضوع کسب حقوق، مشروعیت قدرت (تقسیم قدرت) و تساوی

حقوق در محور یک نظام تبلور میابد که یک تقابل و بدیل در برابر سیستم توتالیتر یا « قدرت یعنی من» که در نظریات فیلسوف بزرگ قرن هژده ژان ژاک روسو نیز آرایه گردیده است. (۷)

۲ :- حاکمیت قانون بحث داغ در جامعه افغانی

بیداد عدم حاکمیت قانون از اولین سالهای پس از تدویر کنفرانس نامهاد بن بر زنده گی مردم خسته از دیکتاتوری ظالمانه و عقب گرایانه طالبی سایه انداخت و بدان بحیث یک روزنه جدید امید بسته بودند. در تعیین همه پالیسی ها پیرامون ساختار نظام در افغانستان ، تحت رهبری جامعه جهانی بخصوص دستبازی های معلوم و مکتوم ایالات متحده آمریکا ، انگلستان و شرکای ناتو آغاز گردید. این یک واقعیت اظهر من الشمس است که بحران حاکمیت قانون در زده سال اخیر بر وسعت و عمیق شدن بحران و عدم اعتماد شهروندان با آن بر روان اجتماعی جامعه مسلط بوده است. علاوتن شدت گرفتن تفاوت نظر ها بین پرنسپ های دموکراسی بر بنیان حقوق بشر ، دموکراسی و جامعه و حقوق مدرن مدنی با پرنسپ های شریعت عقب مانده برگرفته شده از مدرسه های دیوبندی و بلاخره تسلط رسوم و عنعنات ناپسندیده اجتماعی که با نوگرایی ، روشنگری و مدرنیسم در تقابل و تضاد قرار گرفته اند، تقابل این اندیشه ها و تفاوت نظر ها ، موضعگیری ها و عملکرد ها را در بحث های گرم و داغ تبلور میدهند .

برای یک دید وسیع از حاکمیت قانون و عوامل بازدارنده آن در جامعه افغانی ما باید ما موضوع را در سطح فرد و خانواده ، جامعه (مناطق با رسوم ، عنعنات ، نورم ها و ضابطه های قبول شده) و جامعه بزرگ که دولت ممثل آن است ، مورد تعمق و بحث خویش قرار دهیم.

۳ :- در سطح فرد و شهروند

قبل از آنکه بر اصل موضوع داخل بحث گردیدم، باید مکنی کوتاهی بر مفهوم تعلیم و تربیه اجتماعی نمائیم که فرد در یک اجتماع کوچک مانند خانواده تولد میابد، بزرگ میشود و در همان اجتماع کوچک به تکمیل شخصیت ، اخلاق اجتماعی و رشد جسمی و روانی خویش نایل میگردد که بلاخره این فرد با همان کرکتر و شخصیت کسب کرده شده اش ، داخل اجتماع میگردد و به تامین روابط اجتماعی میپردازد که در یک تناسب عمل و عکس العمل، خود بر جامعه اثر میگذارد و پدیده های مسلط اجتماعی رفتار، کردار و تفکر اجتماعی وی را متقابلن تحت تاثیر قرار میدهد. بدون شک فرد آموزش و تکمیل شخصیت خود را با پذیرش نورم ها و ضابطه های اولین در خانواده تکمیل مینماید، یعنی اموختن تفاوت بین خوب و بد که ما بدان اخلاق مینامیم ، به بیان دیگر عکس العمل در برابر زشتی و خوبی . در هر خانواده سالم نورم های وجود دارند که فرد از دوران طفولیت خود را باید بدانها مطابقت دهد. یعنی آنچه بد است، به معنی آسیب به نورم و ضابطه و ، پذیرش نظم به و وجاهت خانواده است.

هدف از طرح موضوع این است که رشد اخلاق در سطح یک خانواده کوچک یک پروسه طولانی است که انسان این سمبول زنده گی اجتماعی و روان و اخلاق تمکین به ارزش ها، نورم ها و ضابطه های اجتماعی را با خود به جامعه میبرد و در کردار و رفتار اجتماعی اش تبلور میابد. در حالیکه خانواده قانون شکن ، فرد قانون شکن را به جامعه تحویل میدهد. برای طفل که در یک خانواده همراه با الدین با سابقه جرمی بزرگ شده باشد، عمل خلاق قانون و یا عدم احترام به حاکمیت قانون یک امر معمولی است که در اخلاق و کردار کسب کرده اش انعکاس میابد. بگونه مثال متوجه شده باشید که فرزندان بعضی از قوماندان ها و زورمندان، غاصبان زمین و دارایی های عامه، افراد مربوط به مافیای زنجیری فساد و مواد مخدر همه و همه در عمل و تبارز اخلاق، کردار و رفتار اجتماعی عین خط پدر را تعقیب

نموده و پدر ناقض حقوق و قانون یک الگوی منفی و مضر برای اجتماع، اخسن حاکمیت قانون و پذیرش حاکمیت قانون قرار میگیرد.

باید بر این مسأله علمی معتقد بود که داشتن اخلاق و روان اجتماعی تمکین و احترام به قانون و تن دادن به حاکمیت قانون مرتبط میشود به اینکه در کدام شرایط خانواده گی به کسب اخلاق قانون پذیری نایل گردیده است و همین شهروند طرف یک قرارداد اجتماعی است که حقوق، صلاحیت و مسئولیت خویش را شناخته که استفاده از این حق و صلاحیت برای شهروند دیگر، جامعه و دولت آسیب رسان نباشد.

مرتبط به بحث بعدی باید این سوال را مطرح نمود که آیا فرد یا شهروند خود در فضای فشارهای روانی، خشونت های مختلفه اجتماعی، فقرمادی و معنوی، عقب مانده گی فکری والدین و قانون گریزی بزرگ شده است؟

۴ :- بحث حاکمیت قانون در سطح جامعه (محل ' تعلقیت به گروه اتنیکی ' نفوذ رسوم و عنعنات منطوقی)

بحث حاکمیت قانون را نمیتوان مجزا از درجه رشد و انکشاف اجتماعی به ارزیابی گرفت. روان اجتماعی برای پذیرش نورم ها و ضابطه های اجتماعی که هنوز در قوانین مدون نگردیده اند، در یک پروسه طولانی تغییر و تکامل میپذیرند. جامعه اروپا با طولانی ترین تاریخ دموکراسی و بعد از دولت های توتالیتر، بخصوص سمبول توتالیتریزم قدرت یعنی لودویک سیزدهم در اوایل قرن هژده میلادی، به پذیرش اصل حاکمیت قانون، مشروعیت و تقسیم قدرت نایل گردیده است که بدون شک در یک پروسه به روان خلل ناپذیر اجتماعی مبدل گردیده است.

جامعه سنتی افغانستان که رسوم و عنعنات و سنت های اجتماعی هنوز بحیث بخشی از روان اجتماعی و تفکر کهنه و مسلط جامعه است و یکی از عوامل بزرگ بازدارنده حاکمیت قانون است. پرواضیح است که پدیده های روان اجتماعی مانند عرف، تعامل رسوم و عنعنات سخت جان ترین پدید های اند که در یک پروسه طولانی شکل گرفته اند و تغییرپذیر میگردند و با پدیده های جدید در تقابل قرار میگیرند. که ما آنها را تضاد نو و کهنه مینامیم.

من و ماها همه در جامعه بزرگ شده ایم که نمیتوانیم دور از خصوصیات پذیرفته شده در روان جامعه افغانی زنده گی کنیم. اگر در برابر آنها ایستاده شویم و بر علیه آن مخاصمت نمائیم، در محیط، خانواده و جامعه به انزوا و بدبینی و حتی به فشار، نفرت و خشونت مواجه میگردیم.

افغانستان جامعه با رسوم و سنت های مختلف اند که در یک پروسه تاریخی یعنی قرن ها شکل گرفته که اکنون برای هر یک خود ما پذیرفته شده اند و از دیدگاه اخلاقی یک مسئولیت فردی میدانیم تا آنانرا در زنده گی فرزندان خویش تطبیق نموده و مشورت دهیم، یعنی اینها را بحیث ضابطه های خانواده گی و اجتماعی به آینده گان انتقال میدهیم.

باید بر این امر متمرکز شده که تعداد از سنت ها و رسوم غیر پسندیده نه تنها در موارد مختلفه زنده گی اجتماعی انسان ها را قربانی مینماید، بلکه نتیجه بر آن میشود که ما بحیث انسان های قربانی شده از رسوم و سنت های خشن اجتماعی از ابتدائی ترین حق حیات، حق خوشبختی و حق انتخاب برای خود و آینده خود محروم میگردیم و تن به بدبختی، بخت، طالع، نصیب و قسمت، در پیشانی نوشته شده و صد ها نا ملایمات زنده گی میدهیم. بدین معنی که ما خود به نسبت تسلط همین روان و سرنوشت خود و اراده داشتن حق را به پدیده های ناپسندیده اجتماعی واگذار مینماییم که هیچ تضمین برای خوشبختی و زنده گی پر وجاهت اجتماعی برای ما ندارند، ولی از حق داشتن خوشبختی و استفاده از حقوق که در قوانین پیشبینی گردیده اند، آگاهی نداریم، روی همین دلیل خود آگاهی اجتماعی از

مسئولیت در برابر حقوق خود و حقوق دیگران نداریم. بطور مثال ما از پدر و مادر و ملا امام می‌شنویم که عشق و دوستی بین زن و مرد بعد از ازدواج به وجود می‌آید، پس نتیجه این است که ازدواج در عالم چشم، گوش و دهان بسته آغاز و یک آینده مبهم و غیر قابل پیشبینی تحمیل می‌گردد. ولی نظر به قانون و حقوق اولیه بشری هر انسان حق دارد برای آینده خود یک همسر انتخاب نماید. درنکته اولی رول فکتور رسوم و تفکر عقب مانده برجسته است ولی در نکته دومی حق و صلاحیت قانونی یک شهروند در اجتماع افغانی ما. نا پسندیده گی فکتور رسوم و عنعنات در آن است که نورم ها و ضابطه های اجتماعی در یک جامعه عقب مانده نه تنها نقض حاکمیت قانون و مانع تطبیق قدرت مشروع دولت در تطبیق قانون است بلکه یک فکتور قوی بازدارنده تکامل اجتماعی و رشد اخلاق و روان اجتماعی در پذیرش حاکمیت قانون است.

مثال: در بسیاری مناطق کشور تا سطح جرایم شدید که در قانون بحیث جرم و جنایت توضیح گردیده است و حبس طویل و یا دوام برای آنها پیشبینی شده است، در یک جرگه به اصطلاح قومی و یا ریشسفیدان حل و فصل می‌گردد. در نتیجه مجرم نه تنها مصئون از مجازات قانونی باقی میماند، بلکه یک دختر جوان نیز به بد داده میشود که در حقیقت جرم اول خود زمینه ساز جرم دوم است. در بسیاری از این حالات دختران در سن صغارت در عقد نکاح بزرگسالان داده میشوند که نظر به اساسات حقوق بشری در حکم جرم مجازاتی قرار می‌گردند.

یکی از فکتورهای حفظ این سنت ها و عرف محلی و منطقوی نقش ملا امامان عقب مانده است که این رسوم را با بعض مسائل مذهبی رو پوش و نسبت داده، مشروعیت میبخشند، که اصلاً نمیتوان آن دلایل را در نصوص کتاب الهی ما مسلمانان یعنی قرآن کریم جستجو نمود.

به همین ترتیب سو استفاده جنسی از اطفال، کلتور بچه بازی و رقصانیدن طفل در جمع مردان در مناطق دیگر افغانستان معضله بزرگ در سلب حق طفل و تعقیب عدلی و قضایی این جرایم شدید میباشد. فروش زن های بیوه در یکی از مناطق کشور شرمآور و وحشیانه است که اجتماع محل خود در جرم و گنهاری به حق یک زن مظلوم شریک اند و در این شراکت جرم ممکن یک روشنفکر محل و یا یک ریشسفید قوم و بلاخره یک ملا امام نقش داشته باشند.

با کمال تأسف موضع تحصیل کردگان در برابر این سنت ها که در یک چهره روشنفکر و تجدد پسند اند ولی در چهره دیگر هیچ گونه موضع در برابر این سنت های ضد حقوق اولیه انسانی از خود تبارز نمیدهند و با همان چهره روشنفکری و تجدد خواهانه خود در محیط و خانواده خود عامل حفظ و تسلط سنت های نا پسندیده، خلاف ارزش های حقوق بشری و خواست های مشروع انسانی و پروسه رشد و تحکیم حاکمیت قانون میشوند.

دور از واقعیت نیست که تعداد از روشنفکران و تحصیگرده های مناطق مختلفه کشور خود تابع رسوم و عنعنات منفی محل و منطقه خود اند.

در سطح جامعه بزرگ افغانی و دولت ما تقابلات و تناقضات واضح را میان ترکیب اجتماعی و سیاسی دولتمداران میبینیم که میان سنت گرایی قومی و مذهبی و تجدد گرایی نسبی تکنوکراتها عرض وجود نموده اند. در عین حال تناقضات در متون قوانین هم یکی از فکتور های اند که فرهنگ تفکر سنتی را نه تنها سخت جان نگهمیدارند بلکه به نسبت تسلط سونامی بنیادگرایی اسلامی این فرهنگ سنت گرایی روز تا روز مدون تر گردیده، اندیشه ها و جهانبینی های عقب گرایانه را شکل و فورم میدهد و به روان مسلط اجتماعی جامعه تحمیل می‌گردند.

۵ :- حاکمیت قانون و شریعت دیوبندی

در این بحث هدف نقد بر اعتقادات دینی و اساسات دین مبین اسلام نیست و نباید خواننده توجیه نادرست از طرح موضوع ارائه نماید. بلکه نویسنده میخواهد نکات را به بحث گیرد که در اصل ناشی

از عقب مانده گی اجتماعی، رسوم و عنعنات ناپسندیده اجتماعی افغانی ماست که بدانها رو پوش و رنگ و بوی مذهبی داده شده اند و یا صادر شده از شریعت عقب مانده دیوبندی مدرسه های پاکستان اند که خود محصول و تداوم و بازمانده از پلان های جهل و تاریکی استعمار انگریزی اند. لازم است در این بحث تفاوت ها و تقابلات میان شریعت دیوبندی و حاکمیت قانون، به مفهوم تجدد، مصئونیت، حق داشتن تمام حقوق شهروندی و عدالت و مساوات را در یک توضیح مختصر به شمارش گیریم:

- در حاکمیت قانون مسأله اصلی تأمین حقوق و استفاده مشروع و پیشبینی شده از قانون است که پیوسته با دیدگاه های جدید بشری و تجربی دانشمندان حقوق و در نظر داشت حقوق مشروع شهروندان، دستگاه های حراست حقوق تغیر و تکامل میابند ولی در حاکمیت شریعت دیوبندی پیوسته بر دیدگاه های پیشگامان و اهل نظر شرعی به گذشته ها حتی صد ها سال قبل مراجعه میگردند که زنده گی مردم در سطح بدوی قرار داشت.

- قانون نظر به انکشاف و تکامل جامعه بشری تغیر و تکمیل میگردد، در حالیکه شریعت دیوبندی لا تغیر، خشک و غیر مستدل باقی میماند.

- حاکمیت قانون متکی بر حقوق بشر، وسعت دموکراسی و آزادیهای مشروع شهروند مطرح است ولی شریعت دیوبندی با نورم ها و ضابطه های مبنی بر سلب آزادیها و ممنوعات و محدودیت زنده گی اجتماعی آمیخته اند. همه روی امر بالمعروف و نهی از منکر میچرخند.

- حاکمیت قانون بیان حق زنده گی و حق مساوی از تمام نعمات مادی و معنوی جامعه بشر در یک عدالت مطرح است ولی در شریعت دیوبندی ممنوعات، تطبیق شرایط و محدودیت های فقط برای رسیدن به جنت تبلیغ می گردد و صد ها موارد دیگر که در واقعیت بنیاد اساسی با نصوص کتاب الهی ما یعنی قرآن ندارند و فقط محصول تراوش های فکری مفکرین بوده که ممکن صد ها سال بدون تغیر و تکامل باقی مانده و در بسیاری موارد با اصل در تفاوت و تقابل قرار دارند.

۶ :- در سطح اورگانهای حاکمیت قدرت و اداره دولت :

آنچه در بحث های داغ امروزی پیرامون حاکمیت قانون و شیوه استفاده قدرت بر بنیاد قانون اساسی مطرح میگردد، ناکامی دولت در تحکیم حاکمیت قانون و نقض و موقف بازدارنده اوگانهای دولت (ریاست جمهوری، پارلمان و دستگاه های قضائیه و خازنوالی) اند که در تطبیق و تحکیم حاکمیت قانون ناکار و ناکم بوده است.

تجربه از ۱۹ سال اخیر نشان داده است که اعتماد ملت بر نقش دولت در استفاده مشروع از قدرت و صلاحیت قانونی روز تا روز کمتر میگردد و دولت خود در حالت از دست دادن کنترل بر رشته های اساسی قدرت دولتی قرار دارد. در واقعیت در برابر یک بند ریگی قرار دارد که هر لحظه در برابر آب و فشار آن آسیب پذیر است.

۷ :- کدام فکتور ها را میتوان در محدوده این مقاله برجسته ساخت.

۱ - فساد و کار شکنی در دستگاه دولت ناشی از موجودیت مثلث زشت، بد و شوم افراد وابسته به مافیای زنجیری قدرت، موجودیت زور داران تنظیم های جهادی که دولت در یک معامله و کامپرومایز با آنها در زیر پرده تقسیم قدرت و صلاحیت میکند و افراد وابسته با دستگاه های استخباراتی و یا معامله گران در زدو بند با نیرو های سیاسی و نظامی خارجی که زیر نام معادله، معامله و مصالحه مورد حمایت قرار گرفته دولت قادر به تصفیه حساب با این تیپ فراد نمیشد. در واقعیت میتوان آنها را بحیث خاینین ملی و ضد منافع ملی و حاکمیت ملی، تحت نام جاسوس استخبارات خارجی

تعریف نماید. این حلقات یکی از فکتورهای خیلی قوی و بازدارنده در تطبیق و تحکیم حاکمیت قانون تلقی میگردند.

۲ - فساد و کارشکنی در دستگاه پارلمان کشور، دستگاه که رکن و یا یک پرنسپ مفهومی حاکمیت قانون است، مردم توسط نمایندگان خویش قانونی را برای تقسیم و مشروعیت قدرت و تعیین حدود حقوق و صلاحیت های دولت و شهروند ایجاد مینمایند، ولی در افغانستان زدوبند های مبنی بر فساد، غضب دارائی های عامه حفظ منافع غیر مشروع زورداران و بیگانگان در همین مرجع قانون گذاری مورد حمایت قرار گرفته و در عوض جاگزین تطبیق و نهادینه شدن حاکمیت قانون گردیده اند غیر عادلانه و غیر اخلاقی خواهد بود که این نتیجه گیری بر تمام اعضای پارلمان صدق کند ولی نماینده گان با مسئولیت، با شرافت و صادق به وطن در پارلمان و مردم توانائی تقابل در برابر زورداران را ندارند چون حلقات بازدارنده حاکمیت قانون را روابط تنگاتنگ به همان مثلث بد، زشت و شوم دادند و یکی دیگر را در معادله، معامله و مصلحت حفظ مینمایند.

۳ - دستگاه قضا و خازنوالی را هم در همان جو مریض در حساب آورد که در مورد مثال های زیاد را میتوان ارائه نمود.

۴ - رول و تأثیر تقابلات قومی، زبانی و مذهبی و برخورد های تفوق و، نفاق بر انگی، قطب بندی های تنش برانگیز در درون دستگاه دولت عوامل و فکتورهای خطرناک اند که نه تنها تطبیق حاکمیت قانون را به چالش بزرگ مواجه میسازند بلکه جامعه را بطرف عمیق شدن بحران اعتماد، ترس و تشویش از عدم تحقق تساوی حقوق، عدالت اجتماعی و استفاده نا مشروع از صلاحیت و قدرت میکشاند که مشروعیت قدرت بدون شک تحت سوال قرار میگیرد. دولت مداران دو دهه اخیر بیشترین میدان تنش های قومی و زبانی را باز نموده و هیچ اقدام قانونی که جز صلاحیت و تطبیق قدرت است، رویدست نگرفته بلکه خموشی اختیار نموده اند. کشمکش های اتنیکی حتی در انتخاب نام سرک ها و مناطق جدید شهری، نام مراکز دولتی و یا تمایل به تغیر نامها اضطکاک ها و تنش ها را در سطح جامعه بزرگتر ساخته که بحران اعتماد و دامنه تنش ها و بی اعتمادی ها، تضعیف وفاق ملی و در مجموع کشور را در پرتگاه نیستی قرار داده است.

بعنوان جمع بندی میتوان مطالب توضیح شده در این مقاله را در یک مختصر بیان و راه های برون رفت را مطرح نمود.

در سطح میکرو

اولین سوال که در سطح میکرو- پروبلم مطرح میگردد چگونه نورم ها و ضابطه های خانواده گی را در رشد و انکشاف اخلاق و وجدان طفل مبنی بر پذیرش و تمکین به آنها رشد و قابل تطبیق ساخت تا عضو خانواده با همان اخلاق تمکین و احترام به قوانین و شناخت حق خود و دیگران نایل گردد. ضرر های سنت و تفکر سنتی را برای خود و خانواده خود باید به بحث گرفت. آیا از خود باید سوال کرد که برخورد من با این سنت های عقب مانده اجتماعی چه و چگونه است و چگونه خود را میتوان فارغ از این سنت ها ساخت و در عوض به حقوق اولیه انسانی، حق انتخاب و حق خوشبخت شدن نایل شد؟

باید شجاعت، تعقل، تفاهم و هنر بحث های فامیلی را بکار گرفت. باید بدین ترس و تشویش پایان داد که ترک سنت های عقب مانده مرا به انزوا خواهد کشانید. باید این انتخاب را برگزید که نباید اطفال ما سنت های را که من قربانی آن هستم با خود به جامعه و آینده گان خود انتقال دهند.

در سطح میزو:

مسئولیت بزرگ است که افراد صاحب تحصیل و آنهای که برای تجدد و ترقی - خواهی و حاکمیت قانون سنگ به سینه میکوبند، نه تنها خود را از چنگال سنت های عقب مانده و فرهنگ سنتگرایی رهائی

بخشند ، بلکه در نوشته ها، برآمد های اجتماعی و بخصوص اطلاعات جمعی و رسانه ئی جهات منفی و ضد حقوق انسانی آن سنت های را به بالا کشیده به نقد بگیرند و تلاش نمایند تا روان خانواده، جامعه و محل و منطقه خودش را از چنگال اسارت و عقب ماده گی فکری رهایی بخشند. نباید تنها علیه سنت های نا پسندیده اجتماعی حرف زد بلکه خود و در فامیل خود نباید عامل تسلط آنها و عامل نقض حقوق شهروندی عضو خانواده خود شد. در سطح مکرو:

در سطح مکرو نقش نهاد های اجتماعی، احزاب سیاسی، جامعه مدنی حایز اهمیت جدی اند تا چگونه با استفاده وسیع و جمعی از امکانات دنیای مجازی، تلویزیون ها بحث های گرم را روی اثرات منفی و مضر تفکر سنتی بر انکشاف جامعه و تغیر روان اجتماعی در پذیرش جوانب مختلفه حاکمیت قانون، تمکین به قانون و حقوق شهروندی دیگران براه اندازند. امروز تناقض و تقابل در متون قوانین، منجمله قوانین مربوط به خانواده و بین ارزش های حقوق بشری و منابع دیگر قانون منجمله عرف و تعامل را باید به بحث های گرم کشانید. من معتقد بر آنم که کشانیدن بحث ها روی موضوعات عام و غیر مشخص در تغیر روان اجتماعی و زمینه سازی تفکر سیاسی پیرامون رفع تناقضات در متون قانون و ضابطه های مولود فرهنگ تفکر سنتی ، کمتر در روان جامعه اثر گذار خواهد بود. با نتیجه گرفتن از دو دهه اخیر باید به یک گذار قاطع و مصمم معتقد شد که مبارزه در درون نظام و پاکسازی و تصفیه شجاعانه علیه مثلث زشت، بد و شوم حتی تا سطح احیای تطبیق شدید ترین مجازات علیه مجریان ضد منافع و ارزش های ملی و وفاق ملی ، عمدتن عوامل بازدارنده حاکمیت قانون ، قدم گذاشت.

منابع و مأخذ که در این مقالا از آنها استفاده گردیده است:

- ۱- قرارداد اجتماعی اثر ژان ژاک روسو ، برگرفته شده از سایت انترنتی ایران کتاب
- ۲- ویژه گی های کتاب قرارداد اجتماعی اثر ژان ژاک روسو ، سایت انترنتی کتاب www.itanketab.ir
- ۳- حاکمیت قانون سایت علمی و حقوقی " قانون اساسی هالند" سایت انترنتی یه زبان هالندی
- ۴- Rechtstaat(The Rule of Law) , Nederlandse grondwet
- ۵- Nederlands grondwet، سایت علمی -حقوقی قانون اساسی هالند
- ۵- روح القوانين اثر مونتسکیو ۱۷۴۷ م. استفاده از دانشنامه آزاد ویکی پیدیا
- ۷- توضیحی بر قرارداد اجتماعی اثر ژان ژاک روسو برگرفته شده از دانشنامه ویکی پیدیا



نوشته از ممتزم عبدالامد فیض مقوقدان و نویسندة مقالات تملیلی مقوق

آثار حقوقی مواقنامة دوحه برای افغانستان!



مواقفنامة ترک رویاروی نظامی میان ایالات متحده و تشکیل مسلح طالب در جنگ این گروه در برابر دولت افغانستان از استثنائی ترین توافقاتی است که یک قدرت بزرگ و متمدنی مانند ایالات متحده با یک گروه شبه نظامی انعقاد نموده است، در فروغ اصول وهنجرهای حاکم در نظام بین المللی، امضای مواقفنامة ترک منازعه فی مابین ایالات متحده و پیکارجویان طالب، نا متعارف ترین اکت است که ماهیت سیاسی ومعامله گرایانه آن بر محتوای حقوقی این توافقنامه سنگینی مینماید، مسلم است که این توافقات در محور تمایلات هژمونیک اداره ترامپ با یک گروه سرکش که جنگ را بگانه گزینه بخاطر کسب قدرت پنداشته وبه ارزش های بین المللی مانند قواعد حاکم بر جنگ وسایر ارزشهای بنیادین بمثابه یک گروه مسوول تمکین نه مینمایند، صورت گرفته است که مفاد ناشی ازین توافق سیاسی متضمن منافع و تمایلات راهبردی ایالات متحده و گروه در حال جنگ طالب بوده که بی تردید، نتایج ناگواری بمثابه یک تصمیم غیابی علیه منافع و حق حاکمیت افغانستان در قبال دارد.

با عنایت به متن ومحتوای کلی توافقات دوحه، به استثنای موافقت واشنگتن بر عقب کشی کامل نیرواز قلمرو افغانستان وتعهد جنگجویان طالب مبنی بر عدم تعرض بر مواضع نظامیان امریکا وقطع مناسبات گسترده این گروه با تشکیلات تروریستی، مجموع مفاد این توافقات معطوف بر اوضاع وجوی حاکم سیاسی ونظامی اعم از چگونگی نظام آینده افغانستان بوده که با بی مبالائی اهانت بار در عدم موجودیت کابل ازسوی واشنگتن تعهد شده است.

دولت ترامپ وطراحان راهبردی در واشنگتن درین مقطع زمانی با توجه به مشکلات عدیده داخلی و بین المللی وبه ویژه هزینه های سنگین طولانی ترین مشارکت رزمی آن کشور بیرون از مرزهای ملی، اشتباهات مکرری در راهبرد جنگ، عدم تمرکز مبنی بر اعمال فشار مؤثر بر کانونهای تمویل وتسلیح جنگ کنونی وبخصوص در نتیجه دیپلوماسی ولابی گیریهای اغواکننده اداره اسلام آباد بمثابه فکتور خارجی نبرد خونین چند دهه در کشورمان، متقاعد گردید تا به سیاست تعویض پارتیوترجیح بخشیدن اسلام آباد نسبت به نظام کابل که از بی ثباتی های سیاسی، عدم اتحاد وانسجام داخلی رنج می برد، متوسل وگروه طالبان را که محصول حمایت وپیشتابانی بیدریغ پاکستان وفکتور امید بخش برای تحقق استراتژی آزمندانة این

کشوردردقبال افغانستان است ، بمثابه بدیل قدرت درمحاسبات راهبردی خود جا دهد، چنانچه هربرت مک مستریکتن ازمشاوران اسبق امنیتی کاخ سفید ، اداره کاخ سفید را به همسوئی با مخالفان مسلح درامضای موافقتنامه دوحه وخروج غیرمسوولانه ازاغانستان متهم وازنگرانی خویش مبنی برتعقیب رویکرد کنونی دردولت بایدن پرده برداشته است.

موافقتنامه دوحه طوریکه تذکریافت که محتوای سیاسی معامله گرایانه آن سنگینی دارد، این توافقات اگریکسودرپیو ند به جنگ افغانستان بمثابه اساسی ترین عنصردرمذاکرات دوحه میان امریکا وگروه طالبان مطرح بود اما ازجانب دیگرنفی کابل ونظام سیاسی کنونی بمثابه طرف اصلی جنگ، با توجه به اصل حق حاکمیت وهکذا ازین منظرکه هیچ معامله واکت حقوقی به عنصرغایب ونبود اراده الزامیت خلق نه مینماید، بنابراین مجموع تعهدات ایالت متحده به جانب ثالث درفقدان وجاهت حقوقی قرارمیگیرد. هکذا وضعیت حقوقی نیروهای خارجی دخیل دربحران افغانستان بی تردید تابع معاهدات دوویا چند جانبه میان دولت افغانستان وهم پیمانان خارجی بوده وبا صدورقطعنامه وفیصله های شورای امنیت ملل متحد مبنی برحمایت ازنظام افغانستان ومساعی مشترک بین المللی درمبارزه علیه تروریسم قوام یافته است.

بنابراین با عنایت به قطعنامه های ملل متحد ومعاهدات بین المللی افغانستان با طرفهای خارجی شریک درجنگ کنونی که حاوی حمایت ازدولت ونظام سیاسی ودستاوردهای چندین ساله مردمان این سرزمین با پراخت بهای سنگین است نفی تعمدی کابل درموافقتنامه فبروری دوحه،عدم تذکرنام دولت افغانستان درمتن این سند،مطالبه جانب ایالات متحده مبنی برتضمین منافع وامنیت این کشورازگروه درحال جنگ طالبان ونیزذکرمذاکرات میان افغانها نه دولت افغانستان ازمفاهیم هدفمند است که کرکترمعامله گرانه موافقتنامه مذکوررا بزبان افغانستان که هیچگونه تعهد والزامی به اجرای مفاد آن ندارد برجسته نموده لذا نه تنها به صلح وخاتمه منازعه نخواهد انجامید بلکه بدون ابهام بمثابه یک رویکرد سلطه گرایانه زمینه را دریک فرایند شرمآوربرای انتقال اقتدار سیاسی فراهم خواهند نمود.





نمونه‌ای از شیوه تفتیش اداری در عصر امانی

تجربه حکومت داری که متضمن تسلسل تشکیلات اداره و نحوه عملگرد آن باشد در افغانستان بسیار محدود و متاخر است. با وجود تلاش‌هایی که از زمان امیر شیر علی خان آغاز گردید، بازهم اداره دولت صرف به منشیان و کارگزارانی چون حکام و والیان محدود ماند که این‌ها در بهترین حالت وظیفه داشتند اوامر بالا یعنی مرکز را با تفسیرهای گاه متفاوتی که از خود داشتند در محل تطبیق کنند تا مرکز را راضی نگهدارند. گاهی هم که تفتیش‌هایی از مرکز به محلات میرسید در بیشترین همان درامه معرف "مفتش" اثر انتون چخوف را به یاد میداد و بس.

اما انسان متعجب میشود وقتی می‌بیند که درست پس از ظهور امان الله خان به حیث پادشاه اصولنامه‌هایی که تشکیلات و عملکردهایشان را توضیح می‌کند به میان می‌آید تعداد آن کم از کم به پنجاه میرسد. طرز العمل‌های اداری تثبیت می‌گردد... تشکیلات دولتی نسبتاً واقع‌بینانه طرح و مورد تطبیق قرار می‌گیرد.

واضحست که درین میانه مسئله تفتیش و بررسی امور اداره و به خصوص ولایات که از چشم مرکز دور است اهمیت زیادی به خود می‌گیرد زیرا تجربه نشان داده که صرف موجودیت متن قوانین به تنهایی نمی‌تواند حاکمیت قانون را تضمین کند. از اینجاست که مفکوره یک تشکیل مرکزی تفتیش به میان می‌آید.

اسناد ما را به تعجب وامیدارد وقتی می‌بینیم در عصر امانی تفتیش بر علاوه مقامات مسوول مرکز، از طرف شخص پادشاه صورت می‌گیرد. اوبه ولایات سفر می‌کند و کم از کم یک ماه در آنجا میماند. ادارات را شخصاً تفتیش و گزارش ترتیب می‌کند. واضحست که در چنین حال مسئله تفتیش اهمیت استثنایی کسب می‌کند.

بدین ترتیب شاه سفرهایی به لایات شمالی مرکزی و جنوب کشور داشته است که از آن جمله از 18 میزان الی 27 عقرب به کندهار رفته و به تفتیش آن ولایت پرداخته است که جریان آن در رساله ای بنام "تفتیش قندهار" به قلم خود ایشان تدوین و نشر گردید.

این رساله در سال 1378 به کوشش حبیب الله رفیع تجدید چاپ شده است.

به تاریخ 4 قوس 1304، پادشاه در جمع وسیعی از وزرا، معین ها مدیران و مامورین ملکی و ن در نظامی در قصر دلگشا گزارش مکتومی از سفر و دریافت هایش از امور دولتی در آنجا ارائه کرد.

متن این گزارش جالب و حتی در نوع خود در تاریخ اداری افغانستان بی مانند است که از یک طرف ما را به اوضاع کشور در آن برهه و از جانی به نیت و نظریات آن پادشاه ترقیخواه آشنا می سازد.

من درینجا خلاصه موضوعات مطرح شده در آن گزارش را بایک عنوان بندی جدید می آورم تا گوشه ای از این جریان را بازگو کرده باشم. زبان گزارش مطابق اصل حفظ شده است.



"از قندهار اگرچه یک هفته میشود که آمدهام، چون ناخوش بودم تا حال نتوانستهام که شما را ببینم معافم کنید. می خواهم که یک قدری از معلومات این سفر چند روزه قندهار، و از کارهای که در آنجا اجرا شده است بشما معلومات بدهم بلکه ازین گفتار من برای شما نصیحت و برای اشخاصیکه در اطراف افغانستان می باشند یک درس عبرت داده شود.

اگرچه بروز وداع ایام اقامت خودم را در قندهار گفته بودم که کمتر از پانزده و اضافه تر از بیست روز نخواهد بود ولی پس از اینکه وارد قندهار شدیم و بر کارهای آن یک نظر سرسری افگندم دیدم که در آن موعد ممکن نیست که اصلاحات لازمه بعمل آید. چنانچه بعد از پانزده روز گویا به کارهای مطلوبه خود آغاز کردیم.

اگر فقط می خواستم که کارهای آنجا را سرسری دیده اجراء درستی در آنجا نموده به وعده مقرر خود واپس می آمدم می دانید که نه تنها کارهای آنجا از بد بدتر میشود، بلکه این گذشت و عدم بازخواست از قندهار موجب چشم سفیدی دیگر گوشه و کنار افغانستان نیز میگشت. لهذا از اقامت ایام موعده خود صرف نظر کرده تنها تمام کارهای آنجا را موعد حرکت خود از قندهار قرار دادم و ازین یک ماه و چند روز تا مقدور ما بود شب و روز حتی روزهای جمعه نیز کار کردم تا که درین قدر مدت کارهای آنجا را تمام کرده توانستم."

"- اشخاصیکه اطفال خود را به مکتب داخل کرده بودند و باز توجه به رفتن آنها به مکاتب نه نموده بودند، و یا بچه های شانرا خارج کرده بودند، بحضور خود خواسته و با آنها نطقی کرده و به دلایل معقول اوشانرا ازین خطای شان دانانده امر کردم که مجدداً فرزندان خود را بمکاتب بیاورند و علاوه تا پنج پنج رویه هر واحد آنها را محض تنبیه جریمه نمودم. آنها نیز بدین غلطی خودها اعتراف کرده بصورت فوری بچه های خود را بمکتب آوردند و اگر اظهار تاسف نمی کردند و مرتبه اول نمی بود. البته که از اوشان سخت بازخواست می شد.

میدانید که اهل هنود در افغانستان یک جز بسیار ضعیف میباشند، می باید که ما و شما مراعات خاطر آنها را به هر طور که بتوانیم بکنیم و به آنها دلداری بدهیم و به هیچ صورت اوشان را از خود خفه و دلگیر نسازیم.

برای طلبه که داخل مکاتب و به تعلیم خود حاضر بودند البته به اخبار خواننده باشید که انعامات را که سزاوار بودند دادم و در تعداد مکاتب قندهار نیز افزوده امر کردم که علیحده به تعداد هفتصد نفر طلبه ای که اکنون شهر قندهار منظوری دارد از شش صد الی هشتصد نفر طلبه دیگر بران افزوده شود. در مکتب اهل هنود رفتم تعداد طلبه ایشان را نسبتاً کمتر یافتیم و آن علت دارد زیرا که هندوهای قندهار را ما از دست خود از مکاتب رم دادیم چنانچه که سال گذشته کدام سر معلم یک یا دو نفر هندوچه را بزور مسلمان کرده؛ نی ما چنانچه پیشتر گفتیم که مسلمانی بزور دادن پول نیست و باید ما با هندوهای مملکت خود، این طور وضع را اختیار نه کرده اسباب تنفر آنها را روی کار نیاوریم و معلم و مدیر مکتب بجز دادن تعلیم به هیچ حق این امر را ندارند که به مسلمان شدن و هندومانندن آنها غرض و کاری داشته باشد اگر آنها به میل و رضای خود از عقاید پاک و اوامر صحیح اسلامی متأثر شده مسلمان می شوند، پس باید که بزور تعلیم نی بلکه به محکمه به نزد قاضی رفته ایمان بیاورند.

میدانید که اهل هنود در افغانستان یک جز بسیار ضعیف میباشند، می باید که ما و شما مراعات خاطر آنها را به هر طور که بتوانیم بکنیم و به آنها دلداری بدهیم و به هیچ صورت اوشان را از خود خفه و دلگیر نسازیم.

- هرکسی که در افغانستان سکونت دارد و از هر فرقه که باشد و هر کار و هر صنعت و خدمتی که بکند تماماً افغان گفته می شوند. و خودم هیچ یک نوع امتیاز یا افتراقی را در بین افغانهای مملکت خود مناسب نمی بینم. شیعه و سنی را مسلمان و کلمه گوی و پیرو قرآن میدانم. امر کردم که نامهای سابقه موقوف و آینده تمام مکاتب بنام مکاتب ابتداییه با اسم گذر و محل خود یاد شوند و بچه های قریب و نزدیک هر مکتب بدون تفریق در همان مکتب که پهلوی خانه بی اوست آمده مجموعاً تعلیم بگیرند و در تعلیمات عمومی هندو و مسلمان پهلوی به پهلوی نشسته درس بخوانند البته در وقت تعلیم دنیات هندوها علیحده و مسلمانها علیحده دنیات و عقاید خود را یاد کنند ما را نباید که از حالا تخم نفاق و تفرقه را در میان ملت خود بینداریم، بلکه تا بتوانیم در اتحاد و اتفاق و گرمجوشی شان بکوشیم. جایهای سابقه مکاتب هم اگرچه چندان بد نبود اما چون حالا تعداد طلبه افزوده شد جایهایی درجه دوم قندهار را از برای مکاتب تخصیص کردم تا طلبه در آن درس بخوانند.

روزی که به قندهار داخل شدم بسیار نفری به استقبال من آمده بودند، اگرچه در تعداد نفری امروز بسیاری مردم مبالغه میکند لیکن خودم چون بیشتر جمعیت های را دیده ام می توانم که به فکر و خیال خود تخمین درستی امثال این ازدحامات و انبوهی خلائق را بکنم. گفته می توانم که تعداد جمعیت آنروزه در میان سی الی سی و پنج هزار نفوس بوده است وقتیکه این نفری مرا دیدند به اندازه محبت و گرمجوشی فوق العاده خود را بمن نشان داده که مرا خیلی متأثر ساختند. میدانید که من به امثال این پذیرایی ها و رسمیات چندان پابندی ندارم و نه به مدح کسی خوشحال و نه به قبح کسی اهمیتی میدهم فقط عشق ترقیات و تعالی ملت محبوبم را بدل می پرورانم.

- چنانچه در اثر خواندن اوراق تفتیشیه خودم با لذات به شفاخانه رفتم و به تمام جزئیات و کلیات آن علم آوردم در نتیجه از احمال و اغفال مدیر و داکتر شفاخانه سه هزار نفر مریض بیشتر از تعداد که دار و برده اند به کابل رپورت داده شده بود.

اگرچه این تعداد او خیانت گفته نمی‌شود زیرا که دوا بر پول نه بلکه مفت و رایگان برای اهالی داده می‌شود البته ممکن است که بواسطه این تعداد زیاد و غلطی که به کابل مخابره کرده‌اند در بودیجه آینده سه هزار روپیه افزونتر منظوری خریداری ادویه را بخود حاصل میکردند علاوه‌تاً مدیر شفاخانه از کار نبود و در فرصتی که من به شفاخانه رفتم به مضمون (الخاین خایف) سخت پریشان و وارخطا به نظر می‌آمد حتی بنا گریه و زاری را نهاده. عدم خوشنودی خود را بکار موجوده خود حکایه میکرد. لذا من نظر بدین احوال و اغفال او که در راپورت‌های کابل غلط امضا کرده بود و یک انتظام درست و فعلیتی از او در امور شفاخانه به نظرم نرسید از ماموریت موقوفش کردم. داکتر شفاخانه را چون نسبت به سال گذشته امسال کمتر معالجه مریض‌ها را نموده بود و راپورت‌هاییکه تعداد مریض‌ها در آن صحیح نبود و به متابعت مدیر دست‌خط کرده بود امر دادم که یک هفته تنخواه او را کسر نمایند.

نظر به اینکه در تحریر جواب دقت بکار برده نشده و حکم رسمی بصورت یادداشت به حاشیه همان مکتوب وارد تحریر شده مدیر مستقله طبیه را بقطع معاش سه‌روزه‌اش امر دادم.

- مدیر معارف قندهار را می‌شناسید که یک شخص درست و کارهای خوبی کرده اگرچه بعضی چیزهای جزوی از وی سر زده بود و یا به حقیقت آن نرسیده.... بهر تقدیر، چون خدماتش خوب و در امور عرفانی قندهار کوشش ورزیده بود و در تفتیش هم چیزی از او دیده نتوانستم برای خود مدیر معارف نشان ستور درجه دوم و به دو نفر سرمعلم درجه سوم ستور و برای شش نفر معلمین دیگر سه ماهه تنخواه بصورت بخشش داده شد.

- تمام هئیت اداره گمرک کارهای خود را بکمال فعالیت ایفا داشته در امور مؤظفۀ خویش اندک سستی و تنبلی بخود راه نداده بودند، نسبت به سالهای گذشته چون محصول شش ماهه او از روی تخمین سنجیده شد، چیزی افزونی و زیادت را نشان میداد، بنابراین برای مدیر گمرک آنجا نشان درجه اول ستور و برای سرکاتب او که وی نیز درین خدمت با وی شریک است نشان حسن خدمت داده شد، اما درین خصوص از مدیر گمرک کابل اظهار مسرت و تشکر می‌کنم. که کارهای گمرکی آنجا را بسیار خوب تنظیم و ترتیب داده یک اساس بسیار خوبی برای شان گزارده، مکافات او را نیز از قندهار خبر دادم که برایش در کابل داده شود. میدانید که مجازات و مکافات قندهار را چرا زود زود در معرض اجرا آوردم، تا کسانی که در کارهای شان نقص و ضرری باشد بصورت فوری در اصلاح آن بکوشند.

- چیزیکه یک ملت را به نظر دوست و دشمن به وقار و صاحب اعتبار نشان میدهد همین علم است چیزی که حقیقتاً یک ملت را باترقی می‌سازد علم است.

ازین رهگذر ترقی خواهی و معارف‌پروری تجار قندهار بر سوداگرهای کابل گوی سبقت را ربوده‌اند و موجبات محبت و خلوصیت مرا به خود بیشتر جلب کرد که باوجود کم‌بضاعتی و بی‌ثروتی که در اعلی‌ترین دوکانهای شان بیشتر از پنج هزار روپیه مال دیده نمی‌شود و حتی از بسیار اسباب کارآمد دکانهای اعلی آنها علی‌العموم خالی میباشند، بدون یک گفت و شنود و مذاکره به محض اظهار فیصد یک روپیه بر محصولاتشان اعانه معارف را قبولدار شدند و تاجرهای کابل باوجود این وسعت تجارت و کثرت ثروت تا حال برای ترقی معارف و ازدیاد امور عرفانی مملکت خویش هیچ یک اقدام شایانی نه کرده‌اند! باید تجارت کابل معارف خود را دوست داشته باشند و برای اعانه امور عرفانی خود کم از کم به اندازه قندهاری‌های بی‌بضاعت ابراز همت نمایند، زیرا که هرچیزی گم‌شدنی و زوال می‌پذیرد، تنها چیزیکه باقی می‌ماند و هیچ اندیشه گم‌شدن و بدزدی رفتن و نقصان را ندارد همین علم است و عرفان چیزیکه برای

سعادت دینی و دنیوی بکار می‌افتد علم است، چیزیکه یک ملت را به نظر دوست و دشمن به وقار و صاحب اعتبار نشان می‌دهد همین علم است چیزی که حقیقتاً یک ملت را با ترقی می‌سازد علم است.

- اگرچه قوماندان موجوده کوتوالی در فراهم آوردن امنیت و انضباط آنجا کاری نه نموده، و این اختیارات کافی را که نظامات برای او درین مورد داده است به اصول مطلوب در معرض اجرا نیاورده و هم دفاتر اوراق او بسیار بی‌نظم و بی‌ربط بود، اما چون نو مقرر شده بود و کارهای کوتوالی از سابق همچنین درهم و پریشان افتاده بود از شخص او خیانتی به مشاهده‌ام نه پیوست محض تنبیه یک رتبه منصب او تنزیل کرده شد.

- قاضی مرافعه یک شخص بسیار چالاک، زبان باز، بدافعال و مفسد بود هر قدر که سعی می‌شد که تحت کدام مواد جزائه بیاید. مدافعه شرعی و قانونی میکرد شخص را وصی مقرر داشته بود. خلص اینکه اینطور یک قاضی مفسد اسباب‌ساز فتنه‌انگیز کم دیده شده است. مفتشین و رفقای ما برین قانون‌دانی که او را سوءاستعمال میکرد بسیار افسوس میکردند، بهر تقدیر. چون شخص مشهور بالفساد و کارهای وی تماماً در زاویه تعطیل مانده بود و در معامله سمت جنوبی مبلغی را از حکومت برای جمع‌آوری نفر گرفته، اما پیسه را به ضروریات خود صرف و نفر هم نفرستاده بود و یک زمین سرکاری را به غبن فاحش خریداری نموده و حاصلات آن را می‌خورد و پیسه آنرا نه‌رسانیده به اشخاص شیر و فسادپیشه سروکار داشت، او را نه تنها از قضا موقوف کردم بلکه امر دادم که وصایت او فسخ شود و پول دولت از وی با جریمه گرفته و زمین سرکاری به همراه حاصل مالیه از او مسترد گردد و خودش محبوساً به کابل آورده شود.

خوشی را که عموم اهالی در وقت موقوفی این قاضی بدبخت اظهار کردند بیان آن درین جا ممکن نیست. حتی از غلغله و دعاگویی و خوشحالی عموم تقریباً چند دقیقه من بیان خودم را قطع کردم، وقتیکه سپاهیان او را از میدان کشیدند و نفری تا یکدم سکوت کردند من به واسطه از سر گرفتن بیان خود، اهالی را ساکت کردم علاوه در یادداشت خود نوشتم که در ریاست شورا اینچنین یک قانونی را وضع کنند که آتیباً هیچ یک قاضی وصی شده نمی‌تواند اگر از سابق وصی شده باشد باید از وصایت خود را فارغ کند و الی قاضی نشود.

- مستوفی سابق که حالا وفات کرده کارهای خوبی نکرده‌است، تعجب دارم که نایب‌الحکومه چرا به پسران او یک تصدیق خدمت و صداقت‌کاری را داده است، امر کردم که تصدیق او را در دایره تحریراتم خواسته پاره کند و نایب‌الحکومه را ملامت کردم که چطور به فرزندان شخص تصدیق داده که پدرشان هیچ یک خدمتی درستی نکرده، بلکه بالعکس همه کارها را درهم و برهم و خراب نموده است. آتیباً نباید که نایب‌الحکومه‌ها و حکام این چنین تصدیق را به کسی بغیر از علم و اطلاع بر خدمت و صداقت او بدهد زیرا در آن صورت معامله بجایی میکشد که صاحب تصدیق دست بدامن من میزند و مجبور میگردد که ضرور برای او نوازش و دلدهی بکنم.

- اینقدر اجمالاً میگویم خرابی‌هایی که در حریبه فندهار از دست عبدالقیوم خان لوامشر بعمل آمده یک نفر مهمتر درباره حیوانات و مواشی متعلقه خود هم روادار نمی‌شود، نسبت به دفاتر و امور تحریریه او یک دفتر خاصه‌داری بانتهای درجه خوبتر و بهتر گفته می‌شود.

- برای اهالی داناندم که حکومت من برای قومیت و شخصیت اعتباری نیست، هر کسیکه می‌آید بیاید و بشرط اهلیت و لیاقت کار کند.

علاوه بر این نایب‌الحکومه را در موضوع کدام یک مسئله شخصی خویش پیشروی مجلس مشوره نیز تهدید کرده گفته بود که یا فلان فیصله را بر طبق خواهش من بنما و الی تا حال آن عناد و خصومت را که با تو خفیفه داشتم، بصورت علنی در معرض اجرا خواهم گذارد. لذا نظر بدین خرابی و بی‌انتظامی که از وی در امور حربی ملاحظه شد و از این حرف نفوذی که ازو بحکومت آن به تصدیق رسید آخرین درجه مجازات ماده را که هم به زیر آن می‌آمد بر وی اجرا کرده، امر دادم که الی چهار سال حبس شود. اگرچه از زیر مجازات آمدن عبدالقیوم خان لوامشر که یکی از رفقای مکتب ما بود، قدری متاثر شده‌ام اما خدا را شکر میکنم که به مقابل خرابی او یک نفر است.

- برای اهالی داناندم که حکومت من برای قومیت و شخصیت اعتباری نیست، هر کسیکه می‌آید بیاید و بشرط اهلیت و لیاقت کار کند. خودم در عقب پیر و جوان نمی‌گردم، فقط آرزوی من اینست که باید علاقه‌دارهای شما جوان باشند تا به سلسله مراتب در وقت پیری که صاحب فکر و تجربه می‌باشند به نایب‌الحکومگی و دیگر کارهای بزرگ برسند. اگر من پیرها را علاقدار مقرر کنم، پسر باید که یک پیر شصت ساله را بعد از اینکه سی و شش سال در علاقداری‌ها و حکومت‌های چهارگانه چهار سال کار کند در سن نودوشش سالگی که از فکر و عقل رفته می‌باشد نایب‌الحکومه مقرر کنم می‌دانید که این توده استخوان چطور کار خواهند توانست.

- از غزنی بسیار وخت روان شدم تا به کابل وقتی برسم که مردم هنوز از خانه و جای خود حرکت کرده نباشند و برای شان از این آمدن من تکلیف نرسد.

وقتیکه من از قندهار در غزنی رسیدم به واسطه تلفون خبر شدم که برای پذیرایی من در کابل ترتیبات کرده‌اند، اگرچه من آنها را ازین مسئله مانع شدم، بازهم از غزنی بسیار وخت روان شدم تا به کابل وقتی برسم که مردم هنوز از خانه و جای خود حرکت کرده نباشند و برای شان از این آمدن من تکلیف نرسد ازین حسیات شما که برای پذیرایی من ترتیبات گرفته بودید، تشکر میکنم. اما نمی‌خواهم که در هر وقت که من از یکجا به دیگر جای حرکت کنم اهالی کابل مکلف به ترتیبات و پذیرایی‌های من شوند، البته فرصت تکلیفات و پذیرایی‌های شاندارهم من چنانچه باربار گفته‌ام آن وقت خواهد بود که برای افغانستان یک خدمتی مهمی را انجام بدهم."



نوشته از ممتز سفی صمیم، عضو رهبری انجمن مقوقدانان افغان در اروپا

مکانیزم ساختاری در نظام سیاسی استوار بر قوانین عدالت محور رعایت حقوق مدنی نمایانگر حکومت داری نوین است.



درین مختصر من بر محتوای نظامهای سیاسی که حقوق و قانون در زمره پایه اساسی آن قرار داشته باشد تأکید می نمایم:

در هر نقطه از جغرافیای جهان نظام سیاسی و حکومت کارا که ارکان و عناصر بنیادی آن موافق با روحیه حقوق بشر در اسناد و وثایق ملی بویژه قانون اساسی که با اراده و خواست مردم بنیاد و تضمین اجرا داشته باشد می تواند معیار سنجش جامعه قانونمند و حیات جامعه مدنی و جامعه متحرک در مسیر عدالت اجتماعی شناخته شود.

بر باور من اصل حق و حقوق و چگونگی رعایت و تنظیم آن در مندرجات و محتوای یک مجموعه اسناد و وثایق معتبر که از آن بنام قانون یاد می کنیم بر مبنای خواست و پذیرش مردم من حیث اسناد حقوقی در اساس و اصول یک نظام سیاسی اگر کهنه بوده و یا نو بگونه صادقانه و با نیت و مرام سالم ریشه داشته باشد می تواند محور سنجش اهداف نظام قرار گرفته و گویای حکومت قانون مدار و حقوق پسند باشد، مگر فراموش نمی کنیم که تأکید این اصول بیشتر بر قوانین اساسی که حقوق بطور عام و صادقانه در مندرجات آن شامل و برای اتصال و رسیدن بر عدالت اجتماعی بنا یافته باشد مصداق دارد.

زمانیکه صداقت متنی در قوانین اساسی قید میگردد منظور آن است: هر قانون اساسی ای که برای حفظ قدرت و منافع نظام سیاسی، در تخلف با اراده و خواست مردم، حقوق بشر و حقوق جامعه و افراد آن تسوید و نافذ گردد مورد قبول عدالت نخواهد بود.

زمانیکه حقوق بشر و حقوق انسان به عنوان جوهر اصیل در قوانین نافذ طور محسوس و عینی بمنظور اصل اتصال بر عدالت اجتماعی و رفاه جامعه در چارچوب یک نظام حقوقی و کیفری جاه داده نشود و تطبیق آن تضمین نگردد و کار و عمل آن طور عینی و مستند از طرف حکومت بر سر اقتدار مشاهده نگردد باور بر صداقت آن کار مشکل است.

تیوری های چکیده مغز انسان در ارتباط به چگونگی های مکانیزم نظام سیاسی و تأمین عدالت در ساحات مختلف جامعه و در نهایت چگونگی رسیدن و تقرب به عدالت اجتماعی مرز ندارد، همانطوریکه نظریات مختلف بگونه گسترده طور نوشتاری و گفتاری ادامه دارد توقف و انتهای حساب شده هم در آن دیده نمیشود.

ولی یک تصوردقیق را نمیتوان رد کرد که همه نظام های سیاسی مختلف جهان با ماهیت های گوناگون که مورد استفاده قرار دارند هیچ نظامی را خالی از عناصر حقوق و قانون که برای تأمین عدالت و برابری و حفاظت جامعه و افراد آن عنوان شده باشد سراغ نخواهیم داشت.

بر باور من: زمانیکه ازهرنظام سیاسی، حکومت برسراقتدار، جامعه مدنی، احزاب سیاسی و امثالهم در باره اهداف غایی و مرام نهایی شان پرسشی به عمل آید زیاد تر روی این نکات تأکید می کنند که: تأمین حقوق جامعه و مردم، حاکمیت قانون، گسترش امنیت فردی و جمعی، رسیدن به عدالت اجتماعی و.و. و را در نظر و هدف قرار داده اند. زیرا بجزاین پاسخ. جواب دیگری لزوم وجود ندارد، واقعیت امر این است؛ درهر نظام سیاسی و یا نهادهیکه این اهداف و مرام توأم با رعایت حقوق و قانون در آن محور قرار نداشته باشد مورد پذیرش جامعه قرار نمی گیرد.

و چنانیکه عملن مشاهده میشود هیچ ساختارونظام سیاسی در جهان وجود نخواهد داشت که در کنار سایر قواعد و پایه های اساسی نظام از اتکا به آنچه متذکر شدیم در راستای منافع اجتماعی انکار و رزند و یا مخالف حقوق بشر و حقوق اساسی افراد جامعه و عدالت اجتماعی قرار گیرند.

ببینید: فشرده مطالب اگر چنین خلاصه شود: قاعده حیات سیاسی نظام های مطرح در جهان مشروط بر رعایت حقوق بطورعام اعم از حقوق بشر، تدوین قانون اساسی با بنیاد اراده مردم و منافع جامعه، رعایت اساسات جامعه مدنی، تسجیل و تطبیق احکام قوانین کیفری و مدنی در راه سلامت جامعه و امنیت فردی و جمعی و سایر عناصر مکمل منافع مردم که در نهایت انتخاب اتصال بر عدالت اجتماعی و سعادت مردم مطرح باشد تحقق یافته می تواند مگر شرط پیروزی درین راستا نیت منزه و صداقت عمل است و بس.

پس کنون محتوای متن یاد شده را می توانیم در چند شماره بگونه تخلص بشماریم و تصویری برای خویش ایجاد کنیم که اگر حکومت بر سراقصدار صادقانه و موافق بر آن عمل نمایند می توانند باور جمعی را کسب و موفق به کار خویش باشند:

۱. حقوق بشر و حقوق اساسی افراد جامعه منحصی محور اصلی در اسنادیکه تذکر داده شد (قوانین) بگونه عدالت محور و قانونمند درج و تسجیل شود.

۲. همه حقوق انسان و جامعه انسانی با پذیرش اصالت حقوق و قدامت آن منحصی منبع اصلی و سایر منابع مشروع که تبارز دهنده اراده مردم و حقوق آنها باشد در قانون اساسی و سایر قوانین که در آن هسته اصلی عدالت واقعی قرار گیرد درج و انعکاس یابد.

۳. قانون اساسی منحصی سند حقوقی و وثیقه ملی که بر مبنای خواست و رضائیت مردم تدوین و بنا می یابد مورد حمایت صادقانه قرار گیرد.

۴. تطبیق قانون اساسی و سایر قوانین منحصی وظیفه مهم تضمین گردیده و طوری عملی گردد که محسوس و دیدنی باشد.

۵. روند تحقق تقرب بر عدالت اجتماعی درین راستا بگونه برجسته و شفاف دیده شود.

۶. سایر اصول و اساسات که من نتوانسته ام آن ها را در قید شماره های اضافی تذکر دهم.

ما تا اینجا چگونگی یک نظام و ساختار سیاسی را استوار بر حقوق و قوانین عدالت محور برجسته ساختیم. ولی بر پاسخ سوال های زیرین که مرجع باور و اعتماد مردم قرار گیرد نپرداخته ایم؟ پرسشهای

مطروحه و پاسخ آن ها را در شرح عنوان پایین لطفن بخوانید:

حاکمیت قانون و تأمین حقوق؛ اساس باورمردم دایربرصدافت نظام های سیاسی است:

اکنون با توجه به آنچه عرضه نمودم این موضوعات بسیار مهرم می تواند قابل دقت و پُرسش باشد؟
 ۱. تبارز نظام سیاسی با بیان اهداف و مرام معینه ظاهری آن با ادعای ایجاد حکومت قانون و جامعه مدنی مبتنی بر قوانین دست داشته و یا تنها نفاذ قوانین بدون تطبیق و اجرا مورد باور مردم وموجب اعتبارنظام شده می تواند؟

۲. صرف موجودیت وانفاذ قوانین با ادعای عدالت محور بودن بدون اجرا و تطبیق می تواند جوابگوی نیاز مردم در راه تأمین حقوق، رفاه و امنیت و ایجاد جامعه مدنی و سلامت جامعه گردد؟
 ۳. تنها تلویز و ملون سازی نظام با ألوان مختلف به هرمنظوریکه صورت گیرد کافی و پذیرفتنیست؟
 ۴. انتشار و تذکراههداف با محور قرار دادن عدالت و مردم دوستی قبل ازعمل قابل باور است؟
 و سایر سوالات همگون که تسجیل و ارائه اسناد و اقامه نظر و بیان را بدون عمل و اثبات نپذیرند و خواهان عمل و کار طور ملموس و مشهود باشند.

حال کدام پاسخ می تواند جوابگوی این پرسشها مبنی بر اعتماد و باور مردم بر اعمال حکومت سیاسی و کارکرد های حکومت داری مثبت آنها گردد؟
 من میخواهم جهات مثبت این سوالات مطروحه و نتایج پرسشها را که ریشه در صداقت و اعتماد ، تحقق ادای حقوق و تطبیق بلا انحراف قوانین داشته باشد با یک دید مثبت ارزیابی و از آن نتایج بدست آرم:

ببینید: اگر قبول کنیم که مکانیزم کار حکومت در یک نظام سیاسی با بنیاد محکمی از صداقت و ایماننداری استوار برعمل در تطبیق قانون اساسی وایجاد حاکمیت قانون مدنی و کیفری، ایفای حقوق مردم و در مجموع رعایت اساسات یک حکومت داری خوب که دراین متن از آن تذکره عمل می آیدآغاز گردد رسیدن به اهداف یاد شده غیرممکن نیست وچنین رویکردی می تواند جوابگوی پرسشهای مطروحه گردد.

اکنون بهتر است اندکی بالای حکومت وحکومت داری خوب مکئی نماییم:
 حکومت و حکومت داری نوین:

تبیین حکومت داری خوب را با توجه به آنچه نوشتیم در مکانیزم یک نظام سیاسی با مؤجز این کلمات وجملات می توان خلاصه ساخت: اگرحکومت یا حکومت وظایف معینه قانونی را با سایر وظایف حکومت داری طور منصفانه و شفاف که عاری از فساد باشد اجرا وانواع تبعیض (جنسیتی، قومی ، لسانی و.و.) را درچار چوب هدایات قوانین نافذ نابود ودر مقابل خواسته های مشروع مردم پاسخگو، وبرای رفع نیاز مندی های مردم کوشا و.و. . ودر نهایت مطابق نقاط تأکیدى برنامه توسعهی ملل متحد (UNDP) که درآن قانون مداری، شفافیت، مسئولیت مالی، پاسخ گوئی، توجه به خرد جمعی، مؤثریت کاری ودیگر نکات مهم نشانی شده است عمل شود حکومت داری خوب خوانده می شود.

جامعه شاهد آنست زمانیکه نوعیت نظامهای سیاسی با هرعلت و انگیزه ای تغییرو حکومت با ساختار سیاسی آن تعویض گردد و قانون اساسی و سایر قوانین بطورعام و بویژه قوانین کیفری و مدنی برحکومت جدید میراث رسد، درینصورت برخورد حکومت جدید با نظرداشت موجودیت قوانین نافذ جامعه چه می تواند باشد؟

زیاد تردیده شده است که نظام های سیاسی جدید بعد ازبه قدرت رسیدن قانون اساسی موروثی را بنام قانون اساسی دوران خویش تجدید و یا محتویات آن را با ایزاد و اضافات تغییر می دهند و یا هم بطور مکمل با در نظر داشت اهداف نظام سیاسی خویش قانون جدیدی می سازند.

مطلب اصلی درینجا ارزیابی فعالیت و رویکرد های حکومت جدید در راستای تطبیق قوانین، رعایت حقوق بشر، حقوق اساسی افراد جامعه باز نگهداشتن دروازه های فعالیت جامعه مدنی بمنظور رفاه، امنیت و سلامت جامعه که نمایانگر حکومت داری خوب است می باشد.

و بدون تردید درین عرصه کارو فعالیت حکومت مطابق عرایضیکه در صدر این نوشته کرده ام به نیت و اهداف آن ها ارتباط می گیرد که ازین بستر مساعد با موجودیت یک چارچوب ساختاری درون دولت، حکومت و قوانین و حقوق مسجل در مندرجات قوانین و.و.و برای خوشبختی جامعه و مردم چگونه استفاده به عمل می آید؟.

حکومت اگر در میزان یک حکومت داری خوب همانطوریکه در بالا متذکر شدیم همه شرایط و اساسات آن را قبول و عملی سازند از میهن و وطن مدینه فاضله ساخته شده. مردم آرام و جامعه با کمال میل رشد می کند.

ولی اگر نظام سیاسی و حکومتات برسر اقتدار با مرام سؤ و خلاف همه نورمهای قبول شده جهانی در تضاد با شرایط و قواعد حکومت داری معمول. قانون و حاکمیت قانون، رعایت حقوق فرد و جامعه را نادیده گیرد و بی قانونی بر جامعه حاکم و زور حکومت کند.

چنین حکومتی در مملکت دوزخ روی زمین ایجاد و نابودی جامعه و مردم را سازمان می دهد که امان از چنین حکومتی باد. با حرمت سخی صمیم.



نوشته از ممتزم عنایت نبیل بارکزی مقوقدان و دیلومات سابقه دار افغانستان

مذاکرات صلح دوحه و جهات حقوقی آن



مذاکرات صلح حکومت افغانستان با طالبان در دوحه پایتخت کشور قطر که قدمهای اول آن در زمان زمامداری حامد کرزی و رئیس جمهور اوباما براداشته شده بود، بناریخ 12 سپتمبر 2020 بشکل رسمی آن تحت عنوان دیالوگ یا مذاکرات بین الافغانی آغاز گردید.

اینکه حکومت افغانستان چرا مجبور شد با یک گروه شورشی که هنگام سقوط حاکمیت طالبان اصلا نام و نشانی از آنها وجود نداشت، نوزده سال بعد از کنار رفتن آنها از قدرت، به مذاکره بنشیند، بنظر تیوری پردازان عرصه "صلح و جنگ" یک امر غیر عادی ای نیست. این دانشمندان معتقد اند که اگر حکومتی نتوانست حرکات گروه های شورشی را در نطفه خنثی نماید و این گروه ها توانستند برای مدتی ضربات نیروهای حکومتی را که با آنها در جنگ اند، تحمل کرده و به مقاومت ادامه دهند، در جریان مقاومت نیرومند تر شده و بالاخره قدرت شان به پیمانانه ای بیشتر میگردد، که در نهایت امر دولتها مجبور میشوند با آنها به مذاکره بنشینند. که این نظر در مورد طالبان کاملا صدق مینماید. یعنی اینکه طالبان بعد پایان یافتن سلطه شان در افغانستان توسط امریکا و متحدینش کاملا مضمحل شده بودند و در پلان وپالیسی های افغانستان و متحدین امریکایی شان و ناتو در نظر گرفته نشده و حتی محسوس هم نبودند. اما صرف چهارسال بعد از ناپدید شدن از صحنه، دوباره بشکل گروهی کوچکی ظهور نموده و آهسته، آهسته بنا بر ضعف حاکمیت قانون، حکومتداری ناسالم، زور گوی و حق تلفی توسط قوماندانان جهادی، بخصو قوماندانان جمعیت اسلامی که از قدرت زیادی در سالهای زمامداری حامد کرزی برخوردار بودند، کشت و زرع و قاچاق تریاک و قاچاق سلاح واز همه مهمتر حمایت وسیع و همه جانبه سازمان استخباراتی پاکستان، آی.اس. آی، اردوو حکومت پاکستان توانائی و قدرت زیاد نظامی و اقتصادی کسب نموده به یک تهدید جدی برای افغانستان و متحدینش تبدیل گردیدند.

همچنان نیروهای امنیتی افغانستان که با بقدرت رسیدن جمعیت اسلامی افغانستان در راس ربانی و مسعود منحل و سلاح های خفیف و ثقیل آن به پاکستان تسلیم داده شده بود، از سالهای 2002 عیسوی به بعد، آهسته، آهسته در حال تشکیل مجدد بودند، ازتعلیم و تربیه و مهارت های لازم مسلکی برخوردار نبوده و سلاح مناسبی که بتوانند طالبان را در میدان جنگ شکست دهند، در دست نداشتند، برطالبان غلبه نتوانستند. به همین ترتیب نیروهای امریکایی و ناتو، نیز، نتوانستند از طرق نظامی برطالبان فایق گردند. بعضی از کارشناسان که علیه مداخله نظامی امریکا و ناتو در افغانستان استند ادعا مینمایند، امریکا و ناتو، بخاطر پالیسی های درازمدت خودشان در منطقه، اصلا نخواستند طالبان را شکست داده

و از صحنه سیاسی افغانستان بطور همیشه ساقط نمایند، که البته این یک بحث کاملاً متفاوتی بوده و نمی شود آنرا به سادگی پذیرفت.

بهر صورت نتیجه آن شد که امریکا در 29 ماه فروری 2020 بدون مشوره و حتی اطلاع رسمی به حکومت افغانستان قراردادی در رابطه به خروج مرحله به مرحله نیروهایش از افغانستان به امضا رسانید. این قرارداد که هم از نظر شکل و هم از نظر محتوی یک قرارداد غیر ستندرد است، برعلاوه ای که در آینده برای افغانستان مشکلات را سبب خواهد شد، یکی از مهمترین نکات مورد اختلاف هیات مذاکره کننده حکومت افغانستان و طالبان نیز میباشد، که فعلاً طور موقت کنار گذاشته شده است، و معلوم نیست در مراحل بعدی مذاکرات، باز طالبان مراجعه به آنرا عنوان خواهند کرد یا نه؟

برای قانع ساختن حکومت افغانستان، امریکا در عین روز اعلامیه مشترکی را با حکومت افغانستان به نشر رسانید، که در آن از آتش بس و مشوره با حکومت افغانستان در مورد تقلیل تعداد نیروی نظامی در افغانستان، سخن رفته بود ولی متأسفانه رئیس جمهور امریکا بزودی آنرا نقض کرده، و بدون مشوره با حکومت افغانستان، متحد چندین ساله اش، و حتی بدون مشوره باناتو، طور یک جانبه اعلان تقلیل قوا و برگشت نیروهای امریکایی را قبل از عید مسیحیان (کرسمس) اعلان نمود، که بعد از باختن انتخابات به جو بایدن رقیب آنتنخاباتی اش، حالا در نظر دارد در 15 جنوری 2021 یعنی پنج روز قبل بر اینکه بایدن زمام امور را در امریکا در دست گیرد، قوای امریکایی در افغانستان را به 2500 تقلیل دهد.

بهر صورت مذاکرات بین الفغانی بتاريخ دوازده سپتمبر سال جاری عیسوی با مراسم خاصی آغاز گردید. اما از آنجائی که موقف طرفین هم روی مسایل پروسیجری هم محتوایی خیلی از هم دور بود، این مذاکرات به بنبست جدی مواجه شده و بیشتر از دو ماه را در برگرفت تا طرفین حاضر شوند روی اجندای مذاکرات به موافقه برسند. باید گفت تا امروز که روز بیست و نهم ماه نوامبر 2020 است، با وصف توافق روی مواد شامل اجندا، روی متن مقدمه توافق صورت نگرفته است، که قرار است موضوع در جلسه عمومی به بحث گرفته شده و روی آن توافق صورت گیرد. اینکه مذاکرات نتیجه مطلوب را ببار آورد یا خیر، زمان روشن خواهد کرد. زیرا هنوز هم مواضع طالبان و جانب حکومت در بسیاری از مسایل مبهم تفاوت زیادی دارد. امید است حوصله مندی جانب حکومت و تسهیل کننده مذاکرات (کشور میزبان) بتواند این فاصله هارا کمتر سازد. همچنان توقع می رود طالبان بادرک واقعیتهای کنونی جامعه افغانستان، از خواسته های غیر معقول، غیر عملی و در تناقض با نیاز زمان احتراز کرده و در روشنی شرایط امروزی حاکم در کشور و خواست مردم افغانستان که رسیدن به یک صلح باعزت، دوامدار و سراسری که در آن حقوق تمام شهروندان اعم از زن و مرد، پیر و جوان بدون هرگونه تبعیض، تضمین شده باشد تن در دهند.

اگرچه در بالا تذکر رفت که قرارداد امریکا با طالبان از نظر شکل و ماهیت یک قرارداد غیر ستندرد است، اما غیر قانونی نیست. یعنی پرنسپ های قبول شده حقوقی و حقوق بین المللی کشورها را از انعقاد قرارداد با طرفی که باوی در جنگ است، چه یک کشور باشد چه یک گروه شورشی، منع نمی نماید. اما از نظر سیاسی عقد این قرارداد کاملاً غیر مناسب میباشد، زیرا از یکطرف بی احترامی به یک حکومت دوست و متحد که به مساعدت امریکا به قدرت رسیده و تا اکنون امریکا از بزرگترین حامیان آن بوده و چند هزار جوان امریکایی در دفاع از این حکومت جان داده اند، میباشد - و از جانبی دادن مشروعیت به یک گروهی که امریکا و غرب زمانی آنها را تروریست و حامی تروریست ها میدانست بوده و به حیثیت حقوقی دولت افغانستان صدمه ای جدی ای بشمار می رود. لازم بود امریکا مذاکرات صلح را از طریق حکومت افغانستان با طالبان سرو سامان می داد، که معلوم نیست به چه دلیلی راه مذاکره مستقیم را با طالبان انتخاب کرد. اما شامل نبودن افغانستان در این قرارداد یک مفیدیت هم دارد، یعنی این قرارداد برای

حکومت افغانستان الزامیتی را ببار نمی آورد. تقاصای طالبان مبنی بر اینکه حکومت افغانستان مکلف به رعایت آن میدانند، در مغایرت کامل با اصول حقوقی و نورمهای قبول شده بین المللی است. ماده 34 "میثاق ویانا در مورد قانون معاهدات" بخش اصل عمده در مورد کشور سوم، مشعر است: "یک قرارداد نمیتواند حقوق یا وجیبه ای را برای کشور سومی بدون توافق آن بوجود آورد" و ماده سی و پنج آن تصریح میدارد که، یک قرارداد زمانی میتواند برای کشور سوم وجیبه ای ببار بیاورد که بصورت واضح در متن قرارداد تذکر رفته و کشور سوم آنرا پذیرفته باشد. و ماده سی و ششم در مورد کسب و حقوق و امتیازنیز عین حکم را دارد، یعنی موضوع به کشور سوم اطلاع داده شده و کشور سوم آنرا پذیرفته باشد، که حکومت افغانستان به پذیرش این قرارداد هیچگونه تعهدی ننموده، بلکه از آغاز مذاکرات امریکا و طالبان مخالفت خود را به آن رسماً ابراز داشته است. اینکه طالبان مدعی شده اند قرارداد آنها با امریکا اساس مذاکرات بین الافغانی است، مبنی حقوقی ندارد، زیرا حکومت افغانستان یکی از طرفین قرارداد نبوده و از طرف دیگر مذاکرات بین الافغانی قبل بر قرارداد امریکا و طالبان هم مورد بحث قرار داشته و نشست های هم صورت گرفته بود.

آنچه برای مردم افغانستان و آینده کشور اهمیت دارد، نتایج نهایی مذاکرات و توافق روی ساختار تشکیلاتی دولت، حقوق و وجایب شهروندان و ماهیت رژیم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آینده افغانستان میباشد. تا جاییکه دیده میشود هیاتی که از حکومت افغانستان نمایندگی مینماید بر اصل حاکمیت قانون اتکا نموده و از طالبان میخواهند قانون اساسی افغانستان را که در ماهیت خود یک سند مناسب برای کشور بوده در آن دموکراسی، حقوق سیاسی و مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همه شهر وندان بدون تبعیض قومی، لسانی، مذهبی، عقیدتی و منطقه ای تسجیل گردیده است، بپذیرند. در قانون اساسی به برابری همه شهر وندان که شامل زن و مرد میگردد، تاکید شده است. ماده بیست و دوم فصل دوم قانون اساسی افغانستان مشعر است " هر نوع تبعیض و تفاوت بین شهروندان افغانستان ممنوع است. شهروندان افغانستان مرد و زن در برابر قانون دارای حقوق مساوی اند". اما، ما میدانیم که طالبان، در حالیکه میگویند به حقوق زنان در مطابقت به شریعت موافق اند، در عمل به حقوق زنان احترام ندارند. برخورد زمان حاکمیت شان با زنان به همه معلوم است و از طرز صحبت های شان در این اواخر هم معلوم میشود تغییری زیادی در طرز دید شان نسبت به زنان نیامده است.

در پهلوی قانون اساسی، افغانستان عضویت یک تعداد میثاقهای عمده بین المللی از جمله مشاقهای بین المللی مدنی و سیاسی و میثاق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را دارد که حقوق وسیعی را به شهروندان تضمین نموده و همچنان افغانستان به میثاق بین الملل رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زن، الحاق نموده و به تطبیق تمام مواد آن تعهد سپاریده است. با توجه به پیشینه حکومتداری طالبان و صحبتهای فعلی شان به روشنی دیده میشود که طالبان با ارزشهای مندرج این میثاقها نظرمساعد و مثبت ندارند، که این امر مشکلی را در مذاکرات بوجود خواهد آورد. باید گفت که تشویش از ناحیه مخالفت طالبان تنها به مطالب فوق نبوده، بلکه آنها به بسیاری از ارزش های دموکراتیک موافق نیستند. طرز دید آنها و اینکه در رابطه به هر موضوع به شکل مبهم پاسخ داده و پیوسته اظهار میدارند، که ما حکومت سچه اسلامی را در کشور خواسته و میخواهیم اموزندگی روزمره مردم و کار کشوری بر مبنی شریعت، به پیشبرده شود، به ابهام موقوف حقوقی آنها در رابطه به حقوق شهروندان، می افزاید. یعنی احکام شریعت را در رابطه هیچ مطلب مشخص ننموده و بصورت بسیار مبهم در رابطه به قضایای مهمی که به حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور دارد، صحبت مینمایند. این تشویش ها بخصوص در روشنی اظهارات طالبان که مکرراً اظهار داشته اند، قانون اساسی افغانستان را قبول ندارند و خواهان تغییر بنیادی آن اند، بیشتر شده است. چون طالبان یک تصویر روشنی از یک جامعه مبتنی بر قانون که در اکثر کشورهای اسلامی مناسبات شهروندان را بایکدیگر و مناسبات دولت را با شهروندان سایر دول تنظیم

میکند، ندارند و همه چیز را بگفته خودشان در یک رژیم سچه اسلامی و شریعت خلاصه مینمایند، مذاکرات دوحه یک مذاکرات خیلی مغلق و رسیدن به توافق، اگرچه ناممکن نیست، امر نهایت دشواری خواهد بود. باید علاوه نمود، در حالیکه ماده سوم قانون اساسی افغانستان به صراحت اشعار میدارد که "هیچ قانونی در افغانستان نمیتواند منافی احکام و اساسات دین مبین اسلام باشد" معلوم نیست هدف طالبان از یک رژیم سچه اسلامی چه است؟ تا جائیکه دیده میشود مشکل اساسی طالبان در نحوه تفسیر و تعبیر احکام دین مبین اسلام است. زیرا آنها تفسیر احکام دینی را به شکل جزئی و به شیوه 1400 سال قبل مینمایند. مثلاً میگویند دست سارق را باید بصورت فزیک قطع نمود. که در شرایط کنونی کار معقولی نیست زیرا این نوع مجازات، سبب معیوب شدن سارق شده و وی به یک فرد باردوش فامیل و جامعه تبدیل میگردد. در حالیکه با سلب آزادی سارق هم میتوان دست وی را از دزدی قطع کرد. برای طالبان لازم است تا از روش بیشتر از 97 فیصد کشورهای اسلامی، که در تفسیر و وضع قوانین شان، نیازها و شرایط زمان را مدنظر میگیرند، استفاده برده و با در نظر داشت شرایط قرن بیست و یکم در قبال موضوعات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، موقف مناسب اتخاذ نمایند، تا به مخالفت مردم مواجه نشوند.

لازم به یاد آوری است که در کنفرانس اخیر کشورهای دونرو سازمانهای بین المللی برای انکشاف افغانستان که از 22 الی 24 نوامبر 2020 در شهر ژنیوکوشور سویس، منعقد گردید تمام اشتراک کنندگان، حتی حکومت پاکستان که همواره از طالبان حمایت نموده است، با صراحت و جدیت حمایت شان را ازحاکمیت قانون در افغانستان اعلام داشته و تاکید نمودند که در هر حکومت آینده افغانستان دست آوردهای دودهده اخیر مانند آزادی بیان، آزادی اجتماعات، حقوق بشر بشمول حقوق زنان و حقوق اقلیت ها، جامعه مدنی، نهاد های دموکراتیک و سایر دست آوردها باید حفظ و حقوق شهر وندان تضمین و رعایت گردد. طالبان باید اعلان این حمایت وسیع و همه جانبه را بحیث یک هوشدار پذیرفته و و بدانند که اکنون دهه نود نیست و شرایط داخلی و بین المللی برای شان اجازه نمی دهد که یکبار دیگر بتوانند بزور تفنگ، و زجر و شکنجه، خود و نظریات غیر قابل قبول شانرا بر مردم تحمیل نمایند. اما برای رسیدن به توافق دوجانبه، لازم است هیات مذاکره کننده دولت و حکومت افغانستان نیز حاضر شوند نظریات معقول و عملی طالبان را در مورد تغیر بعضی از قوانین و عده ای از مواد قانون اساسی، بپذیرند. همچنان امید است، کشور میزبان که نقش تسهیل کننده را دارد، بتواند طرفین را در رسیدن به یک توافق عادلانه به سود صلح و ثبات دایمی در افغانستان، صلحی که حقوق تمام اتباع کشور در آن تضمین شده باشد، مساعدت نماید.



نوشته ممتزمه عقیفه آزاد زوی ، معاون انجمن مقوقدانان افغان در اروپا

حقوق و جایگاه زنان در جامعه



برای درك بهتر ، اینکه بدانیم زنان در هر جامعه و اجتماع از چه جایگاه برخوردار اند ، باید نخست به نوع دیدگاه ، ان جامعه نسبت به زنان توجه ویژه داشته باشیم. که ایا در ان جامعه زن به با شخصیت خود به اجتماع وارد شده است ویا با جسمیتش ؟ و ایا زنان از حمایت های حقوقی و قانونی برخوردار بوده اند ؟ در اینجا نگاه کوتاه به تاریخ میاندازیم.

تاریخ دوره های را پشت سر گذاشته که در ان ، زن ملك بشمار میرفت و قابل تملك بود. دوره ای که مردان برای زن اهلیت حقوقی قایل نبوده و با او همانند اموال خود رفتار میکردند به هرکس میخواستند قرض میدادند ، و از دسترنج او بهره میبردند ، اساس ملك انگاری زن ، نگاه فرودستی به او بوده است. پس از گذر از دوره ملکیتی ، زن توانست به اهلیت تمتع دست یابد و مانند مردان مالك شود اما باز هم نمیتوانست ملکیت تحت تصرف داشته باشد. و فقط شوهر ، پدر و برادر در ان تصمیم گیرنده بود . مراحل بعدی زنان دوران انقلاب صنعتی و حضور گسترده شان در کار و دریافت دستمزد کم در برابر کار مساوی با مردان شروع گردید.

حقوق زنان هرچند سابقه جنبش های حق طلبانه زنان و تلاش برای کسب حقوق مدنی و اجتماعی شان به اواخر قرن نهم و اوائل قرن بیستم بر میگردد که از کشور های توسعه یافته صنعتی آغاز شد ولی طی دهه های بعدی به تدریج بیک جنبش جهانی تبدیل شده است. در کشور ما نیز اولین بار یکصد و پنج سال قبل به تدوین قوانین پا گذاشت و نهضت دوره امانیه که با کسب استقلال و تدوین قانون اساسی آغاز شد ، نتوانست راه خود را بسوی توسعه پایدار کشور باز نماید اما باوجود این ، جنبش مزبور اثر مهم در حقوق افغانستان به یادگار گذاشت و زنان به آزادی های نسبی دست یافتند و اولین بنیاد نهضت زنان در همین دوره اساس گذاشته شد.

با ایجاد مکاتب دخترانه ، مساعد ساختن شرایط تحصیل در خارج از کشور ، کار در ادارات دولتی و ریفورم های مدرن اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی و سیاسی بوجود آمد. که بدبختانه با مداخلات عوامل خارجی ، کم تجربگی و افراط گرایی ، اصلاحات ، سرانجام حرکت ترقی خواه افغانستان را عقیم ، جنبش

نو پای حقوق اساسی را متوقف گردید. اما از انجائیکه عدالت اجتماعی و رعایت حقوق زن و مرد در تمام جوامع بشری همواره مورد بحث و مناظره بوده و برای رسیدن به مدنیت ، یکسان سازی دیدگاه انسانی برای تامین و شناخت آزادی های فردی و نوع برخورد زن و مرد تلاش های روشنگرانه جریان داشته و دارد تساوی زمانی بوجود میاید که زنان و مردان بشکل مساوی دسترسی به وسایل ، فرصتها و امکانات و کنترل ان داشته باشند اخلاقیات و ارشهای انسانی و مدرن حکم میکند که زنان و مردان در جامعه از حقوق و امتیازات برابر خوردار بوده و با روحیه همدیگر پذیری در کنار هم بسر ببرند. از انجائیکه انسان از بدو تولد در مسیر تکامل جسمی عقلی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی در حرکت است. حقوق و جایگاه شان در عرصه خصوصی (خانواده) و عرصه های اجتماعی ، اقتصاد شناخته نشده است. ورود رو به افزایش زنان در مسوولیت های آموزشی ، فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه جدید ، ضرورت بازنگری و تجدید نظر در حقوق زنان و مردان به عنوان دو شهروند برابر در مقابل قانون را مورد سوال قرار میدهد .

سوال که مطرح میگردد اینکه آیا حقوق زنان مطابق به قانون اساسی بشکل عام و گسترده ، در کشور ما کاربرد دارد؟

در کشور ما پس از طالبان تلاش صورت گرفت برای زنان حمایت های حقوقی ایجاد شوند. اما مسئله اصلی همچنان اصلاح فرهنگ مرد سالار اصلاح قوانین و اجرائی شدن این قوانین میباشد و این در حال بود و است که موجودیت گروه های مثل طالبان و داعش زن ستیز نگرانی های زیادی نسبت به آینده دموکراسی و حقوق زنان در منطقه خلق کرده . و همچنان در بعد داخلی نیز مشکلات فراوان فرا روی زنان وجود دارد که تحدید جدی برای نقض حقوق زنان بشمار میروند. که مهمترین ان فرهنگ مرد سالاری ، ، اجرای قوانین و عدم حاکمیت قانون میباشد.

قسمیکه همه میدانند. حاکمیت قانون یکی از اصول مهم سیاسی و حقوقی است. یعنی این اصل به مفهوم برابری و مساوات در برابر قانون تعبیر شده است.

قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲ هجری شمسی که تقریباً گفته میتوانیم یکی از مدرن ترین قوانین در منطقه است به ارزشها و مطالبات تاریخی کنونی و آینده مردم افغانستان و همینطور واقعیت های اجتماعی ، فرهنگی جامعه توجه لازم صورت گرفته و از طرف دیگر به ارزشهای مدرن و ایجابات يك جامعه مطلوب و دموکراتیک و قابل قبول برای جهان امروز میباشد.

حقوق زنان به عنوان يك انسان ، شهروند و تبعه افغانستان در تمام ماده های قانون اساسی بشکل مساویانه و برابر ذکر شده به این معنی که در مورد تامین حقوق انسانی اتباع افغانستان از کلمات استفاده شده که باری معنای عام دارد و شامل هر دو جنسیت میشود. و در بعضی موارد حتی زنان به عنوان قشر آسیب پذیر و نیازمند حمایت های ویژه ، بصورت خاص تر مورد توجه قرار گرفته است. که از جمله میتوان از ماده ۲۲ قانون اساسی حق برابری و تساوی جنسیتی و انسانی بشکل برجسته و اساسی انعکاس یافته است. هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از مرد و زن در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی میباشدند. و همچنان مواد ۵۴ ، ۴۴ ، در مورد تعلیم و تربیه و حمایت ها از خانواده صراحت دارد.

و اما قابل تامل و تذکر میدانم اینکه، در چند سال اخیر حقوق زن یکی از موضوعاتی بوده که در کنار دموکراسی و حقوق بشر به صورت بسیار وسیع شعار داده شده است، در انجمن ها، محافل و بخصوص انهاییکه با تمویل نهاد های بین المللی برگزار شده کلمات را یاد آوری نموده اند و در هر قانون، لایحه و مقرر درج شده و همیشه از دست آورد های سخنرانی ها داشته اند که در ظاهر این موضوع محسوس بوده، حضور نمایندگان در لویه جرگه، حضور چند وزیر زن در کابینه و چند پست کلیدی دیگر و حتی تعیین اولین وزیر زن در کشور، اشتراک پنجاه در صدی زنان در انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، مثالهای اند که در این زمینه آورده میشود. با این اقدامات و یا پیشرفت ها تاثیر خاص در زندگی زنان افغان داشته و توانسته است آنان را در میان جامعه سنتی مرد سالار در بهرمندی از حقوق شان کمک کند. برای کسیکه حقوق زن را در چوکات رسمی دولت، انجوها و نهاد های سیاسی بررسی میکند شاید این اقدامات رضایت بخش باشد. اما اگر وضعیت زنان در بین جامعه و دورتر از پایتخت در گوشه و کنار و در ذهنیت مردم مورد ارزیابی و بررسی قرار گیرد هرگز نمیتوان جواب مثبت برای این سوال پیدا کرد.

حقیقت این است که تا کنون با همه جذابیتی که موضوع حقوق زن هم برای دولت و هم برای فعالین مدنی و جامعه جهانی و نهاد های حقوقی داشته اما کمترین اقدام موثر که در زندگی شخصی زنان و در بهبود حقوق زن در محیط خانواده موثر باشد صورت نگرفته است. و زیر شدن و یا ریس شدن تعدادی از زنان یا تسجیل ان در قانون اساسی در جامعه عمدتاً بیسواد هیچ تاثیر در احیای حقوق زن، و ایجاد فرصت های برابر انسانی برای آنان در پی نداشته است. و هرگز به درون خانواده که محیط اصلی زندگی يك زن است راه نیافته و از بار ستم و تبعیض که بر شانه های زنان سنگینی میکند نکاسته است. مشکلات فرا روی زنان در جامعه ما.

جامعه ما قبل از اینکه جامعه دینی باشد يك جامعه عنعنوی و متشکل از اقوام و قبایل مختلف است. بیشتر مردم بایند رسم و رواج های حاکم در این جامعه هستند و از خلاف سنت ها و عادات میترسند و هر آنچه که با عادات شان نزدیکی نداشته باشد، یا در مقابل اش می ایستند و یا هم انرا بمشکل قبول میکنند و حل قضایای شان توسط بزرگان قوم صورت میگرد در چنین جامعه موفق و جایگاه زن از قبل تعیین گردیده است. و اگر با يك دید کلی به وضعیت زن در افغانستان بنگریم نقش زن آنچه در قانون است تا مین نگردیده و صرف در کنار مرد جز فزیکي جامعه را تشکیل میدهد. زن در همه عرصه های زندگی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی سهم فعال ندارد. کشور ما از ان جمله کشور های است که در سالهای نزدیک قانون اساسی مدرن، جامع را با الهام از اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق و کنوانسون های بین المللی تصویب نموده است. که برابری مرد و زن در ان تضمین گردیده است. و اما بنابر سنت های خاص جامعه که بر طبق ان زن فقط برای خانه تربیت شده و مرد برای بیرون از خانه و از همان ابتدا پسر و دختر از هم متمایز میشوند و هر یک ارزش خاص میابند و این امر باعث میشود جامعه دوگانه افریده شود که در ان زن و مرد بودن با خصایل بسیار جدا شکل گرفته شود که نتیجه طبیعی ان دور ماندن از جامعه، خانه و عرصه های اجتماعی خواهد بود. و در نهایت به پیدایش دو انسان حاکم و محکوم منجر میشود. زنان در طی سالهای اخیر، شاهد شدت یافتن رفتار و نگرش و بینش مرد سالار در محیط های کاری بوده اند و یقین حاصل کرده اند که در این جامعه احراز مسوولیت ها از فنون مطلقه مردان است، انگیزه و متانت و خود خواهی وجود شان، اعتماد به نفس خود را از دست داده اند. و در واقع مردان و زنان بر این عقیده اند که بهتر است زنان خانه داری کنند. بناً توصیه برای زنان جامعه ما.

در نهایت باید گفت ، زنان پیش از هر چیزی نیازمند آگاهی و خود آگاهی است تا نخست با حقوق و جایگاه انسانی خود آشنا شوند. ، سپس با مبارزات جمعی و همه جانبه اهداف انسانی خود را تحقق بخشند. ازین رو تحصیل و کسب آگاهی ، برای زنان اهمیت حیاتی دارد آگاهی ، تنها زمینه ساز تغییر است و زنان باید برای افزایش و رشد آگاهی خود حریصانه و شبانه روزی بکوشند که راه نجات جز این نیست. چه اینکه زنان خود ندانند و نخواهند و نتوانند ، مردان و جامعه هرگز از منافع خود به نفع آنان نخواهند گذشت این يك واقعیت است هر چند تلخ.



نوشته و طبع مترجم پوهندوی دوکتور محمد سلیم مجاز دوکتور مقوق سابق استاد فاکولته مقوق پوهنتون کابل



پیشگفتار

دولت افغانستان در جریان هفته دوم ماه سپتامبر سال ۲۰۲۰ عیسوی یک هیئت مذاکره کننده ۲۱ نفری را به شهردوحه فرستاد تا با هیئت طالبان مذاکرات صلح را به پیش ببرند این هیئت وظیفه داشت طرح یک موافقتنامه صلح را با توافق مشترک طالبان نهایی بسازند و جهت امضای رهبران به مقامات رهبری خود بسپارند تا مقامات رهبری هر دو طرف آنرا به امضاء برسانند

جریان مذاکرات بالای طرح شیوه کار یا طرزالعمل توسط هیئت تماس مذاکره کنندگان به بسیار کندی به پیش میرفت که بالاخره به بنبست مواجه شدند. این بنبست هفته ها و ماه ها دوام کرد

یکی از دلایل عمده ایجاد بنبست این بود که هیئت های مذاکره کننده طالبان و دولت افغانستان، بصورت واضح، روشن و دقیق نمی فهمیدند که بالای چه مذاکره کنند. لازم بود تا مقامات دولتی افغانستان و رهبران طالبان بصورت قبلی یک مسوده توافقنامه صلح افغانستان و یک خاکه طرزالعمل را برای هیئت های خود تهیه میکردند و قبل از حرکت بطرف شهر دوحه به آنها می سپردند. حد اقل چهار چوب طرح یک توافقنامه را بصورت قبلی روی کاغذ طرح ریزی میکردند و یک یک کاپی آنرا به هر عضو هیئت خود میدادند تا با خود به قطر برده و بر مبنی آن مذاکرات را به پیش ببرند

هر دو طرف درین عرصه بکلی با غفلت واضح و روشن عمل کردند. حامیان هر دو طرف یعنی حکومت های پاکستان و ایالات متحده امریکا نیز، حقوق دانان و قانون گذاران خود راجهت همکاری و رهنمایی آنها تو ظیف نساختند تا همانگونه که در عرصه های نظامی به هردو طرف آموزش میدهند، درین عرصه حقوقی نیز آموزش بدهند. دست های اعضای هیئت های هردو طرف بکلی خالی بود و تا هنوز هم خالی است. با وجود آنکه اعضای هیئت های هردو طرف شخصیت های فهمیده و با دانش میباشند اما بصورت قبلی هیچ رهنمود از مرکز به آنها سپرده نشده است.

درچنین شرایط، این حقیر فقیر سراپا تقصیر، که در کالیفرنیا در ایالات متحده امریکا زندگی میکنم و کمی تحصیلات حقوقی در افغانستان و فرانسه دارم، چون در فاکولته حقوق کابل تدریس نموده ام سالها در

ارگانهای عدلی و قضایی، انجمن حقوق دانان و شورای قانون اساسی در افغانستان کار کرده ام، وظیفه وجدانی خود دانستم تا بمنظور سهمگیری حتی بسیار کوچک هم اگر مقدور باشد درتامین صلح در وطن عزیز ما، باید دین خود را به وطن عزیز ادا کنم. بنابراین با این سن و سال پیشرفته دست و پاچه را بر زدم و بالای یک مسوده طرح توافقنامه صلح که دولت افغانستان با تحریک اسلامی طالبان به امضاء برساند کارجدی را آغاز نمودم. من تا حد امکان تلاش میکردم تا این طرح با محتوی بیطرفانه تسوید شود. هم خواستهای دولت افغانستان دران گنجانده شوند و هم مطالبات تحریک طالبان.

من مطابق تجارب فرانسه و ایالات متحده امریکا در نگاپوی یک متن توافقنامه شبیهه خارجی یا وطنی بودم تا از استخوانبندی و چهار چوب آن استفاده شود. خوشبختانه آنرا یافتیم که عبارت است از متن «توافقنامه صلح دولت افغانستان و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار» این متن یک سند خوب است، من این توافقنامه را اساس کار خود قرار داده و کوشیدم تا با شرایط خاص کنونی و با ویژه گیهای تحریک طالبان توافق داده شود.

کار تسوید آغاز شد و با لاجره با تلاشهای خستگی ناپذیر این مسوده مقدماتی تکمیل گردید. نا گفته هویداست که تهیه کننده این مسوده، توقع ندارد که این طرح توسط طرفین منازعه افغانستان اساس مذاکرات قرار داده شود. توقع ما اینست که این طرح در پهلوی سایر منابع منحنی یکی از مواد خام، مورد استفاده قانون گذاران و اهل خبره هر دو طرف قرار گیرد.

چون این طرح تا حد امکان بصورت غیر جانبدارانه تسوید گردیده است شاید بسیار مطالب مندرج آن با کمی تغیر کلمات و جملات در طرح مشترک هر دو طرف گنجانیده شوند.

این طرح به بیست و هفت ماده و در پنج فصل بقرارتقسیم شده است:

فصل اول: اصول اساسی.

فصل دوم: تعهدات طرفین که به دو بخش تقسیم میشود:

بخش اول: تعهدات دولت جمهوری اسلامی افغانستان.

بخش دوم، تعهدات تحریک اسلامی طالبان.

فصل سوم تعدیل قانون اساسی و سایر قوانین زیربیط با توافقنامه صلح.

فصل چهارم دوره انتقال.

وفصل پنجم احکام نهایی.

با عرض حرمت بی پایان

دکتورمحمد سلیم مجاز

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول: اصول اساسی

ماده اول:

دولت جمهوری اسلامی افغانستان و تحریک اسلامی طابان با ایمان مستحکم و تزلزل ناپذیر به خداوند متعال و اعتقاد راسخ به دین مقدس اسلام، خود را به پیروی بلاقید و شرط از اصول والای این دین مکلف دانسته و آن را هدف خویش قرار می دهند.

ماده دوم:

دو طرف معتقدند که اصول و رهنمودهای دینی پایه اصلی تمامی قوانین و اجرائیات دولتی خواهد بود، همان گونه که ماده های دوم و سوم قانون اساسی کشور نیز بر آن تاکید دارد که «دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان دین مقدس اسلام بوده و در افغانستان هیچ قانونی نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد»

ماده سوم:

(۱) طرفین براین باورند که تمام مردم اعم از زن و مرد، بدون تبعیض و امتیاز در برابر قانون حق و مسوولیت مساوی و برابر دارند.
(۲) دولت واحد و یکپارچه افغانستان به تمام اقوام و مردم غیور این سرزمین تعلق داشته و حاکمیت ملی حق مسلم ملت می باشد که آن را بطور مستقیم و یا توسط نمایندگان منتخب خویش اعمال می نماید.

ماده چهارم:

هر دو طرف از خروج نیروهای نظامی خارجی براساس موافقتنامه ها برای تحکیم حاکمیت ملی و منافع کشور حمایت نموده و باور دارند که مردم افغانستان می توانند از طریق وحدت و همبستگی، بحران ناشی از جنگ را مهار و با تهدیدهای نوین متحدانه مقابله نمایند.

فصل دوم: تعهدات طرفین

بخش اول: تعهدات دولت جمهوری اسلامی افغانستان

ماده پنجم:

(۱) دولت جمهوری اسلامی افغانستان تضمین می کند که با امضای این موافقتنامه، در تماس با شورای امنیت سازمان ملل متحد و تمامی دول و نهادهای ذیربط، بخاطر قطع دایمی جنگ و برقراری صلح و

امنیت پایدار در افغانستان روند رفع تمام تحریم های را که در مورد تحریک اسلامی طالبان، رهبران، شخصیت های برجسته و اعضای آن وضع شده با ارایه تقاضای رسمی مبنی بر رفع تحریم ها آغاز نماید.

(۲) دولت افغانستان مکلف است تا در این راستا با استفاده از تمامی امکانات، تلاش های همه جانبه را بکار گیرد تا هر نوع تحریم برعلیه رهبران و اعضای تحریک اسلامی طالبان در اسرع وقت از میان برداشته شود.

ماده ششم:

دولت جمهوری اسلامی افغانستان همزمان با امضای این موافقتنامه رسماً اعلام می دارد که رهبر تحریک اسلامی طالبان و دیگر شخصیت های برجسته آن می توانند در شهر کابل یا هر محل دیگر افغانستان که خواسته باشند مطابق احکام قوانین نافذ این کشور بصورت آزادانه زندگی نمایند و دولت جمهوری اسلامی افغانستان خود را مکلف به تامین شرایط لازم و مساعد برای تحقق این شرایط می داند.

ماده هفتم:

دولت جمهوری اسلامی افغانستان متعهد می گردد که رسماً اعلام نماید که حق فعالیت سیاسی تحریک اسلامی طالبان را در تمامی ابعاد سیاسی و اجتماعی مطابق با قوانین جاری در کشور به رسمیت شناخته و در تحقق آن همکاری همه جانبه نموده و تحریک اسلامی طالبان می تواند در انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و ولایتی، شهری و شهرداری شرکت نموده و نامزد داشته باشد.

ماده هشتم:

(۱) دولت جمهوری اسلامی افغانستان متعهد می گردد تا در مشاوره با نهادهای سیاسی، مدنی و دولتی کشور زمینه را جهت اصلاح بیشتر روند انتخابات آماده ساخته و طرح های مشخص را در این زمینه جهت نظر خواهی از مردم و احزاب سیاسی ارائه کند.

(۲) دولت متعهد است تا زمینه را برای حضور تحریک اسلامی طالبان در روند اصلاحات نظام انتخاباتی فراهم سازد.

(۳) دولت مکلف است در مشاوره با احزاب مطرح سیاسی افغانستان و تمامی نهادهای ذیربط، نظام انتخاباتی تناسبی را در قوانین انتخابات افغانستان نهادینه بسازد. همچنین در ساختارهای انتخاباتی حضور تحریک اسلامی طالبان را درمطابقت با قانون، تامین کند.

ماده نهم:

رئیس جمهور اسلامی افغانستان طی فرمان خاص روز وارد شدن رهبر و سایر شخصیت های برجسته تحریک اسلامی طالبان را توسط برگزاری مراسم خاص صادر میکند تا بازگشت آنها به وطن، با اعزاز و احترام خاص صورت بگیرد.

ماده دهم:

رهبر تحریک اسلامی طالبان می تواند دو یا سه محل مناسب را برای اقامت خویش در افغانستان انتخاب نموده و دولت تدابیر لازم امنیتی و هزینه معین و معقول را به این مقصد فراهم می سازد.

ماده یازدهم:

(۱) دولت جمهوری اسلامی افغانستان مصونیت قضایی رهبر و اعضای تحریک اسلامی طالبان را در رابطه با فعالیت های سیاسی و نظامی گذشته با امضا و در مطابقت با این موافقتنامه و احکام قانون اساسی تضمین می نماید.

(۲) دولت اسلامی افغانستان متعهد می گردد تا زندانیان و اسرای تحریک اسلامی طالبان را که شامل لیست توافق شده بوده و مرتکب جرایم جنایی نشده باشند و دعوی حق الناس علیه آنها وجود نداشته باشد، از طریق کمیسیون علنی که بدین منظور تشکیل می گردد در اسرع وقت که بیشتر از سه ماه نباشد رها سازد.

(۳) تحریک اسلامی طالبان متعهد می گردد تا افراد رها شده تحریک اسلامی طالبان، به میدان جنگ علیه دولت جمهوری اسلامی افغانستان برنگشته ه و به هیچ گروه مسلح غیرقانونی و تروریستی نپیوندند.

(۴) نظارت بر روند حل و فصل هر نوع اختلاف در این رابطه به کمیسیون مشترک اجرایی سپرده می شود که توسط مقررره خاص تنظیم خواهد شد.

ماده دوازدهم:

بمنظورتأمین بهتر ثبات سیاسی و استحکام هر چه بیشتر دولت جمهوری اسلامی افغانستان و جهت ایجاد فضای اعتماد میان دولت و تحریک اسلامی طالبان، رهبری دولت جمهوری افغانستان متعهد می گردد که حضور رهبری تحریک اسلامی طالبان را در روند مشورتی برای تنظیم و تحقق سیاست های مهم دولتی و کشوری تأمین نماید.

ماده سیزدهم:

(۱) دولت جمهوری افغانستان مکلف است تا شرایط لازم را برای حضور و مشارکت تحریک اسلامی طالبان افغانستان در نهادهای دولتی مطابق با احکام قانون اساسی فراهم سازد.
(۲) چگونگی چهارچوب مناسب و قابل قبول برای تحقق این امر از طرف شورای عالی مصالحه در تفاهم با هیات تحریک اسلامی طالبان تنظیم و به مقام ریاست جمهوری پیشنهاد می گردد.

ماده چهاردهم:

دولت جمهوری اسلامی افغانستان متعهد می گردد طبق قانون، افراد و فرماندهان واجد شرایط تحریک اسلامی طالبان را که علاقمند به خدمت عسکری باشند جذب نیروهای دفاعی و امنیتی کشور نماید. همچنین جمهوری اسلامی افغانستان متعهد است تا زمینه ادغام قانونی، با عزت و پایداری آنها را در جامعه تامین نماید. چگونگی تحقق این ماده توسط مقررره خاص تنظیم می گردد.

ماده پانزدهم:

دوره انفصال آن عده از ماموران و افسران تحریک اسلامی طالبان که قبلا در اداره های دولتی خدمت نموده و انفصال از خدمت شده اند، در صورتیکه بتوانند اسناد قانونی ارایه نمایند طبق قانون دوره خدمت آنها محسوب شده و جذب مجدد آنها بر اساس شرایط قانونی صورت می گیرد.

ماده شانزدهم:

(۱) دولت جمهوری افغانستان متعهد می گردد تا برای حل مشکلات مهاجران افغانستان مقیم پاکستان و ایران و بازگشت داوطلبانه، با عزت و پایداریشان به وطن اقدامات همه جانبه را منجمله تهیه زمین برای سرپناه با امکانات لازم در کابل و سایر ولایت های کشور بعهده گیرد.
(۲) در این راستا دولت جمهوری افغانستان متعهد می گردد تا در گام نخست زمینه عملی عودت داوطلبانه خانواده های مهاجر را به کمک جامعه بین المللی هموار سازد.
(۳) دولت جمهوری افغانستان در جهت رسیدگی به بازماندگان شهدا و معلولان تحریک اسلامی طالبان مانند سایر شهدا و معلولان کشور اقدامات لازم را بعهده گیرد. چگونگی اعمال این برنامه توسط کمیسیون مشترک اجرایی طبق مقررره خاص تثبت و تنظیم خواهد شد.

ماده هفدهم:

سایر مسایل بازگشت شخصیت ها و منسوبان تحریک اسلامی طالبان که در خارج از کشور زندگی می نمایند با جزئیات بیشتر طبق مفردات این موافقتنامه و تنظیم مقررہ خاص صورت می گیرد.

بخش دوم، تعهدات تحریک اسلامی طالبان

ماده هجدهم:

- (۱) بعد از اعلام رسمی این موافقتنامه، تحریک اسلامی طالبان رسماً اعلام می نماید که بخاطر مصالح علیای کشور قطع دایمی جنگ و خشونت و تامین صلح پایدار بعنوان یک سازمان سیاسی مهم در کشور فعالیت نموده، قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را رعایت میکنند.
- (۲) دولت جمهوری اسلامی افغانستان و تحریک اسلامی طالبان تعهد میکنند تا آتش بس دایمی را که بعد از امضای این توافقنامه، مطابق مقررہ خاص تنظیم خواهد شد رعایت میکنند.
- (۳) در جریان برقراری آتش بس دایمی، تحریک اسلامی طالبان، هر نوع تحریکات نظامی اش را متوقف و تشکیلات نظامی خویش را منحل می سازد. کمیسیون مشترک اجرایی تدابیر لازم را برای تحقق این ماده مطابق مقررہ خاص فراهم می سازد.
- (۴) دولت جمهوری اسلامی افغانستان و تحریک اسلامی طالبان متعهد می گردند تا آن عده از اسرایی را که در قید اسارت هردو طرف بسر می برند با امضای این موافقتنامه طی مدت کمتر از سه ماه رها نمایند.
- (۵) دولت جمهوری افغانستان تدابیر لازم را برای تامین امنیت افراد رها شده از زندان که مربوط تحریک اسلامی طالبان می باشند بعهده می گیرد.
- (۶) تحریک اسلامی طالبان تعهد میکنند که اسرای آزاد شده آنها دوباره به میدان جنگ بازگشت نمی کنند.

ماده نوزدهم:

تحریک اسلامی طالبان متعهد است که بعد از امضای این توافقنامه اعلام نماید که هیچگونه رابطه با گروه های تروریستی و سازمان های مسلح غیرقانونی داخلی و خارجی برقرار ننموده و از آنها حمایت نمی کند.

ماده بیستم:

تحریک اسلامی طالبان خود را متعهد می داند تا بعنوان یک حزب سیاسی در امر دفاع و تامین امنیت پایدار در سراسر کشور با دولت جمهوری اسلامی افغانستان همکاری نموده و بعنوان یک حزب رسمی سیاسی دفاتر خود را در مرکز و ولایت ها فعال سازد.

ماده بیست و یکم:

تحریک اسلامی طالبان آمادگی کامل دارد تا با درک مسولیت های دینی و تاریخی اش در جهت تامین صلح و ثبات دایمی در افغانستان تلاش کند و در این راستا از تلاش های دولت جمهوری اسلامی افغانستان حمایت نماید.

فصل سوم تعدیل قانون اساسی و سایر قوانین زیربیط با توافقنامه صلح

ماده بیست و دوم:

دولت جمهوری اسلامی افغانستان تعهد میکند تا بمنظور رعایت بیشتر احکام دین مبین اسلام و تامین سهمگیری بهتر تحریک اسلامی طالبان در تمام مقامات اداره دولتی قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را تعدیل نماید. دولت جمهوری اسلامی افغانستان به این منظور اقدامات ذیل را انجام میدهد:

اول - ایجاد کمیسیون تعدیل قانون اساسی توسط فرمان رئیس جمهور در مدت کمتر از یکماه بعد از تاریخ امضای این توافقنامه.

دوم - ایجاد کمیسیون تعدیل در قوانین انتخاباتی افغانستان.

سوم - ایجاد کمیسیون تعدیل سایر قوانین زیربیط با توافقنامه صلح .

چهارم - در ترکیب کمیسیون های فوق به نمایندگان تحریک اسلامی طالبان و سایر احزاب پر وزنه افغانستان سهم منصفانه داده خواهد شد.

فصل چهارم دوره انتقال

ماده بیست سوم:

چون تعدیل قانون اساسی و سایر قوانین زیربیط با توافقنامه صلح زمانگیر میباشند و مهمتر از همه بعد از تعدیل این اسناد حقوقی لازمست انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری مطابق احکام تعدیلات نوین قانون اساسی و سایر قوانین صورت گیرند، بنابراین از تاریخ امضای این توافقنامه الی تاریخ اعلان نتایج انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری بنام دوره انتقال یاد میشود.

ماده بیست چهارم :

- (۱) طی مدت یکماه از تاریخ امضای این توافقنامه حکومت دوره انتقال ایجاد خواهد شد.
- (۲) چگونگی ترکیب و طرز فعالیت حکومت دوره انتقال توسط یک سند توافق خاص توسط نمایندگان نیروهای مطرح سیاسی افغانستان ، نمایندگان دولت اسلامی افغانستان و نمایندگان تحریک اسلامی طالبان در شهر دوحه یا یک شهرتاشکنند یا شهر بن تنظیم خواهد شد.
- (۳) این سند توافق و به امضای شرکت کنندگان خواهد رسید.

فصل پنجم احکام نهایی

ماده بیست و پنجم :

این موافقتنامه به عنوان سند معتبر رسمی بین دولت جمهوری اسلامی افغانستان و تحریک اسلامی طالبان با مدیریت و وساطت شورای عالی مصالحه ملی جمهوری اسلامی افغانستان از تاریخ امضای آن دارای اعتبار بوده و قابل اجرا می باشد. هر تغییری که بعد از امضای این سند توسط یکی از طرفین تقاضا می شود باید به شکل کتبی و بعد از موافقت هر دو طرف وارد این سند گردد.

ماده بیست و ششم :

(۱) به منظور نظارت از تحقق همه جانبه این موافقتنامه، هر دو طرف به ایجاد یک کمیسیون مشترک نظارت بر تطبیق این توافقنامه متشکل از نمایندگان با صلاحیت دو طرف تشکیل می گردد، موافقت می نمایند.

(۲) کمیسیون مشترک نظارت بر تطبیق این توافقنامه تحت نظر شورای عالی مصالحه ملی دولت جمهوری اسلامی افغانستان فعالیت های خود را انجام می دهد.

ماده بیست و هفتم :

این توافقنامه در پنج فصل و بیست و هفت ماده تنظیم شده است که بعد از امضای طرفین نافذ میگردد.

تهیه کننده این طرح
دکتور محمد سلیم مجاز
ترجمه متن از دری به پشتو - غفارگرامی

لطفاً نظریات تانرا با پیشنهادات اصلاحی تان به آدرس ایمیل ذیل بفرستید
mohsalim@gmail.com



نوشته از ممتزم محمد ولی ، مقوقدان ، نویسنده و تمیلگر سیاسی

صلح در پرتو قانون



حالا که صلح احتمالی ماده بحث دولت جمهوری افغانستان و گروه طالبان است سوال قانونی ساختن صلح و حاکمیت قانون بعد از برقراری صلح مطرح میگردد.

ازلحاظ ماهوی هر دو طرف به این سوال جواب جداگانه ارائه خواهند کرد .

جانب دولت بر مبنای قانون اساسی میتواند کرکتر صلح را تعریف نماید چون خود را ارگان دارای حاکمیت بر خاسته از قانون میداند ، اما جانب طالبان بحیث یک گروه جنگی فاقد قانون و موسسات حقوقی با اتکا بر جنگ عمل کرده خود را تابع مسئولیت های موضوعه برخاسته از پروسیجر های معمول در قانون نمیدانند . ازین جهت مسئولیت دولت در جریان مذاکرات و پروسه تحقق عملی صلح بیشتر از طالبان بوده باید آماده بحث های دشوار تر با آنها باشد ، زیرا تجربه آمدن مجاهدین به کابل نشان داد که بنا بر نبود حاکمیت دولتی نه تنها صفوف و بدنه تنظیمها بلکه مقامات رهبری آنها تا آخر کار تن به قانون و قانونیت ندادند ، آنها قانون اساسی جمهوری افغانستان را ملغی و سائر قوانین را بنام قوانین حاکمیت قبلی بر خود قابل تطبیق نمیدانستند ، جامعه را در خلای قانون بردند و خود در آن خلا با سبکسری و لا قیدی عمل میکردند .

حضور طالبان بحیث یک نیروی برگشته از جنگ حاکمیت را با عین معضلات مواجه ساخته برای دولت چالش ها و دستبندی ها ایجاد خواهد کرد . تصور شود اگر لشکر موتر سایکل سواران دوپشته با دستار های سیاه و کلشنیکوف ها و راکت های سر شانه با ذهنیت اینکه شهر کابل شهر کفر و مسکن گاه بی سیرتان است داخل شهر شوند چه وحشتی برپا خواهد شد و چه کسی جلو اعمال عقده مندانه شانرا خواهد گرفت ؟

در حالت جدید پس از برقراری صلح ، قانونگذاری هم به ان اسانی که بعد از هجوم امریکا به سر رسید به سر نمیرسد . اگر همه جوانب در تشکیل دولت جا داده شوند تضاد نخستین میان آنها چگونگی وضع و تطبیق قوانین بوده میتواند ، شاید عده ای از تنظیمهای جهادی با همنوایی با طالبان در صدد وضع قوانین خالص مذهبی نوع خود شان که با قوانین جاری در طباق نباشد بر آیند . درین حالت برای دولت ضرور است که از همین اکنون در ایجاد یک صف مدرنیزه خواهان بکوشد تا در مجالس قانون گذاری وزنه ای به نفع قوانین دمو کراتیک وجود داشته باشد .

چرا قانونی سازی ؟

صلحی که در پرتو قانون به میان نیاید پایدار نمیباشد ، صلحی که حاکمیت آن قانونیت نداشته باشد متابعت مردم از حاکمیت را بدست آورده نمیتواند . ملتی که پس از چهل سال به صلح دست یابد ضرورت دارد قانون در همه ابعاد زندگی اش حکمفرمایی کند نه اینکه حاکمان زیر نام صلح به حیث قدرت های مایشای قانون بر آن حکم برانند . مزیت وجود قانون در عام بودن آنست که بر همه اتباع کشور از راس هرم قدرت تا قاعده و میان شهروندان یکسان تطبیق میگردد . در جامعه قانون پذیر حق ملت بجا میشود ، چیزیکه بیش از سی دهه در افغانستان پامال زور و زور مندان گردیده است . تحت قانون در آوردن قدرتهای ماورای قانون از وظایف اولین دولت در شرایط صلح است تا به اثر اقدامات نا بخردانه قدرت های محلی صلح بار دیگر بر هم نخورد . خصایل سر کشی ، عصیانگری ، قانون گریزی تا سرحد مقابله مسلحانه با مراجع انفاذ قانون میتواند زندگی صلح آمیز مردمان محل را برهم زند .

آئینه بیست سال حکومت داری نشان داد که قانون ستیزان و قانون گریزان از تطبیق قوانین سر باز زده اند ، دارایی ها و عواید شانرا ثبت نکرده اند ، مالیه نمی پردازند ، از پرداخت محصول گمرکی خودرا معاف ساخته اند .

در محاکم ، خرنوالی ها و ادارات زور ، واسطه و پول حاکمیت داشته نه قانون ، گروههای اوباش ، دزد ، آدم ربا و باجگیر با حمایت و تعلق شان با مراجع قدرت از چنگ قانون فرار کرده شهر ها را در تب و تاب بی امنیتی و خانواده ها را در ماتم عزیزان نشانده اند ، اینها در کلیت خویش مافیایی های اند که جز از طریق تطبیق قانون و مبارزه دوامدار با ایشان نمیشود جبر شانرا از دوش جامعه دور ساخت .

ملت سازی و قانون :

جنگ علاوه بر کشتار و ویرانی شیرازه همگرایی و وحدت ملی را متاثر ساخته است ، جزایر قدرت بر مبنای قوم و ملیت تشکیل شده اند ، احیای روح ملی و وطنپرستی میان اقوام و ملیتها بر اساس تساوی حق آنها در برابر قانون عملی شده میتواند ، قانون اصل تساوی حقوق و وجایب را میان مردم برقرار میسازد .

در صلح پیوند های آسیب دیده اقوام و ملیتها باید مجدداً باهم جوش بخورد یعنی ملت سازی صورت گیرد زیرا در دوران جنگ ذهنیتها و صبغه های معنوی هم پیوندی مردم صدمه دیده است ، احیای مجدد ذهنیت عامه به تقدیس مشترکات معنوی و مادی باید در پرتو قانون معین گردد تا از تخلف و تکرار تخلفات کاسته شده اقوام و ملیتها در سرزمین واحد با روح ملی و احساس وطنپرستی چون پیکر واحد به باز سازی کشور شان مشغول شوند ، باز سازی و پیشرفت در عرصه های تولید ، اشتغال و کار یابی میتواند بر خصایل جنگی غالب گردیده جای تفرقه و سلاح کشی را همدلی و همگرایی بر بنیاد منافع مادی و معنوی بگیرد .

قانونیت در تنظیم مناسبات باهمی مردم و نظام حاکم از اهم مبادی و تکامل پروسه ملت سازی میباشد .

دمو کراسی در پرتو قانون :

ملتی که بعد از جنگ چهل ساله به صلح گذار کند مستحق است زیر چتر آزادی های سیاسی ، فکری ، مدنی و فردی زنده گی نماید .

خشونت و امر ونهی از تمایل جنگجویان بنا بر عادت قوماندانیت به اسانی زدوده نمیشود مگر از طریق وضع قوانین عادلانه و دمو کراتیک . ملت سر برآورده از جنگ که زندگی اش دچار اثرات نا گوار انواع مصائب گردیده نباید افق زنده گی اش را خشونت و استبداد تاریک سازد ، حق دارد به زنده گی با

سعادت آغاز کند نه اینکه بیداد گران زورمند و جنگجو بار دیگر تسمه های حیاتش را بدست گیرد و بر طبق میل خود به جولان آورد. قانونیت و مشروعیت نظام در انست که مردم از آن حمایت کند و به ان وفادار باشد، این اصل بوسیله موازین و هنجار های دموکراتیک مسجل میگردد. نباید افغانستان از بحران جنگ به بحران استبداد برده شده جولانگاه امیال زور گویان باقی بماند. بسیج مردم در تحت چتر واحد نظام دموکراتیک میتواند دست ستمگران نا آگاه از ارزش های انسانی و حقوق بشری را از سر مردم دور سازد.

بخواهند با ان زنده "فاتحان" تطبیق یکسان قانون از شاه تا گدا مانع عواملی میگردد که به اصطلاح گی قانونی مردم را مختل سازند، همانطوریکه در طول ده سال حاکمیت جهادی و طالبی و تداوم ان در بیست سال اخیر این نظم برهم زده اند.

به حکم خواست واراده عمومی مردم نباید به شرارت، فساد و استبداد فکری مجال حکمروایی داده شود، قانون، ارای مردم و حاکمیت انتخابی باید جایگزین چنین شیوه های کهنه و فرسوده گردد.

تحکیم پایه های نظام

بر بنیاد قانون:

نظام سیاسی مجموعه ای از ارگانهایست که میتواند بطور متداخل با یکدیگر عمل کند و بصورت یک سیستم به کار افتد.

تداخل مجموعه های نظام و تعامل انها با یکدیگر را قانون تنظیم میکند، حتمی نیست که عناصر یک نظام همیشه در طباق باشد، تضادها و تفاوت ها در نظام که بیشتر اصطلاح کثرت گرایی را مناسب ان دانسته اند سطح عام شمول بودن و دموکراتیک بودن انرا نشان میدهد، پیوند، هماهنگی و به تحرک در آوردن مهره های متفاوت در یک مجموعه اگر بر طبق قواعد و ضوابط نباشد تضادها به بر خوردها و تفاوتها به انقطابها می انجامد که نظم و ثبات جامعه را بر هم زده تا سرحد برخوردهای مسلحانه و جنگ گسترش می یابد. قانون است که روابط و ضوابط متداخل مهره هارا بیکدیگر تنظیم میکند، مشروعیت میدهد و حدود تداخل را با حدود انقطاب از هم جدا میسازد.

قوانین دموکراتیک حدود درهم آمیزی و استقلالیت نهادها، آحاد و عناصر نظام را تنظیم کرده نظام را بحیث یک مجموعه متشکل از متضادها و موافق ها به حرکت در می آورد و مانع فرو پاشی ان میگردد.

جنگ افغانستان از نوع جنگهای نیست که قوماندانیت جانب مقابل ان دارای آگاهی از تیوری های جنگ و فهم قانونی باشد. درین جنگ تعصب عقیده تی، پی باکی، لا قیدی و عدم پا بندی به ارزشهای انسانی از اول تا اکنون محرک جنایات جنگی بوده است. تحت قانون در آوردن جنگسالاران زمانگیر میباشد، باید از اول کار، قانون بر عملکرد ها و خصائل جنگسالاری حاکم گردد. دولت مقتدر قانونی میتواند راههای معقول زدایش تفکر مسلط جنگی و زور ورزی را دریابد.

با در نظر داشت همه مشکلات ونا هنجاری هایکه شاید پس از برقراری صلح در جامعه نمایان گردد باید نظام مبتنی بر قانون، دارای قدرت تطبیق قانون و صلاحیت باز پرس از لا قیدی و قانون شکنی وجود داشته باشد.

برقراری رژیم حقوقی که ظرفیت حفظ حقوق وازادی های فردی و اجتماعی را دارا بوده جوابگوی نیازمندی فردی و اجتماعی باشد از وظایف اولیه دولت در شرایط صلح میباشد و باید بوجه احسن به ان پرداخته شود.

نبود قانون یا عدم رعایت ان نظام را بسوی استبداد میبرد و حاکمان بیشتر متمایل به خود کامگی و شیوه های استبدادی میگرددند.

نبود حاکمیت قانون در بیست سال اخیر نشان داد که نقض قانون از راس تا بدنه قدرت ، خودکامگی ها و خود محوری ها ، دسته بندی های قدرت محور و ثروت اندوز و تنظیم های مفتخوار ، نظام را در داخل و خارج بی کفایت و نا به کار معرفی کرده است .
 ساختار قدرت بعد از استقرار صلح را باید قانون تشریح کند ، قدرت های جنگی بی میل نمیباشند که ساختار قدرت را به محوریت اوضاع جنگی شکل دهند ، اما برای حل معضلات ته نشین شده از جنگ ضرور است تا در ساختار قدرت اصل اقتصاد محوری برتری یابد تا فرو پاشی های اقتصادی دوران جنگ و مصیبت های عاید از ان رفع شده بتواند .

پروپلم در برابر صلح :

یکی از پروپلم های صلح که شاید بر قرار گردد این است که اقدامات برای مذاکره و صلح زیر فشار امریکا بر طبق میل ترامپ صورت گرفته است ، ترامپ زیر نام اقدامات صلح برای افغانستان و بیرون کشیدن عساکرش ازین کشور اهداف انتخاباتی داشت . برای رفع مشکل ضرورت است تا پیمان انعقاد صلح از اختیار تنها امریکا بیرون شده ثبت سازمان ملل متحد گردد و ماهیت حقوقی به ان داده شود ، ضمانت جهانی برای حفظ و تداوم صلح ضرور است .
 صلح در پرتو قوانین داخلی افغانستان پروسه را از اختیار بیرونی ها دور کرده به ملکیت افغانها مبدل میسازد .

خلاصه :

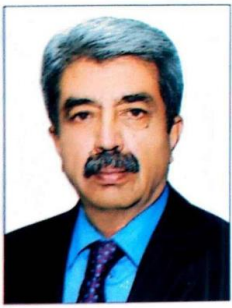
شکل دهی ملت ، توسعه دموکراسی ، باز پرس و حساب گیری از همه ، آزادی مطبوعات ، توسعه آموزش و معارف ، استقلال قوه قضائیه و تأمین حاکمیت قانون ، تشکیل قوه مقننه (پارلمان) با صلاحیت از طریق انتخاب وکلای شایسته ، پاک نفس ، دلسوز به مردم و دارای اهلیت در امور تقنین و نظارت از قانون ، جلوگیری از تمایل به انحصار قدرت متضمن اساسات یک نظام با اعتبار و با ثبات میباشد . همه این احوال را قانون حمایت میکند ، این حالت را حاکمیت قانون میگویند ، افغانستان بدون این حاکمیت به همان حالتی باقی می ماند که در بیست سال گذشته بود یا شاید بدتر از ان .



مترجم یونس فرمان معاون انجمن مقوقدانان افغان در اروپا مقوقدان و دیپلمات سابقه
دار و بلند مرتبت کشور

بسم الله الرحمن الرحيم

قانون اساسی



مقدمه :

از آنجاییکه این نوشته نه تنها برای حقوقدانان بلکه برای همه هموطنان که شاید معلومات حقوقی آنها محدود باشد ، نگاشته شده است بنا بر ان رجحان دارد تا در مقدمه بعضی کلمات و اصطلاحات حقوقی تعریف و در باره سوابق تاریخی آنها توضیحات لازم ارایه گردد.
قانون در زبان یونانی از قانون به معنی قاعده و ترتیب اتخاذ شده است.
منظور از قانون در اصطلاح عبارت است از احکام و مقررات الزام آوراست. که توسط مقامی که اختیار قانونگذاری دارد وضع و نافذ میگردد . تخلف از قانون قابل مجازات میباشد.
تمام متون قانونی از حیث اعتبار برابر نیست و بین آنها سلسله مراتب وجود دارد. قانون اساسی معتبر ترین سند حقوقی در یک کشور میباشد.
قانون اساسی منحصیث عالیترین سند حقوقی یک کشور ، ساختار ، سلسله مراتب ، جایگاه ، حدود قدرت سیاسی و صلاحیتهای قوای سه گانه را تعیین و تضمین کننده حقوق شهروندان است. هیچ قانون دیگر نباید با قانون اساسی مغایرت داشته باشد. همچنان موضوعات دیگر مانند سیاست خارجی، سیاست اقتصادی ، بیرق، نشان ملی ، وغیره را در بر داشته میباشد.

قوانین اساسی در افغانستان:

اولین قانون اساسی افغانستان بعد استرداد استقلال کشور در زمان شاه امان الله بنام نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان بتاريخ ۲۰ حمل ۱۳۰۲ مطابق ۱۹ اپریل ۱۹۲۳ میلادی بتصویب رسید. در ماه میزان ۱۳۰۹ مطابق با سپتامبر ۱۹۳۱ در زمان محمد نادر شاه اصول دولت علیه افغانستان توسط هیئتی مرکب از ۱۵۰ نفر که از طرف لویه جرگه تعیین شده بود بتصویب رسانید. سومین قانون اساسی به تاریخ ۲۹ سنبله ۱۳۴۳ برابر با ۲۰ سپتامبر ۱۹۶۴ در متن جدید، توسط ۴۵۴ نماینده در لویه جرگه به تصویب رسید و ده روز بعد به تاریخ ۹ میزان ۱۳۴۳ برابر با اول اکتوبر ۱۹۶۴ این قانون از سوی محمد ظاهر شاه توشیح شده رسماً به مرحله اجرا گذاشته شد. در زمان زمامداری داود خان بتاريخ ۲۵ دلو ۱۳۵۵ قانون اساسی از طرف لویه جرگه بتصویب رسید. اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، پس از فیصله شورای انقلابی ج.د.ا به تاریخ ۲۵ حمل سال ۱۳۵۹ به تصویب رسید.

قانون اساسی ۱۳۶۶ هـ.خ: این قانون در ۸ قوس سال ۱۳۶۶ در زمان زمامداری دکتورنجیب الله از طرف لویه جرگه به تصویب رسید.

قانون اساسی ۱۳۶۹: این قانون در واقع تعدیل قانون ۱۳۶۶ می باشد. این قانون در ۸ جوزا سال ۱۳۶۹ به تصویب رسید.

قانون اساسی نافذ کشور بتاريخ ۱۴ جدی سال ۱۳۸۲ هـ ش از طرف لویه جرگه افغانستان تصویب و بعد توشیح ان بتاريخ ۶ دلو همان سال از طرف رییس دولت انتقالی اسلامی افغانستان نافذ گردید و تاکنون مدار اعتبار میباشد.

قانون اساسی افغانستان سپر مردم و وسیله مبارزه حقوقدانان کشور درمقابله با ظلم، ستم و بی عدالتی است. احترام آن وجیبه مجامع ملی و بین المللی و تطبیق آن مکلفیت متمم ارگانهای دولت، حکومت اتباع و باشندگان جمهوری اسلامی افغانستان میباشد.

قانون اساسی، وثیقه ملی ما کامل نیست. نظر به به مقتضات زمان و مکان بایست تعدیل گرد د. طرز تعدیل ان در متن ان، فصل دهم مواد ۱۴۹ و ۱۵۰ پیش بینی شده است و بایست صرف مطابق ان تعدیل صورت گیرد.

در قسمت اول سعی بعمل خواهد آمد تا نظری به جایگاه حاکمیت قانون در قانون اساسی افغانستان انداخته شود و در قسمت دوم ملاحظه گردد که عوامل عدم تطبیق قانون اساسی چیست؟ چرا حکام افغانستان قانون شکنی میکنند؟ چرا در کشور ما حاکمیت قانون بر قرار نمیگردد؟ آیا این مشکل متوجه اشخاص است یا متن؟ یا هم عدم معلومات جامعه شناسی قانونگذار و تقلید از دیگران؟ در اخیر تلاش میگردد تا با در نظر گرفتن اظهارات و نوشته های اشخاص ذیصلاح پیشنهاداتی در زمینه رفع این معضلات ارایه گردد.

قسمت اول حاکمیت قانون:

قسمت اول:

دولت مکلف است که تمام امور را به اساس قانون تنظیم و بدون هیچگونه تبعیض، قومی، زبانی، نژادی، جنسیت و مذهب بالای شهر وندان تطبیق نماید. پیروی از قانون از طرف شهروندان بشمول حکام الزامی است.

دانشمندان حاکمیت قانون را ستون قانون اساسی و مفاهیم مدرن دموکراسی و از جمله شرایط غیر قابل تعدیل برای حسابدهی میدانند. تطبیق مساویانه قانون بالای تمام شهروندان بشمول حکام الزامی است. همه اتباع بدون هیچگونه تبعیض قوم قبیله زبان جنسیت و مذهب در برابر قانون

مساوی بوده و دولت مکلف است همه امور را مطابق قانون تنظیم نماید. (ماده پنجم قانون اساسی: تطبیق احکام این قانون اساسی و سایر قوانین، دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و تامین امنیت و قابلیت دفاعی کشور از وظایف اساسی دولت می باشد.) هیچ کسی در هیچ مقام و شرایط مافوق قانون بوده نمیتواند. در قانون اساسی بصراحت نگاشته شده است اینکه رییس جمهور هم در برابر ملت و ولسی جرگه مطابق احکام ماده ۶۹ مسوول می باشد.

بخاطر صلح، استقلال، ازادی، تامین امنیت، عدالت اجتماعی، محو هر گونه تبعیض، مبارزه با فساد اداری و قاچاق مواد مخدر، لازمست تا حاکمیت قانون در کشور نهادینه شود. درد اور است اما نا گزیریم انتقادات جامعه بین المملی را بپذیریم که گفته اند (حکومت افغانستان در قسمت تامین حاکمت قانون برای مردمش ناکام مانده اند.) یا (کمبود یک سیسم موثر تامین عدالت یکی از شکایت های معمول در مورد حکومت مرکزی است.)

جامعه مدنی کشور نیز بکررات نا رضایتی خود را از عدم تطبیق حاکمیت قانون اظهار نموده اند. متاسفانه وعده های حکومت در این باره هم بجا نمانده است.

عدم تطبیق حاکمت قانون باعث فساد کسترده، باعث قاچاق مواد مخدر و یک سلسله نا بسامانی های دیگر هم است که ایجاب فصل دیگر مطالعه و ارزیابی را مینماید.

بدهیست که بعضی هم پیمانان افغانستان نیر در این زمینه مقصر اند. من شاهد عینی هستم که بعد کنفرانس بن نمایندگان شان نظریات خود را حاکمانه بکرسی مینشانند. بکسی اجازه نمیدانند تا حرفی از عدالت انتقالی بزیان ارد. شعار شان مصلحت بود نه حاکمت قانون. استثنایی که قاعده را از بین برد. در عوامل ناکامی تامین حاکمت قانون انها نیز بنوبه خود مقصر هستند.

اگر نگاه مختصری بوقایع روز ببنداریم مشاهده میگردد که ایالات متحده امریکا، حاکمیت قانون و یا بهتر بگویم حاکمیت قوانین بین المملی را تطبیق و مراعات نمیکند. موافقنامه انها با طالبان، نا دیده گرفتن دولت افغانستان با وجود داشتن تعهدات بین دو کشور از زمره پیمان استراتژیک دو کشور، دخالت در امور داخلی کشور ما (وعده در باره ازادی زندانیان طالب از زندان های دولت ما) کم ارزش دانستن و یا نادیده گرفتن سازمانهای بین المملی بشمول سازمان ملل متحد و غیر مسایل که شامل بحث ما نیست.

اگر ایالات متحده مداخله نظامی خود را در افغانستان مطابق به فیصله سازمان ملل متحد و یکجایه با هم پیمانان خود میداند، حاکمیت قانون بین الممل حکم میکند تا در مورد خروج ان نیز با نظر داشت تعهداتش در برابر دولت افغانستان و با مشوره هم پیمانانش و ملل متحد تصمیم اتخاذ نماید. تاریخ شاهد است اینکه ایالات متحده امریکا بعد شکست دادن و فرو پاشی اتحاد شوروی بقیت خون شهیدان کشور ما تیروریستان را منحیث مکافات بجا گذاشته و گفتند که افغانستان در ساحه نفوذ ما نیست، تا انکه تیروریستان بالای خودشان حمله وحشیانه کرد.

-۳-

اگر چنانچه گفته میشود که خون افغان ارزش ندارد، من فکر میکنم که ایالات متحده امریکا یکبار دیگر اشتباه تاریخی و جبران نا پذیر را مرتکب میشوند. آقای خلیل زاد میگوید ما هر وقت که بخواهیم می ایم یا خرج میشویم

از رویکا آمدن اداره نو در ایالات متحده انتظار است تا در موارد تعهدات بین الممل و احترام بحاکمیت قانون بین الدول توجه لازم مبذول نمایند. ارزوانست تا خروج مسوولانه صورت گیرد نه عجلوانه. اگر بخون افغان ارزش قایل هستند چرا آتش بس فوری و سراسری، خواهش مردم رنج دیده و دولت افغانستان خواهش ملل متحد تقاضای جهانیان را بالای هم پیمان جدید خود تحمیل نمیکند؟ لازم بود آتش بس بحیث اولین گام پذیرفته می شد.

اگر ای . اس . ای و هم پیمانانش که نقشه خونریزی افغانان را ترسیم میکنند و قادر هستند رهبران طالبان را به زندان بپندازند نمیتوانند آتش بس را بالای طالبان بقبولانند؟ امروز ۴ نوامبر ۲۰۲۰ مطابق به ۱۴ قوس ۱۳۹۹ خبر آنست که گویا آتش بس در اجندای مذاکرات دوحه شاید کنجانیده شود در حالیکه قبل از همه باید آتش بس تامین گردد. بدون آتش بس ادامه مذاکرات که بقین مدت طولانی را در بر خواهد گرفت ، جان هزاران انسان دیگر را از هر دو طرف که همه افغانها هستند خواهد گرفت. چند جمله را که من نقل قول میکنم بنظرم ارمان مردم را خوب بیان میدارد: (ما، خواستار یک روند صلح جامع و معنی دار با مشارکت زنان، جوانان و گروههای نژادی، مذهبی و سایر اقلیتها هستیم. ما تأیید می کنیم که هرگونه توافق سیاسی باید از حقوق همه افغانها از جمله زنان، جوانان و اقلیتها پاسداری کند. هم چنان باید به آرزوهای دیرینه افغانها برای دستیابی به صلح و رفاه پایدار احترام بگذارد و مطالبات همیشه گی افغانها را برای حفظ دست آوردها در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و انکشافی که از سال ۲۰۰۱ تا کنون به دست آمده اند، به شمول پای بندی به حاکمیت قانون، احترام به تعهدات بین المللی افغانستان، و تقویت حکومت داری همه شمول و پاسخگو، مد نظر داشته باشد.)

هم جنگ و هم صلح ؟

هم خشونت و هم مذاکره؟

هم قانون اساسی و هم حکومت موقت؟

خیر خیر خیر ...

مردم چه میخواهد؟

آتش بس فوری ، مذاکره و احترام به قانون اساسی!

قسمت دوم عوامل عدم تطبیق قانون اساسی:

مشکلاتی در متن قانون اساسی وجود دارد و لازمست تا تعدیل مطابق متن صورت گیرد . اما عوامل عدم تطبیق ان بصورت عمده تا بع مداخلات خارجی و بخصوص عدم اعتقاد رهبران ما به حاکمیت قانون است.

سر منشی سازمان ملل متحد کوفی عنان قانون اساسی ۲۰۰۲ را یک دست آورد دانسته بود. رییس جمهور ایالات متحده در انزمان جورج دبلیو بوش چنین اظهار نظر نموده بود:(قانون اساسی جدیدیک قدم تاریخی پیشرو در افغانستان بوده و ایالات متحده بکمکهای خود به مردم افغانستان در راستای ساختن یک آینده مرفه ادامه میدهد).

نظریات دانشمندان در کل راجع به قانون اساسی مثبت بوده است.

اندرو فنکلنن نگاشته است که این یک سند دارای اصول و ارزشهای میانه روانه است. این قانون حقوق مذهبی غیر مسلملنان را پذیرفته ، قوانین مذهبی و عرفی را به شکل مثبت ان تحت قانون رسمی قرار داده، تبعیضات جنسی را ممنوع ساخته است واعلامیه جهانی حقوق بشر را پذیرفته است . موصوف همچنان بیان داشته است که بر خلاف قوانین اساسی گذشته که در معرض مباحث عمومی قرار نکرفته بود، اینبار روند تدوین قانون اساسی جدید به مراتب بهتر شده بودو بنوبه خود موفقیتی برای فعالان دموکراسی در جنوب اسیا بحساب می آید.

با نظر داشت شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنوقت کشور در کل من هم بنوبه خود قانون اساسی نافذ کشور را یک دست آورد میدانم. اما اینرا هم لازم به ند کار میدانم که جهت رفع منازعات شرایط موجود، اجراء لازم در فرصت ناشی از نارسایی بعضی موارد در متن قانون اساسی و منسب برای تعدیل ان مطابق متن رویدست گرفته شود. قاعده حقوقی فقهی را نیز نباید فراموش کنیم که چنین مشعر است: (با تغییر زمان قواعد نیز تغییر می یابند.)

موارد قابل تعدیل:

مهمترین معضله که امروز نیز دامنگیر ان هستیم موضوع تفکیک صلاحیتهای قوای سه گانه، اجراییه، مقننه و قضا است. مشکل عدم اجماع سیاسی از همینجاء سرچشمه میگردد
حیطه صلاحیت سه قدرت و تفسیر قانون اساسی برای اولین بار در ماه می ۲۰۰۷ هنگام رای عدم اعتماد دو وزیر کابینه در ولسی جرگه مطرح گردید.

لازم است تا در صورت منازعه فیما بین قوای سه گانه مرجع تصمیم گیری و یا هم مرجع حل منازعه معلوم باشد. در سیستم ریاستی طوریکه از نامش معلوم است رییس جمهور حرف اخیر را دارد. در سیستم پارلمانی طوریکه تجربه بسی کشورها نشان داده است، منازعات فیما بین قوای سه گانه منتج به بی نظمی شده است. جمهوریت چهارم کشور فرارسته با این مشکلات روبرو بود اما در جمهوریت پنجم این مشکل را در قانون اساسی اصلاح نمودند و به رییس جمهور که از طرف مردم انتخاب میشود صلاحیت داده شده است تا در صورت ضرورت شورای ملی را منحل نماید. جنرال دو گول از این صلاحیت استفاده نموده و بعد منحل ساختن مجلس شورای ملی توانست به حالت مشهور به حوادث ماه می ۱۹۶۸ خاتمه دهد.

امرالله صالح معاون اول رییس جمهور روز دوشنبه (۳ عقرب ۱۳۹۹) در نشست ژنو اعضای پارلمان را به دست داشتن در فساد متهم کرده و گفته بود که حکومت نتوانسته اعضای متهم به فساد آن را به دادگاه بکشاند. او همچنان خواهان پایان دادن به مصئونیت قضایی اعضای پارلمان شده بود.
این سخنان معاون اول سبب مختل شدن روند رأی دهی به نامزدوزیران توسط مجلس نمایندگان شد. بعد مذاکره رییس جمهور با مقامات شورای ملی رای گیری به نامزد وزیران از سر گرفته شد. در باره چه مسایل در این مذاکرات صحبت شده است؟ چه تصامیم برای آینده اتخاذ شده است؟ و بلاخره سوال اصلی اینجاست که اگر شورای ملی بالای فیصله خود مبنی بر استعفای معاون رییس جمهور و معرفی وی به مقامات قضایی ایستادگی میکرد. رییس جمهور چه امکانات قانونی برای رفع معضله در دست داشت؟

یکی از معضلات مهم دیگر مطرح در قانون اساسی کشور ما موضوع تفسیر قانون و بصورت اخص تفسیر مواد قانون اساسی است.

ماده ۱۲۱ قانون اساسی:

((بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاقهای بین المللی با قانون اساسی و تفسیر آنها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق به احکام قانون از صلاحیت ستره محکمه میباشد.))

در این متن وضاحت موجود نیست که کلمات (تفسیر آنها) مربوط قانون اساسی هم میشود یا نه؟ در فصل احکام مترفرقه ماده ۱۵۷ چنین مشعر است:

((کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی مطابق به احکام قانون تشکیل میگردد. اعضای این کمیسیون از طرف رییس جمهور به تایید ولسی جرگه تعیین میگردد.))
 با وجود آنکه در باره صلاحیتهای این کمیسیون در قانون اساسی کدام تذکری داده نشده است اما سوال مطرح است که چطور بدون داشته صلاحیت تفسیر این مرجع میتواند تطبیق انرا نظارت نماید.
 کارهای انجام شده از طرف این کمیسیون در سال گذشته شاهد آنست که این کمیسیون طور شاید و باید اجراءات نتوانسته و موجودیت ان تشریفاتى بوده است.

با وجود مصرفیتهای مهم دیگر که در حال حاضر مطرح است، پیشنهاد میگردد تا اقدامات لازم برای تعدیل قانون اساسی رویدست گرفته شود. به فرمان رییس جمهور هیت متشکل از حکومت، شورای ملی و ستره محکمه تشکسل گردد و هیت بعد ارزیابی همه جانبه، با نظر داشت نظریات مردم، مشوره با نخبگان و مشکلات ناشی از تطبیق ان در ده سال اخیر طرح تعدیل تهیه گردد.
 هر تعدیلی که در آن اراده مردم دخیل نباشد یا ارزش اساسی از قبیل پیروی از احکام دین مقدس، نظام جمهوری اسلامی، برابری حقوق زن و مرد، حق آزادی بیان، حق تحصیل، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق آزادی، حق کار و سایر حقوق اتباع در نظر گرفته نشود، مردود خواهد بود.

عدم اعتقاد به حاکمیت قانون:

در گذشته ها ما بکرات شاهد قانون شکنی از طرف زورمنان چه در سطح ملی، منطوقوی و بین الملی بوده ایم.

متا سفانه بصراحت گفته میتوانیم که تا هنوز در کشور ما زور حق است و تا اینکه حق زور شود راه طولانی در پیش داریم.

فهرست موارد مهم قانون شکنی و نا دیده گرفتن قانون اساسی بعد انفاذ ان جهت یادآوری خوانندگان گرامی نگاشته میشود:

ماده ۴ قانون اساسی (۰۰۰ بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق میشود. ۰۰۰) وضاحت کامل دارد. سوال آنست که چرا به یکعده اشخاص اجازه داده میشود تا این امر را نادیده گیرند؟ چرا انها مجازات نمیشوند؟

ماده ۲۲ قانون اساسی (هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است.....) بر خلاف مندرجات این ماده و به اساس 'مصلحت' چوکیهای وزارتها به اساس قوم و قبیله تقسیمات میشود و در داخل ادارات از قوم و قبیله وزیر.

ماده ۲۳ قانون اساسی (...ازادی و کرامت انسانی از تعرض مصون است...) با عقیده راسخ به ازادی بیان برابری سوال است که از اشخاصی که در نوشته و یا بیا ان خود بالای کرامت انسانی اشخاص تجاوز مینمایند، پسان صورت نمیگیرد.

ماده ۸۱ قانون اساسی (... هر عضو شوری در موقع اظهار رای، مصالح عمومی و منافع علیای مردم افغانستان را مدار قضاوت قرار میدهد...) هر گاه به ارشیف مباحثات و اظهارات اعضای شوری مراجعه صورت گیرد، عدم تطبیق این ماده در بسیاری موارد مشخص شده میتواند. اما تا کنون از این امر هیچ ممانعتی صورت نگرفته و هیچ شخص مسوول دانسته نشده است.

این فهرست مکمل نیست و میتوان انرا ادامه داد. ار همسلسلکان گرامی خود توقع دارم رهنمایی فرمایند که موارد ذیل مطابق کدام احکام قانون صورت گرفته است:

تمدید های دوره های ریاست جمهوری، شورای ملی، تشکیل پست رییس اجراییه، تدویر لویه جرگه های مشورتی، عفو زندانیان مجکوم به حق العبد، جواب اگر مصلحت باشد، این هما استثنائات است که قاعده را ازین میبرد.

علاوه بر موارد ذکر شده بدهیست که موارد عدم ایفای وظایف نیز گریز از قانون است و باید مجازات شود. فهرت موارد ان طویل است و در این مختصر نمیگنجد.

در اینجا لازم میدانم تا تبصره مختصر در باره مسایل امروز (یکشنبه ۶ دسامبر ۲۰۲۰ مطابق به ۱۶ قوس ۱۳۹۹) نمایم. نماینده وزارت خارجه ایالات متحده امریکا طی یک اعلامیه چنین نگاشته است:

شورای مصالحه نهاد با صلاحیت در جریان مذاکرات، تقسیم قدرت و آتش بس خواهد بود.

این اعلامیه مداخله واضح در امور داخلی کشور ماست. این اعلامیه لویه جرگه که مطابق ماده ۱۱۰ قانون اساسی عالترین مظهر اراده مردم ماست، را نا دیده گرفته است.

در بیانات ضد ونقیض جلسه دیروز که تشکیل ان از نگاه شکل، قانون اساسی و نه از نگاه محتوی یعنی اعضای ان کدام مشروعیت و یا قانونیت ندارد، استدلال اینکه این شوری مطابق به فقره ۲۰ ماده ۶۴

قانون اساسی تشکیل شده است، چندان منطقی بنظر نمی آید. اساس تشکیل این شوری را توافقنامه سیاسی که گویا انهم یک مصلحت باشد، تشکیل شده است و بیهجوجه ارگان تصمیم گیرنده در باره صلح بوده نمیتواند.

عضویت انرا بصورت عموم اشخاصی دارد. در بیانات خود از حکومت اینده افغانستان و فداکاریهای گذشته خود صحبت کردند. اگر انها مانند دشمنان ما از حکومت اینده بحث میکنند بخاطر انست که

انها میخواهند با طالبان در تقسیم چوکی ها سهم داشته باشند تا باز فرصت چور و چپاول برایشان مهیا گردد. از یکعده انها باید سوال شود که شما از فداکاری صحبت میکنید ایا شما تاکنون بخاطر منافع ملی

خدمت کرده اید یا منافع شخصی. بخاطر مردم خدمت کرده اید یا بخاطر جیب های خود. سرمایه های هنگفت را چطور بدست آورده اید؟ انها باید بدانند که اکثریت قاطع مردم با انها نیست و تاریخ

در باره شان قضاوت خواهد کرد. اکثر بیانات انها در تناقض سریع با مندرجات قانون اساسی وخارج حیطه صلاحیت انها بود.

منظور از نوشتن مطالب فوق تخریب نه بلکه عطف توجه به انهاست. بزرگان گفته اند کا تاریخ گذشته است و نمیتوان انرا تغییر داد اما آگاهی از تاریخ لازمست تا اشتباهات گذشته را تکرار ننمایم. پناه در زیر

چتر حاکمیت قانون و قانون اساسی راه نجات ما از دست دشمنان ماست. بر ماست تا همه، خواهران، برادران، بزرگان، جوانان از هر قوم و قبیله که هستیم متحد شویم و نگذاریم تا بیشتر از این نظام ما که

متکی به قانون اساسی کشور است متلاشی شود. در راه تامین منفع ملی گامهای استوار برداریم.

انچه مسلم است و بایست با رنگ طلائی نوشته شود اینست که قانون اساسی وثیقه ملی افغانستان است که از طرف لویه جرگه عالیترین ارگان تصمیم گیرنده کشور تصویب شده است. هیچ شخص،

مقام، سازمان، گروپ و غیره و حتی هیچ کشور حق ندارد انرا نا دیده گیرد ویا انرا ,, قربانی ,, کند.

صلح دایمی، ارزوی مردم رنج دیده ما با عقیده بحاکمت قانون، تطبیق و احترام قانون اساسی کشور از طرف همه جوانب، ملی، منطقوی و بین المللی و صلح بین خود ما میسر شده میتواند. همه باید

متحد شویم تا در راه این خواست مقدس مردم کوشان باشیم.

اتحاد و یگپارچگی ما کلید موفقیت و یگانه راه بقای ماست. اگر دست با دست هم بدهیم دست دشمنان مردم و وطن را کوتاه، روی شانرا سیاه و یکبار دیگر مانند دوره های درخشان تاریخ این

سرزمین برایشان ثابت میسازیم که افغانستان یک ملت است.

وظیفه مقدس ماست که اجازه ندهیم آنها یکبار دیگر کشور زیبای ما را به آزمایشگاه تروریزم آزمایشگاه بم مادر و دیگر سلاحهای مخوف شان تبدیل نمایند. یقین کامل دارم که مردم غیور ما با ایمان کامل درسنگر داغ قهرمانان قوای امنیتی خود از خانه خود افغانستان تا آخرین رمق دفاع خواهند کرد. با اجازه این بیانات دانشمندان را من هم در اینجا تکرار میکنم:

گویند که اسکندر مقدونی به شهر کورینت رسید. او که پرورده ارستو، فیلسوف نامدار روزگار قدیم یونان، بود، به دیدار دیژون فیلسوف رفت. فاتح نامدار از فیلسوف که درویشانه تنش را آفتاب می داد، پرسید که آیا از او خواست و خواهشی دارد؟ فیلسوف مغرور در پاسخ گفت: «سایه ات را از سرم دور کن، نیکی دیگری از تو نمی خواهم!»



نوشته ممتزمه بلقیس تابش مقوقدان سابقه دار و فعال مقوق زنان افغانستان

حقوق زنان در پروسه صلح و تضمین آن در قوانین!



زنان بمثابه نیمه جدایی ناپذیر جامعه بشری پس از رزم و تلاش پیگیر در عرصه جهانی ضرورت حضور فعال و موثر خود را در انکشافات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جهان بمرور زمان تثبیت کردند و بلاخره مؤفق شدند تا زمینه حضور پررنگتر خود را از طریق اسناد معتبر حقوقی چون اعلامیه جهانی حقوق بشر و همه کنوانسینو ها و میثاقهای مرتبط به آن نیز مساعد سازند .

اکثریت کشور های جهان بمثابه اعضای ملل متحد توظیف شدند تا خواست برحق زنان برای رفع تبعیض از حقوق شان را با درج در قانون اساسی کشورهای مربوطه نیز تضمین نمایند .

بجاست تا روی برجسته ترین اسناد متذکره مکث و از عمده ترین آنها نام ببریم:

- اعلامیه جهانی حقوق بشر (دسامبر ۱۹۴۸)
- کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (دسامبر ۱۹۷۹)
- اعلامیه محو خشونت علیه زنان در مجمع ملل متحد (دسامبر ۱۹۹۳)
- میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (جنوری ۱۹۷۶)
- میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (ملچ ۱۹۷۶)

همچنان کنفرانسهای بزرگ جهانی برای تضمین حقوق زنان به شرح زیر نیز تدویر یافته است که به ذکر نام آنها اکتفا میکنیم:

- کنفرانس مکسیکو (۱۹۷۵ (که در آن) ۱۹۷۶ - ۱۹۸۵ (بنام دهه جهانی زنان مسمی شد .
- کنفرانس کوینهاکن (۱۹۸۰)
- کنفرانس نایروبی (۱۹۸۵)

در همهٔ اسناد فوق الذکر ملل متحد دولتهای کشورهای عضو را موظف میسازد تا برابری حقوقی زنان را در مبارزه علیه تبعیض جنسیتی در همهٔ عرصه های سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی بالوسیلۀ قانون اساسی و سائیر اسناد تقنینی تأمین نمایند .

در وطن ما افغانستان هم زنان نیمهٔ سرمایه بشری جامعهٔ ما اند که طی سالهای طولانی بار ستم نوگانه را مظلومانه روی دوشهای ناتوان خود حمل نموده اند ، یعنی نه تنها بار جنگ خانمانسوز و خشونت ناشی از آن ، فقر و بیعدالتی را همراه با همهٔ مردم افغانستان متحمل گردیده اند بلکه بار بیداد انواع خشونت جنسیتی را هم در جامعه وهم در خانواده با گوشت و پوست خود همه روزه تجربه میکنند . بدون تردید همهٔ افغانها وژۀ های چون سنگسار ، محکمه صحرائی ، تیربران ، به دار آویختن ، آتش زدن ، گوش و بینی بریدن ، لت و کوبهای وحشیانه ، محروم ساختن از حضانت فرزندان و دهها شیوۀ منفور خشونت علیه زنان را به کرات شنیده و یا دیده اند .

مگر با وصف دشواریهای یاد شده زنان افغان هیچگاه از تلاش برای رسیدن بحقوق و آزادیهای انسانی دست برنداشتند ، پس از حصول استقلال اولین جرقه های امید در اولین قانون اساسی افغانستان در دوران شاه امان الله جوانه زد و باگذشت زمان زنان با حضور گسترده در مقامات عالیترتبه به صفت وزیر و معین ، نمایندگان پلرمان ، استادان پوهنتون و حق کار در سائیر ادارات دولتی را کسب کردند و بدینسان زنان با کار دقیق و شایستگی لازم ضرورت حضور گسترده و فعال خود را در جامعه مطرح ساختند .

از جانب دیگر دولت افغانستان به صفت عضو ملل متحد به اسناد حقوقی بین المللی پیوسته بود و موظف بود تا در قانون اساسی و اسناد تقنینی خود اقداماتی را در راه برابری حقوقی زنان روی دست گیرند و به استناد به همین اصل در همهٔ قوانین اساسی بعدی که تصویب شدند بشمول قانون اساسی موجود که نافذ است ، همهٔ دولت‌ها تعهدات خود را برای برابری حقوق زنان با مردان صراحت دادند ، البته به استثنای دوران مجاهدین و طالبان که مجموعاً تقریباً ده سال را دربر گرفت و سیاهترین عقبگرد تلخ در مورد حقوق و آزادی زنان بحساب می‌رود که با فرامین جداگانه همهٔ حقوق و آزادی زنان یکی پی دیگری سلب و در نهایت زنان محروم در حصار خانه زندانی شدند ، چنین اعمال شرم آور بسان لکۀ سیاهی در حافظه تاریخ باقی خواهد ماند .

بالاخره با حملهٔ امریکا و ناتو امرت طالبان سقوط کرد ، نظام دیگری رویکار شد و قانون اساسی تازۀ را تصویب نمود که فعلاً هم نافذ است .

در مادهٔ (۲۲) قانون اساسی نافذ چنین آمده است :

« هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است .

اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی اند»

همچنان در متن قانون اساسی برابری حقوقی زنان با مردان در رابطه با حق کار ، حق تحصیل ، حق استفاده از امکانات صحیحی ، حق مشرکت سیاسی ، حق تابعیت ، تغیر تابعیت و کسب تابعیت ، برخورداری از حقوق اقتصادی و امثالهم تسجیل گردیده است .

قانون منع خشونت علیه زنان که با استناد مواد (۲۴) و (۵۴) قانون اساسی البته در چوکات کود قانون جزا تدوین گردیده و انواع خشونت علیه زنان را تعریف و برای مرتکبین آن تعین مجزات نموده است . طوریکه دیده میشود در قوانین و اسناد تقنینی سعی بعمل آمده تا حقوق زنان در حدود امکان افغانستان از صدمه مصوون بماند .

ولی آنچه برای زنان و مدافعین حقوق زنان ایجاد نگرانی مینماید ، تلاشهای راستگرایانی است که از اجرائی شدن قوانین در مورد حقوق زنان ممانعت بعمل میآورند و به بهانه های چون اولویت صلح ،

نامنی ویا تأمین رضائیت طالبان ! حقوق زنان را حذف و مطابق رسوم و عنعنات ناپسند ویا هم احکام شریعت در مورد تصمیم اتخاذ مینمایند .

چنین روشی آنقدر محسوس و صریح است که نتنها در داخل بلکه برای سازمانهای جهانی چون ملل متحد ، سازمان عفو بین المللی و کشورهای جهان هم باعث نگرانی شده است .
 انتونیو گوتش سرمنشی سازمان ملل متحد در کنفرانس افغانستان در ژنیف گفت : « در گفتگوهای صلح در دوحه صدای زنان ، جوانان و بزمندگان قربانیان جنگ شنیده شود . »

سازمان عفو بین المللی پس از آخرین پژوهش در افغانستان اعلام نمود : « حقوق زنان و دختران در افغانستان با خطر قربانی شدن در نتیجه توافق احتمالی با طالبان روبرو است . بر سر حقوق زنان افغانستان در پروسه صلح این کشور معامله شده نمیتواند . »

یوناما گذارش میدهد : « مقامات قضایی افغانستان بجای قانون منع خشونت علیه زنان به میانجی گران و حکم های محلی اجازه میدهند که دعوی خشونت علیه زنان را حل کنند ، یعنی زنان هم توسط مقامات وهم بوسیله خانواده شان تحت فشار گرفته میشوند تا شکایت خود را پس بگیرند . »
 حقایق نشان میدهد که حقوق و آزادیهای زنان که در قوانین هم تصویب شده با خطر جدی مواجه اند که باید در برابر آن اقدامات موثری صورت گیرد .

همه میدانیم که برقراری صلح آرزوی دیرینه مردم ماست که قربانی اصلی این جنگ خونبار اند البته زنان و کودکان در صدر قربانیان این ترویدی دلخراش قرار دارند ، پس آنها بیشتر از همه مستحق اند تا در پروسه صلح نقش برزنده خود را احراز نمایند و صاحب صلاحیتهای لازم تصمیمگیری شوند نه اینکه با حضور نمایشی و سمبولیک و یا هم با عدم حضور در جریان مذاکرات آنچه را طی یک قرن اخیر با تلاش و قربانی بدست آورده اند دوباره از دست بدهند .

منصفانه آنست تا علل جنگ ریشه یابی و سیطره عاملین اجیر آن که هر روز گره تزه بر کورگه معضلات افغانستان میافزایند برچیده شود ، نه اینکه هم قربانی جنگ زنان باشند و هم برای آمدن صلح زنان قربانی شوند!

این دیگر غیر منصفانه ترین عملیست که فقط یک جامعه مردسالار میتواند مرتکب آن شود!
 در حالیکه چه کسی بخواهد ویا نخواهد ، زنان و حضور شان در جامعه افغانی یک واقعیت انکارناپذیر است و عدم حضور زنان تصویر نیست پوچ و باطل!

پس میپردازیم به اینکه بسوی آینده چگونه باید نگریم و چگونه عمل کرد ؟
 زنان افغان ، فعالین حقوق زنان و همه انسانهای روشنضمیر و معتقد به اصل تساوی حقوق زنان بشمول سازمانهای بین المللی و جامعه جهانی باید با همه امکان برای حفاظت از حقوق زنان ، نه تنها از قوانین و سائیر اسناد تقنینی موجود در مورد حقوق زنان حمایت و مانع تعدیل و یا معامله روی آن شوند بلکه پیوست به آن تلاشهای همه گیر برای بمنصه اجرا قرار دان این اسناد تقنینی را در صدر اقدامات خود قرار دهند .

زیرا تسلط سنت مردسالاری در جامعه از یکطرف و فقدان حاکمیت قانون از طرف دیگر باعث آن شده تا دولت ضعیف با مصلحتهای سازشکارانه بخواست زورمندان زن ستیز حقوق زنان را در عرصه های مختلف به فراموشی بسپزند ، که اگر چنین اغماض در رابطه با نقش زنان در پروسه صلح که از اهمیت حیاتی برخوردار است صورت بگیرد ، خطر حذف زنان از زندگی اجتماعی مانند گذشته نه چندان دور بزم سر راه زنان هموطن قرار دلد!

با در نظر داشت خصوصیات جامعه و هرک از دشواریهای که زنان با آن مواجه اند، ضرورت آنرا مطرح میشود که حقوق زنان در پروسه صلح بوسیله قوانین مورد دفاع و حمایت قرار گیرد تا در گرو معاملات بسادگی زیر پا نشوند و قوت پشتوانه قانونی مدافع آن باشد.

پس ساحات عمده و اساسی زندگی زنان به استناد مواد قانون اساسی باید با طرح قوانین جدید مدون شود که خود باعث افزایش اعتبار و نقش زنان در پروسه صلح میگردد.

بجا خواهد بود اگر در شرایط موجود وطن « طرح قانون حمایت از خانواده » روی دست گرفته شود تا بکمک آن برای مشکلاتی چون زدوایج اجباری، زدوایج های زیر سن قانونی، خشونت های وافر خانوادگی و امثالهم

راه حل های قانونی ارائه بدارد که کمک ارزشمندی برای دفاع و حمایت از حقوق زنان خواهد بود. به همین ترتیب « طرح قانون حمایت از طفل و مادر » نیز از اهمیت بزرگ حیاتی برخوردار است زیرا مادران و نوزادان آسیب پذیرترین قشر جامعه از نکته نظر صحتی اند و نیازمند استفاده عاجل از عرضه خدمات صحتی و تغذیه مناسب میباشد تا جلو افزایش مرگ و میر مادران و نوزادان گرفته شود.

زنان که بیشتر از همه قربانی جنگها بوده اند مستحق چنین حمایت و حفاظت اند تا با امیدواری برای دفاع از حق خود امکان بپا خاستن را داشته باشند.

البته امیدواری که خواهران هموطن خوبتر از همه ضرورت اتحاد و همبستگی زنان را برای حفاظت از حقوق شان بوضاحت هرک کنند.

استقرار یک صلح پایدار در وطن محبوب ما افغانستان آرزوی ماست!

بلقیس تابش



نوشته ممتزم دوکتور مقوق عید محمد عزیزپور

مفهوم، اندیشه و نشانه‌های دولت قانون سالار

خرابی ز بیداد گرد جهان
چو بستان خرم زباد خزان
«گفتاورد»



آغاز سخن:

۲۰. دانشواژه «قانونسالاری» یا «حاکمیت قانون» یکی از اصطلاح‌های بس مهم در تیوری دولت و حقوق است. البته اصطلاح‌های دیگری هم هست که کم و بیش به عین مفهوم در رسانه‌ها استفاده میشود مانند «دولت حقوق بنیاد»، «حکومت قانون».

از سوی دیگر ما مفهوم «حاکمیت قانون» را به جای مفهوم «حاکمیت حقوق» استفاده می‌کنیم در حالیکه میدانیم «حقوق» مفهوم گسترده‌تر از «قانون» دارد، شاید درست این است که بگوییم «حاکمیت حقوق». اما دلیل عدم استفاده از آن این است که واژه «حاکمیت حقوق» در زبان پارسی نامانوس است. پس به جای آن «حاکمیت قانون» یا «قانونسالاری» را درین پرسمان به کار می‌برم. پس، واژه قانون چنانچه گفته شد درین جا هم معنای قانون و هم حقوق را دارد، یعنی نه تنها قانون، بلکه تمام هنجارهای حقوقی دیگر را نیز دربرمیگیرد، از هنجارهای حقوقی فرادست در قانون اساسی گرفته تا مقررهای فرودست اجرایی از سوی قوه اجرایی در سطح محلی.

مراد از حاکمیت قانون یا قانونسالاری در واقع حاکم بودن هنجارها و قاعده‌های حقوقی در تمام بخش‌های زندگی است بشمول حاکم بودن قانون بر اعمال دولت و زمامداران کشور.

اما از آنجاییکه دولت و حقوق باهم پیوند ناگسستنی دارند، «حاکمیت قانون» یا «قانونسالاری» تنها در «دولت قانونسالار» ممکن است. کشوری که دولت قانونسالار داشته باشد «حاکمیت قانون» یا «قانونسالاری» نیز دارد.

درین نوشتار کوشیده شده است درین باره روشنی انداخته شود. اول مفهوم «دولت قانونسالار» و مقوله های مربوط به آن را بررسی می کنم. سپس می پردازم به نظر یا دیدگاه های برخی از متفکران بزرگ درباره دولت قانون سالار و اینکه دولت قانونسالار در طول تاریخ یک آرمان اجتماعی بوده است. اندیشه پردازان غربی کوشیده اند طرحی برای برپای چنین دولتی بریزند، نشانه ها یا اصولی برای آن بیاندیشند. پذیرش اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیمانهای بین المللی درباره حقوق بشر بزرگترین دستاورد درین راستا است.

۱. مفهوم دولت قانونسالار

دولت قانونسالار دولتی است که از قانون به گونه شایسته و بایسته حراست و نگهبانی می کند و دولت خودش نیز پابند قانون است.⁶

دولت قانونسالار دولتی است که در آن هنجارها و مقررهای قانون و قاعده های دیگر حقوقی بر همه کسان به شمول دولت و ارگان های دولتی فرمان میراند. در چنین دولتی، قانون بالاتر از همه چیز است.

به زبان ساده، سروری و سالاری و برتری از آن قانون است، نه از زمانداران و قدرتمندان حکومتی. همه کسان و اشخاص از پایین تا بالاین، از بینوایان تا توانگران، تابع و پیروی قانون اند و باید در برابر قانون پاسخگو باشند. هیچ کس نمی تواند از مسوولیت قانونی شانه خالی کند، در صورت جنایت باید جنایتکار کیفر ببیند.

در چنین دولتی دادگاه مستقل به عنوان رکن مهم دولت وظیفه داوری و قضاوت از نقض قانون را دارد. در صورت تخلف دادگاه کیفر قانون شکن را تعیین می کند. وقتی که از یک دولت قانون سالار سخن میگوییم لازم است بدانیم قانون چیست و هنجارهای قانونی کدام است. لازم است بدانیم حاکمیت قانون یا سالاری قانون به چه معناست. درینجا توضیح کوتاه به این دانشواژه ها داده میشود.

قانون:

قانون در اصطلاح عبارت است از احکام و مقررات الزام آور که توسط مقامی که اختیار قانونگذاری دارد وضع و به موقع اجرا گذارده شود.⁷

هرجای که از قانون سخن می رود، سخن از حقوق جاری کشور است و آن مجموع از هنجارهای الزامی رفتار است که ما باید عمل و کردار خویش را مطابق به آن عیار سازیم یا از عمل و کرداری که قانون آن را منع کرده است، خودداری ورزیم. مراد از قانون، همیشه، حقوق نافذ در کشور است.

هنجار:

منظور از هنجار قاعده و نورم است. هنجار حقوقی پیشنهاد و یا مقررهای حقوقی حاکم بر امور زندگی است. به گونه ساده می توان بیان کرد که قانون سالاری به این معنا است که هنجارهای حقوقی کشور بر کردار و رفتار ما، به شمول کردار و رفتار زمامداران، تمام بودمان⁸ ها، نهاد⁹ ها، بر تمام ارگانهای دولتی فرمان میراند.

همه کسان، همه بودمان ها، تمام نهاد ها، سازمان ها، از جمله سازمان ها و ارگانهای دولتی در برابر قانون و هنجار حقوقی پاسخگو اند.

⁶ Теория государства и права, Курс лекций Под ред. Н.И.Матузова Москва, 2013, стр.306

⁷ <https://www.abdilawyer.com/>

⁸ Entity

⁹ Institution

حاکمیت قانون یا قانونسالاری

درینجا به معنای برین بودن، برترین بودن و بالابین بودن قانون و حقوق نافذ کشور بر همگان است. هیچکس نمی تواند خود را بالاتر و برتر از قانون بداند و هیچ مقام و هیچ قدرتی نمی تواند قانون را زیر پا کند. برابری افراد و اشخاص در مقابل قانون و پاسخگویی اشخاص در مقابل قانون، یک اصل زرین حاکمیت قانون یا قانونسالاری است.¹⁰

ولی از آنجای که «دولت» نقش مرکزی را در اجرای قانون و تامین و تضمین عدالت دارد، نمی توان نام دولت را از دانشواژه «قانونسالاری» حذف کرد. زیرا دولت است که منافع عامه را حمایت می کند. آشکار است که اختیار، قدرت و کردار یک دولت قانون سالار باید بر پایه قانون استوار باشد. از سوی دیگر دولت پدیده بی است دارای حاکمیت. اما حاکمیت دولتی به این معناست که قدرت عالی و استقلال دارد هم در امور داخلی و هم خارجی. اما حاکمیت دولتی ناشی از حاکمیت ملی می باشد.¹¹ این حاکمیت هیچگاه به این معنا نیست که حاکمیت دولت بالاتر از حاکمیت قانون است. درین نوشته «قانونسالاری» و «حاکمیت قانون» مترادف هم استفاده می شود.

۲. دولت قانونسالار¹² به مثابه آرمان اجتماعی

لازم به گفتن است که در درازنای تاریخ بشر، قانون عبارت از اراده و خواست سردمداران و زمامداران حاکم بر عموم مردم بوده است. آنچه را که حاکمان و قدرتمندان میخواستند بر مردم عادی تطبیق می کردند. نقض قانون، پایمالی هنجارهای حقوقی و حتا جنایت از سوی قدرتمندان نادیده گرفته می شد. این امر امروز هم در کشورهای که قانون حاکم نیست وجود دارد. اینگونه دولت ها را می توان دولت های ستمسالار یا دیکتاتور یا دولت غیر قانونسالار نامید.

دولت قانون سالار مفهومی است که دربرابر دولت ستمسالار و استبدادی یا غیر قانون سالار قرار دارد. وقتی از ستم و ظلم سخن می گوئیم، از آن سخن میگوئیم که عدالت اجتماعی وجود ندارد. جنایتکار به چنگال قانون سپرده نمی شود. مردم عادی ستم و آزار را به گوشت و پوست خود احساس می کنند. در افغانستان، دولت قانونسالار وجود ندارد، هرچند بر اساس فشار دولت های غربی چنین می نماید که دولت در پی قانونسالاری پا میگذارد. زمامداران و گروههای مقتدر چه در داخل دولت و چه در خارج از حاکمیت زمانی که منافع شان زیان ببینند، خود را تابع قانون کشور نمی داند.

در اروپا اندیشه حاکمیت قانون نیز برای از بین بردن بی قانونی و استبداد به وجود آمد. در گذشته متفکران و اندیشه ورزانی بوده اند که می کوشیده با پیروی تیوری ها و آموزه های جدید قدرت دولت را محدود بسازند و حاکمان و زمامداران را به پیروی از قانون و آنهم از قانون مبتنی بر عقل و خرد تشویق و رهنمایی کنند.

آنان میکوشیدند به زمامداران بفرمانند که حاکمیت شان باید مبتنی بر قانون باشد. قانون هم باید برای مردم واضح و آشکار بیان شده باشد. افلاطون در یونان باستان می گفت که قانون خداوندگار زمامداران است و زمامداران بردگان قانون اند.¹³ ارسطو، به این نگر بود که جای که در آن قدرت

¹⁰ https://www.encyclo.nl/begrip/Rule_of_law

¹¹ *Теория государства и права*, Под ред. профессоров А. С. Пиголкина Ю. А. Дмитриева Москва, 2011, стр.405

¹² *دولت قانونسالار در زبانهای المانی و هالندی Rechtsstaat و در زبان روسی. Правовое государство* است.

¹³ <https://ru.wikipedia.org/wiki> به زبان روسی

قانون وجود ندارد، ساختار دولتی هم وجود ندارد.¹⁴ یعنی اینکه ساختار دولتی و نظم باید بر پایه قانون باشد. قانون باید عمل و کردار دولت را تعیین کند. پیداست که قانون در زندگی اجتماعی یک امر واجب و ضروری است. ما در زبان فارسی ده ها و صدها نصیحت به حاکمان داریم که بیانگر ضرورت دادگری و عدالت در زندگی اجتماعی است و آن اینکه عدالت و دادگری جامعه را به آسایش و آرامی رهنمون می کند. سخنانی چون «شاه اگر عادل نباشد، ملک ویران می شود». یا همانگونه که سعدی می گوید: ریاست به دست کسانی خطاست.... که از دست شان دستها برخداست¹⁵ نمونه های ازین پند و اندز برای تامین عدالت و دادخواهی در جامعه است. آرمان ایجاد یک دولت قانون سالار داریم نزد بشر موجود بوده است. مطابق به این آرمان دولت قانون سالار دولتی است که کردار و رفتار آن تابع هنجار های حقوقی بوده، مبتنی بر عدالت و دادگری باشد و از حقوق و آزادی های بشر حمایت کند. به این شکل آسایش و امنیت برای مردم بوجود می آید.

۳. دولت قانون سالار در اندیشه متفکران غربی

پدیده های چون عدالت، آسایش مردم بهترین متفکران و اندیشمندان را در تمام دوران های تاریخ به فکر و اندیشه وامیداشت که چگونه می توان جامعه ایجاد کرد که در آن برابری حقوقی تامین باشد، جامعه که در آن هنجار های حقوقی برای همه یکسان تطبیق شود، جامعه که در آن زمامداران و قدرتمندان نیز پاسخگوی کردار های قانون شکنانه خود باشند و سرانجام جامعه که در آن آرامش و امنیت باشد.

آنان به این عقیده رسیدند که چنین جامعه باید دارای دولت قانون سالار باشد و تمام اعمال و رفتار چنین دولتی تابع هنجار ها و اصول بنیادین حقوقی بوده و در راستای دفاع از حقوق و آزادی های طبیعی بشر گام نهد. درینجا اندیشه هایی را یادآوری می کنم که بر اساس آن دولت های امروزی شکل گرفته اند.

سپینوزا فیلسوف و روشنگر نامدار سده ۱۷ ترسای می نویسد اینکه چگونه یک دولت طراحی می شود، بیشتر برخاسته از هدف یک دولت است. هدف دولت هم همانا پایداری صلح و آرامش در جامعه است. ازین رو، نظمی بهترین نظم است که در آن مردم در زندگی خود سمت و سو دهند و در آن هنجار های قانون احترام شود. ملامتی شورش ها، جنگ ها و بی احترامی ها به قانون را نمی توان تنها به گردن رعیت های بدکنش انداخت، بلکه به گردن اعمال نادرست دولت افگند.¹⁶ جان لاک فیلسوف انگلیسی نوشت که هر فرد در طبیعت آزاد به دنیا می آید و تمام مردم با هم برابرند. در حات طبیعی کدام قدرت دولتی بر انسانها حکمفرما نبوده و نیست. اما انسان ها در همان حالت نیز خود را پابند هنجار ها و قاعده ها می نگرستند که هرکس رعایتش میگرد.

¹⁴ همانجا روسی

¹⁵ <https://ganjoor.net/saadi/boostan/bab1/sh1/>

سعدی، بوستان، باب اول: در عدل و تدبیر و رای

¹⁶ Togadrager s i n de rech tssta at en toegang tot recht, zie:

https://warehouse.budh.nl/system/assets/uploads/001/114/928/3647b354bf389a279313ab107d8e0f93c60ee9d6/9789462906754_inkijxemplaar_original.pdf

از دیدگاه جان لاک بشر بدون قدرت دولتی، در حالت طبیعی هم می توانست با پابندی به این هنجارهای ابتدایی زندگی صلح آمیز را ادامه دهد، ولی خطر ناامنی و جنگ در صورت نبود یک حکومت هنجارآفرین یا قانون ساز و دادگر موجود بود.

به این اساس بود که مردم در برای نگرهبانی نظم و آرامش عامه پیمان اجتماعی بستند تا بخشی از آزادی های طبیعی خویش را به بودمان که دولت نام گرفت بسپارند تا دولت در عوض این تبادله، صلح و آرامش را برای مردم برقرار سازد.

از نگر جان لاک، شهروندان می توانند دولت را به مسوولیتش متوجه کنند و اگر دولت به پیمان یا قرار اجتماعی رفتار نمی کند آن را سرنگون کنند¹⁷.

جان جاک روسو هم همین عقیده را بیان میکرد که تمام انسان ها آزاد آفریده شده اند و باهم برابر اند دولت حاصل یک قرارداد یا پیمان اجتماعی میان مردم است. بر اساس آن افراد، برخی از آزادی و اراده شخصی خود را تابع اراده عمومی کردند تا صلح و آسایش در جامعه فرمانروا گردد. دولت پابند پیمان اجتماعی است که صلح و آسایش جزو آن است.

سرانجام شارلس مونتسکیو به این عقیده بود که تمرکز قدرت به دست یک شخص باعث سوء استفاده از آن قدرت میشود که خود خطر بزرگ است برای آزادی های فردی.

برای اینکه از قدرت سوء استفاده نشود قدرت دولتی باید به سه بخش تقسیم شود¹⁸ که عبارت است از قوه قانونگذاری، قوه اجرایی و قوه قضایی یا داور.

به نگرش مونتسکیو هر شهروند اراده آزاد دارد و باید بتواند به امور اداره دولت سهم بگیرد. قوه قانونگذاری باید به دست مردم باشد که آنان از طریق انتخاب نمایندگان خویش به آن دست می یابند. قوه اجرایی باید به دست شاه (حکومت) باشد و قوه قضایی بر اجرای قانون، در صورت تخلف، داور می کند. قاضی ها یا داوران باید مستقل باشند.

به این وسیله اندیشه ورزان دوران روشنگری در فرنگستان کوشیدند قدرت مطلقه شاه را محدود کنند.

از سوی دیگر آنان به این دیدگاه بودند که قدرت دولتی، وقتی می تواند مشروعیت داشته باشد، و رعیت زمانی می تواند از قدرت و فرمان او تابعیت کند که پادشاه/حکومت خودش تابع قانون باشد. به این شکل آهسته آهسته پادشاهی های مطلقه برافتاد و جایش را پادشاهی های مشروطه یا جمهوری گرفت.

در عمل زمامداران دولت باید در محدوده قانون عمل کنند و تابع قانون باشند. دولت نمی تواند فراقانونی یا غیر قانونی باشد. به یک سخن حاکمیت قانون یا قانونسالاری جای حاکمیت پادشاه را عوض کرد.

۴. نشانه های یک دولت قانونسالار

تمام این آموزه ها باعث شد که با گذشت زمان دیگردسی های و دیگرگونی ها در جامعه های غربی بوجود آمد و دولت های استبدادی جای خویش را به دولت های قانونسالار داده اند.

در دولتهای قانونسالار شهروندان حقوق و آزادی های شهروندی دارند و همه از نظر حقوقی نزد قانون برابر اند. نمونه های از آزادی شهروندی آزادی عقیده و آزادی بیان است که شهروندان می تواند آزادانه اندیشه و فکر خود را بگویند یا بنویسند. کسی نمی تواند مانع این حق شود.

17 همان منبع

18 همان منبع

در یک دولت قانونسالار قدرت دولتی از سوی قانون و حقوق جاری کشور محدود شده است. البته قانون بر اساس عدالت، خردورزی و آزادی شهروندی بنیافته نه بر دگم‌های بیخ‌بسته دینی یا شریعت مذهبی. شهروندان برخوردار از آزادی‌های بنیادین بشری و حقوق اساسی اند. وظیفه دولت نگهداری و حمایت از این حقوق و آزادی‌هاست. هر عملی که دولت انجام می‌دهد باید اساس قانونی داشته باشد.

اصل انساندوستی و عدالت¹⁹

اصل انساندوستی و عدالت اساس و بنیاد و بنای دولت قانونسالار است. بر پایه این اصل تمام انسان‌ها با هم برابرند و دارای حیثیت و شرافت انسانی می‌باشند. دولت قانون سالار برای هر فرد انسان حقوق حیثیت و کرامت انسانی پذیراست و هرگونه ستم و آزار را در رابطه به افراد به ویژه افراد ناتوان، اقلیت‌های گروهی از میان برمی‌دارد.

ازینگونه پندها و اندرز می‌توان در آثار ادبی زبان پارسی فراوان دید.

سعدی شیرین سخن درین رابطه در بوستان در باب اول «در عدل و تدبیر و رای» چه زیبا سروده است:

به هر رمز چنین گفت نوشیروان	شنیدم که در وقت نزع روان
نه در بند آسایش خویش باش	که خاطر نگهدار درویش باش
چو آسایش خویش جوئی و بس	نیاساید اندر د یار تو کس
شبان خفته و گرگ در گوسفند	نیاید به نزدیک دانا پسند
که شاه از رعیت بود تاجدار	برو پاس درویش محتاج دار
درخت، ای پسر، باشد از بیخ سخت	رعیت چو ببخند و سلطان درخت
وگر می‌کنی می‌کنی بیخ خویش ²⁰	مکن تا توانی دل خلق ریش

دولتمردان که دریند آسایش و منفعت شخصی خویش هستند کشور را به تباهی می‌کشاند. چنانچه سعدی می‌گوید گزند کسانش نیاید پسند، که ترسد که در ملکش آید گزند. کسی که نمی‌خواهد کشورش ویران نشود، باید به شهرواندانش به مردمش گزند و زیان نرساند.

اصل قانونی بودن اعمال دولت

قانونی بودن به معنای فرمانروایی و بالاین بودن قانون و حقوق نافذ کشور بر همگان است. هیچکس نمی‌تواند خود را بالا تر و برتر از قانون بداند و هیچ مقام و هیچ قدرتی نمی‌تواند قانون را زیر پا کند. دولت قانونسالار اعمال و رفتارشان مطابق قانون تعیین می‌شود. طوریکه خاطر نشان شد مراد از قانون در این نوشتار حقوق جاری و نافذ کشور است. تصویب و وضع قانون هم باید بر اساس مراسم پذیرفته شده در قانون صورت بگیرد. هر عمل دولت از پیش در قانون یاد شده باشد، دولت نمی‌تواند به دلخواه خود عمل انجام دهد که در قانون نیست.

در زمان تصویب قانون اساسی دولت اسلامی افغانستان، رئیس‌جمهور کرزی، این جمله را به قلم خود در ماده ۱۶ قانون اساسی افغانستان درج کرد که چنین است: «مصطلحات علمی و اداری ملی موجود در کشور حفظ می‌گردد».²¹

¹⁹ Теория государства и права / Под ред. М. Н. Марченко, стр. 401

²⁰ همان جا، سعدی، بوستان، باب اول: در عدل و تدبیر و رای

²¹ https://president.gov.af/da/?page_id=7462 ماده ۱۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان

این عمل کرسی نه تنها یک قانونشکنی آشکار است بلکه بی احترامی به قانون اساسی و نمایندگان مردم نیز است. در دولت قانونسالار رییس جمهور نمی تواند چیزی به این شکل به قانون بیافزاید یا از آن بکاهد. البته این جمله هیچ مکلفیت حقوقی برای شهروندان ایجاد نمی کند زیرا از سوی «کرزی» غیر قانونی درج قانون شده است.

باجود اعتراض ها از سوی نمایندگان جرگه جمله بی ربط کرسی هنوز هم در قانون اساسی یا «سرقانون» کشور موجود است. حتی بر اساس این جمله عده بی به دلیل کاربرد واژه های اصیل و ناب به زبان مادری خویش به ناحق جزا هم دیده اند.²²

در کشور که عالی ترین مقام دولتی، عالی ترین قانون کشور را این گونه خنده ناک تحریف و جعل کند، از قانونشکنی مردم عادی نمی توان گילה داشت.

اصل قانونی بودن به این معنا هم است که هر عمل و کردار که از سوی دولت و مقام های دولتی انجام می یابد بر اساس هنجارهای قانونی باشد که از پیش وضع شده است. همچنان اینکه قانون نباید، به ویژه در ارتکاب جرم به اعمال گذشته و پیش از وضع قانون سرایت کند. همین امر در ماده ۲۷ قانون اساسی افغانستان نیز بیان گردیده «هیچ عملی جرم شمرده نمی شود مگر به حکم قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد. هیچ شخص را نمی توان تعقیب، گرفتار و یا توقیف نمود مگر بر طبق احکام قانون. هیچ شخص را نمی توان مجازات نمود مگر به حکم محکمه با صلاحیت و مطابق به احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد.»²³

البته لازم به یاد آوری است، نوشتن قانون یکی چیز است و تطبیق عملی آن یک چیزی دیگر. هنجارهای قانون اساسی اگر عملی شوند سهم شایسته در راستای تحقق دولت قانونسالار برداشته میشود.

نباید فراموش کرد که تمام این ماده ها انساندوستانه (فصل دوم حقوق اساسی و وجایب اتباع) در قانون اساسی بر اثر فشارهای کشور های کمک کننده درج قانون شده است.

افزون بر آن افغانستان هموند و عضو بسی از معاهده های بین لملی درباره حقوق بشر است که نمی تواند از مسوولیتش شانه خالی کند. در قانون اساسی هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می باشند.

در مقابل هنجارهای هم در قانون اساسی هست که از سوی بنیادگرایان اسلامی درج قانون شده است مانند ماده سوم قانون اساسی که می گوید در افغانستان هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات واحکام دین مقدس اسلام باشد.

ماده سوم، قانون اساسی را بی شک به تناقضات و ابهام دچار ساخته است. ماده ۳۴ قانون اساسی درباره آزادی بیان است که البته با ماده ۳ همین قانون در ستیز است. زیرا آزادی بیان درعمل مخالف معتقدات واحکام دین مقدس اسلام قرار میگیرد. شماری از مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیمانهای بین المللی که افغانستان به آنان پیوسته، نیز، با ماده سوم قانون در تضاد است. از جمله ماده بیست و دوم قانون اساسی که حقوق زن و مرد را برابر قانون مساوی قرارداده است، حال اینکه در شریعت اسلامی زن و مرد هیچگاه باهم برابر نیستند.

22 بصیر بابی، روزنامه نگار شناخته شده ی افغانستان و خبرنگار تلویزیون بلخ به خاطر استفاده از واژه های دانشگاه، دانشکده و دانشجو در سال ۱۳۸۶ از سوی وزیر فرهنگ جزا دید.

23 ماده ۲۷ همانجا

در یک دولت قانونسالار نه تنها مهم است که عمل و رفتار همه کسان به شمول دولت بر اساس قانون استوار باشد بلکه قانون و هنجارهای قانونی نیز خودشان میان هم، در تضاد باهم نباشند. زیرا تضاد مقررهای قانون باهمدیگر قانون را مبهم و ناکارآمد میسازد و استفاده نادرست از قانون را بیشتر ممکن می گرداند. حقوق شهروندان درین صورت می توانند زیان ببینند.

اصل تقسیم قدرت

تقسیم قدرت یکی دیگر از نشانه های دولت قانونسالار است. تقسیم قدرت به این معناست که قدرت دولت به دست یک شخص یا ارگان نه بلکه میان ارگان های دولتی تقسیم می گردد تا از سوءاستفاده قدرت جلوگیری شود. دولت ارگانها قوه مقننه یا قانونگذاری دارد که پارلمان کشور است، قوه اجرایی دارد که حکومت است و آن متشکل از وزیران است و مقام های تابع آن است، قوه قضایی دارد که به عنوان داور در مسایل قضایی و نقض قانون حکم صادر می کند. در مورد قوه مقننه باید گفت که چون تمام مردم همزمان نمی توانند به مجلس قانونگذاری حضور شخصی بیابند، آنان نمایندگان خود را بر اساس انتخابات آزاد برمیگزینند تا در مجلس قانونگذاری حاضر باشند. وظیفه قوه مقننه وضع قانون به نمایندگی از مردم است. در مورد قوه قضایی باید گفت این قوه باید استقلال قضایی داشته باشد و وابسته به قوه اجرایی نباشد. تقسیم قدرت در کشورهای جهان برای پرهیز از تمرکز قدرت به یک شخص، یک امر عادی است. دفاع واقعی از حقوق و آزادی های بنیادین شهروندان امری است که تنها در یک دولت قانونسالار ممکن است.

اصل حمایت از حقوق و آزادی های بنیادین

دفاع از حقوق و آزادی های بنیادین یکی از نشانه های اصلی دولت قانونسالار است. این حقوق و آزادی ها باید در قانون نوشته شده و در عمل تطبیق یابند. تنها اعلان حقوق و آزادی بدون تضمین و تحقق آن کافی نیست. دولت قانونسالار باید نه تنها شرایط ایجاد کند که این حقوق و آزادی ها تامین شود، بلکه باید به حریم حقوق و آزادی های فردی مداخله نکند و در صورت مداخله افراد دیگر، از چنین مداخله جلوگیری کند.²⁴

حقوق و آزادی های بنیادین را در کجا می توان یافت؟

البته سرچشمه حقوق و آزادی های بنیادین اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیماننامه های دیگر حقوق بشری است که از سوی دولتها پذیرفته و تصویب شده است. بسیاری از این حقوق و آزادی ها در قانون اساسی کشورها گنجانیده شده است.

در افغانستان این حقوق و آزادی ها در فصل دوم قانون اساسی به فرنام حقوق اساسی و وجایب اتباع درج است. همچنان تبعیض و امتیاز میان شهروندان ممنوع است.

²⁴ Beginselen van de democratische rechtsstaat Prof. mr. M.C. Burkens Prof. mr. H.R.B.M. Kummeling Prof. mr. drs. B.P. Vermeulen Prof. mr. R.J.G.M. Widdershoven Inleiding tot de grondslagen van het Nederlandse staats- en bestuursrecht zevende druk Kluwer a Wolters Kluwer

برای مثال در مادهٔ مادهٔ بیست و دوم قانون اساسی بیان شده است که هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است.
حال اگر سازمان‌ها یا افرادی پیدا می‌شوند که تبعیض و امتیاز را میان شهروندان افغانستان رواج می‌دهند، دولت افغانستان باید مانع آن شود.

اصل برابری در مقابل قانون

برابری به مقابل قانون یک نشانه دیگر از دولت قانونسالار است. مطابق مادهٔ یک اعلامیه جهانی حقوق بشر تمام انبای بشر آزاد زاده شده و در حرمت و حقوق با هم برابرند. عقلانیت و وجدان به آن‌ها ارزانی شده و لازم است تا با یکدیگر عادلانه و برادرانه رفتار کنند. مطابق بند دوم مادهٔ ۲۲ قانون اساسی افغانستان اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند. همچنان، مادهٔ ۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر²⁵ بیان می‌دارد که همه در برابر قانون برابرند و همگان سزاوار آند تا بدون هیچ تبعیضی به‌طور برابر در پناه قانون باشند. همهٔ انسان‌ها محق به پاسداری و حمایت در برابر هرگونه تبعیض که ناقض این اعلامیه است، می‌باشند. همه باید در برابر هرگونه عمل تحریک‌آمیزی که منجر به چنین تبعیضاتی شود، حفظ شوند. همانگونه که گفتم اعلان و بیان قانون یکی و اجرای آن دیگر است. قانون باید اجرا شود. از سوی دیگر قانون باید برای مردم واضح و مفهوم باشد تا آنان بتوانند محتوای آن را درک کنند. هنجارهای متضاد، مبهم و نامفهوم نه تنها فهمیدن قانون را دشوار می‌کند بلکه راه را برای کاربرد گزینشی و نادرست، حتا سوء استفاده از قانون هموار می‌سازد.

نتیجه

دانشواژهٔ «قانونسالاری» یا «حاکمیت قانون» یکی از دانشواژه‌های بس مهم در تیوری حقوق است. اما از آنجاییکه دولت و حقوق باهم پیوند ناگسستنی دارند، «حاکمیت قانون» یا «قانونسالاری» تنها در «دولت قانونسالار» ممکن است. یک دولت قانون سالار دولتی دارای حاکمیت است و قانون نیز بر همه از جمله بر دولت حاکم است.

در عصر روشنگری در اروپا دانشمندان کوشیدند تا آموزه‌هایی را طرح بریزند که بر اساس آن قانون بالاتر از همه باشد حتا بالاتر از حاکمیت دولتی. یعنی در یک کشور قانون باید به مردم حکومت کند نه پادشاه. چنین دولتی را دولت قانونسالار یا دولتی که در آن قانون حاکمیت دارد، در نظر گرفتند. پس در دولت قانونسالار قانون بالاتر از هرکس است. قانون دارای عالی‌ترین قوت حقوقی است و اعمال اشخاص و اعمال زمامداران و نگهبانان حقوق باید مطابق قانون باشد.
هیچ مقام دولتی یا ارگان دولتی، یا حکومت، یا پارلمان و مردم نمی‌توانند عملی انجام دهند که خارج از مرز قانون باشد.

²⁵ اعلامیه جهانی حقوق بشر

در چنین دولتی قدرت دولتی تقسیم شده است به قوه مقننه، قوه اجرائی و قوه قضایی. هنجارهای قانونی باید مطابق با شرایط از قبل تعیین شده تصویب و نشر شوند. در آن حقوق و آزادی های بنیادین بشر تامین می گردد. برابری افراد در مقابل قانون موجود است. هرکس باید به نظام حقوقی کشور دسترسی داشته باشد. هیچگونه تبعیض در میان مردم نباشد.



صلح نیاز اصلی مردم مظلوم و شرط بقا جامعه است و افغانان
و افغانستان بعد از تحمل بیشترین چهاردهم جنگ و خونریزی
حق دارند و مستحق می باشند، تا به صلح نایل و بشاهراه
بازسازی و ترمیمی گذار نمایند!